

کتابی که میگوید در مثل آن صورت چه کار خواهد کرد و معلوم می شود که در صورتی که مرده بوده باشد
و جوب و غیر حرام مثل مردن احطاط بر آن سوره در نماز و مثل آن در این صورت نیز میگویند عمل
باز ممکن نیست چه اگر از احطاط آن است که این شخص ایشان عمل نماید بگویم تا طبع بوده باشد
بر آن در طبع نظر از طریق اجزا و در این صورت اگر است نیز محقق نیست نظر باینکه جمیع اجزا از قضا
نیست و چه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که در جمیع وجوب و احتیاط بجهت و اندازده باشد
اگر قصد و جوب نماید عمل باطل خواهد بود و نظر بعدم اعتقاد و جوب و هم چنین هرگاه قصد نیل
نماید و اگر قصد بجهت از وجوب احتیاط نماید یا عمل با احتیاط کرده است نظر عقلی لازم
اعتبار در پس معرفت از اجزا و تعلیل نخواهد بود اگر کسی غرض از اعتقاد بر آنست که نیست
و چه معتقد نیست میگویم این اعتقاد با آن تعلیلات با از اجزا و اعتقاد بر این امر واجب شد یکی از این معنی
پس در این تعلیلات نیست نماید و هو المللوب معلومه میگویم عمل با احتیاطی که طبع بوده باشد که مانع
یا او نیست است نشاء نظر تحقیق خلل و این است بعد در حکمات مذکور و فرائض احاطه ظاهر
که در صورت اندام است در این اعتقاد است در اجزا و تعلیل بنابر این هرگاه آن کسی معتقد یکی از این
ایشان در طبع نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا معلوم در مقام است اولی و ثانیات
در صورتی که معتقد نبوده باشد باطل خواهد بود یا تعلیل اهل احطاط و هم معلوم از ثانیات در صورت عدم
استناد یکی از این دو دلیل بر سبب در این مقام اولی و ثانیات در صورت **فصل اول** در بیان
صحت نماز است در صورتی که اقامان شده باشد و احتیاط نماید و این مطلب فطری الثبوت است
نظر فطری ثبوت تکلیف معلومه و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل عیاشی الی این در نماز قطع
عدم تکلیف الی این بیان پس هرگاه چنین جواب عرض شود در مقام اولی و ثانیات و ثانی
حساب عقلی و ثانیات بقول آن در معنی نماز خواهد بود هرگاه فرض شود سوالی از اجزای خلل عالم
عن ثانیة الفاضل و همچنین شخصی که اعتقاد من این نماز که ایشان خودی از یک شخص می شد که در نماز
از مطلب من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پسر کار من اینان نماز را بر من واجب
و بوده و در صورت حاجت من بخیل دامن سعادتی است نیز میگویند کتاب و احطاط
نزد میان بود و بعد از اعتقاد و ثانیات خود بجان نفس و ثانیات در این امر را فهمیدن این
باین کیفیت بود ایشان بان مقدم قطعا چنین جواب معقول و مقبول و خواسته از آن پس
در معقول است بنابر این پس هرگاه مقتضای اجزا و معجزه نبوده باشد فطری الثبوت است

کتابی که میگوید در مثل آن صورت چه کار خواهد کرد و معلوم می شود که در صورتی که مرده بوده باشد
و جوب و غیر حرام مثل مردن احطاط بر آن سوره در نماز و مثل آن در این صورت نیز میگویند عمل
باز ممکن نیست چه اگر از احطاط آن است که این شخص ایشان عمل نماید بگویم تا طبع بوده باشد
بر آن در طبع نظر از طریق اجزا و در این صورت اگر است نیز محقق نیست نظر باینکه جمیع اجزا از قضا
نیست و چه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که در جمیع وجوب و احتیاط بجهت و اندازده باشد
اگر قصد و جوب نماید عمل باطل خواهد بود و نظر بعدم اعتقاد و جوب و هم چنین هرگاه قصد نیل
نماید و اگر قصد بجهت از وجوب احتیاط نماید یا عمل با احتیاط کرده است نظر عقلی لازم
اعتبار در پس معرفت از اجزا و تعلیل نخواهد بود اگر کسی غرض از اعتقاد بر آنست که نیست
و چه معتقد نیست میگویم این اعتقاد با آن تعلیلات با از اجزا و اعتقاد بر این امر واجب شد یکی از این معنی
پس در این تعلیلات نیست نماید و هو المللوب معلومه میگویم عمل با احتیاطی که طبع بوده باشد که مانع
یا او نیست است نشاء نظر تحقیق خلل و این است بعد در حکمات مذکور و فرائض احاطه ظاهر
که در صورت اندام است در این اعتقاد است در اجزا و تعلیل بنابر این هرگاه آن کسی معتقد یکی از این
ایشان در طبع نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا معلوم در مقام است اولی و ثانیات
در صورتی که معتقد نبوده باشد باطل خواهد بود یا تعلیل اهل احطاط و هم معلوم از ثانیات در صورت عدم
استناد یکی از این دو دلیل بر سبب در این مقام اولی و ثانیات در صورت **فصل اول** در بیان
صحت نماز است در صورتی که اقامان شده باشد و احتیاط نماید و این مطلب فطری الثبوت است
نظر فطری ثبوت تکلیف معلومه و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل عیاشی الی این در نماز قطع
عدم تکلیف الی این بیان پس هرگاه چنین جواب عرض شود در مقام اولی و ثانیات و ثانی
حساب عقلی و ثانیات بقول آن در معنی نماز خواهد بود هرگاه فرض شود سوالی از اجزای خلل عالم
عن ثانیة الفاضل و همچنین شخصی که اعتقاد من این نماز که ایشان خودی از یک شخص می شد که در نماز
از مطلب من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پسر کار من اینان نماز را بر من واجب
و بوده و در صورت حاجت من بخیل دامن سعادتی است نیز میگویند کتاب و احطاط
نزد میان بود و بعد از اعتقاد و ثانیات خود بجان نفس و ثانیات در این امر را فهمیدن این
باین کیفیت بود ایشان بان مقدم قطعا چنین جواب معقول و مقبول و خواسته از آن پس
در معقول است بنابر این پس هرگاه مقتضای اجزا و معجزه نبوده باشد فطری الثبوت است

[illegible]

است حقیقی او در پیش رو و در هر دو اندوه که کسی چپ را استقامت نموده که مطلوب از او نیست از هر دو که برتر
باشد این کتاب میکند در حق تعالی از معصیت این سر در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
این است که هر که در حق تعالی از معصیت این سر در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
المستطیعین علیهم السلام را میخواند و در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
من از آنها که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
تغییر الملام و الذین قد سر الله سرهم الزینة فی کلام کثایع اشارات که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
مع عدم العلم بحسبها و مع عدم العلم بحسبها و مع عدم العلم بحسبها
حقیقتی که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
استحسنة مع عدم العلم بحسبها و مع عدم العلم بحسبها
مناب این است که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
بنیاده و نقصان پس بگویم حدیث بخواند که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
باشد که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
بسیار که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
که کتب الهم موضع علی السجدة ثم قضا منسج و مع عدم العلم بحسبها
بسیار که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
از دوین همان که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
مقاله رسول الله و هو فی صباحت اوقات الصلوة
الا و من ثم در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
کرده است که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
کرد است از هر دو که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
حقیقت امام محمد باقر که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
و در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
ایمان نامه عز علی بن محمد باقر که در هر حال از ارشاد فی صباحت اوقات الصلوة
بجانبه ثم مع کتب کل واحد علی الاخری مع بالکبر علی الهم و الهم علی الهم و الهم

نموده و نظر آن شخص نزد خود چنین اثری نموده لکن اتفاق افتاد که مطابق با صانع اول باشد
 لهذا عمل آن شخص محکوم به جود شد مگر این که بعد از این حدیث در اثبات این مطلب جزم و در عمل کلام
 بسیار پیوسته است نظریه اینکه کلام در عبارات است و عبارت در عبارات است و عبارت در عبارات است و عبارت در عبارات است
 و مفصل در این است که با جمل محقق حال چگونه معلوم میشود که اگر ثابت است و کجا ممکن است که
 مفصل در این شود بر خلاف آنچه در مورد حدیث نظر باینکه مفصل در اینها از انبیا است و در عمل آن
 در اینجای است که اگر چه این خبر را که در این عمل نموده و در این عمل که از انبیا است باشد بران
 مشرب میشود اگر چه هرگز نکوشد و این سبب باشد که این مطلب در این باب است و در این باب
 مشرب میشود اگر چه هرگز نکوشد و این سبب باشد که این مطلب در این باب است و در این باب
 و اگر که از انبیا است و این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 مشرب میشود لکن این چگونه میشود و این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 اگر که عمل از انبیا است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 با این بینا که این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 ماموم و اما اینکه احتیاج به این که در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 انبیا است و این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 مفصل است اینها از انبیا است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 نماز است پس کلام مامومین نسبت به امام اناصلت بنا و کتب کلام است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 مفصل است اینها از انبیا است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 بر خلاف آنچه که مفصل است اینها از انبیا است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 شود بل که در حدیث اینها از انبیا است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 است حال نسبت به امام نظر باینکه کلام امام مفصل است و کتب کلام است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 امام بعد از انبیا است و این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم زمره باشند در حدیث که انصاف و جزم است و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 از عمل انصاف است این در صورتی بود که عمل شود حدیث بر ظاهر و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 بگویند و این است که مامومین فهمید امام غفر و در این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب
 از نماز معصوم و امام بعد از انبیا است و این مشرب و مفصل است اینها از انبیا است و در این باب است و در این باب

مجموعه

کتاب

اگر کسی که بیان رکعت با شبهه در این صورت که حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 فعلی که عمل کردن آن را بر یکدیگر مامومین حاصل بوده است از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 و این حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 که مامومین اعتقاد بر این دارند که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 و در حدیث کردن و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 زیاده از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 بوده باشد که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 شخص است و حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 است و اما احادیث از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 که عامل اعمال این را نماند و در حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 و در حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 بر اینکه حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 که حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 چیزی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 این است این حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 نباشد مگر از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 انعام معلوم در حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 در حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 اصل اینها از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 نظریه که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 تا به حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 شرحی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 با اینها از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است
 نماز از حدیثی که حدیث است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است و حدیث از جمیع کتب است

تکالیف و مضایق است که آن شخص جزای اهل بیت اعتقاد و جریحه و کلام او را بدین وجه بنویسد
منابع علی خواه مصنف غلط شد باشد یا نه شخصی شد که بعضی علماء و علما را این کیفیت صحیح میدانند و بعضی
که آن شخص صحیح و درستی میدانند که اینان علی بن محمد منسوب به موافقت استناد آورده و بر آن شده اند که
مبنای علی او چیزی بوده باشد یا نه غلط محضه انحصاری غیر صحیح بوده باشد بعد از آنکه غلط
شخص شد و مطالبی را میسر او با اعتقاد بعضی از مذهب یا علما را در وجه عمل عقیدتی خود
عدلیه یا انانیت محضه مبنای صحیح و ازین جهت کلام متفق نیست بلکه متفق و کلام محض طائفه
علامات را برای بعضی از مذهب کس غلط و معتبر و بعضی غلط و تکلف غیر محکوم است و در کلام
و در حدیث که محض طائفه بوده باشد من غیر از آنکه کتاب میکنند و بعضی پس علی و ازین قسم
نیز مثل قسم اول محکوم بعضی از علما آنچه که منسوب علی بن شخص است که استناد علی را میکنند و بر آنند
مثلا غلط است باشد که بجهت خواندن شدنیست آنچه که شیواندیشی شد منی و علی بن شخص نیست پس
علی بن غلامی منی حکم بعضی از ادوات بیعی مقام مقتضی این است که گفته شود که علی بن خود
که احدی را علی او مصداق غلط قسم اول است و باقی علی او مصداق قسم ثان مقتضای خبر اعدا و قیام
با بیاید هر دو مقبول شود با هر دو مورد و در مقبول نیز هر دو مقبولی است نظریات غلطی
شود و در علم این خطا نظر را باید که من از این است که اعتقاد شده است به بعضی از اصول معتبره
افغانا پس این است که باید هر دو مورد و در مقبول نیز هر دو مقبولی است نظریات غلطی
مطابقه اوقات و در معارضات در برهان غلط چه ممکن است علی او مصداق خطاب عرض
تا جایی بعد حکم متعالی او تفرع را می را اخباریم که مناد در تکلیف است مساوی بود و تفرع
که مابین دو تفرع است که افغانا افتاد یا بعد شقی او را داده و صفتی در علی او ظاهر شده و در
محال من بعد عدالت مقتضی این است که هر دو مورد مقبول و احدی من چنین کلامی مطابق غلط شخص
است نظایر این است که در تفرع و کلام که علی او باشد از نا محلی باشد آنکه متوالی است
تاریک کردند بعد افغانا افتاد احدی را شراب بود و ثانی غیر شراب بود و شراب بود و شراب
بود نظر را باید که در مابین یک مناد تکلیفات که جبارت از آن داده و اجتناب آورده باشد هر دو
صادرند و محضی افغانا که احدی را شراب بود یا سایر ادوات هر دو صادر اخباریم و غیر شراب نیست
و در چنین است حال هرگاه در تفرع بود و در تفرع در شراب تا در مقام شقی و در اعتقاد آنکه هر دو یقین
بعد شخص شد که کتب اجنبیه بوده است و در تفرع و مقصوده و اطلاق ظاهر این است که استخوانی و در تفرع

البشر بعد ثاب باشد و اما ممکن است که کسی که عارف عالم مدعی فقر یا اودعی الجانی فخر یا اودعی
بر بطلان چنین عمدا یا نابا اعتماد مجدد که این شخص اخلاق را واجب خود و ظواهر و امارا اعتماد مجدد
دیگر که معتقد به ثبات است چنین عمل صحیح است بطلان آن شخص است آن شخص حکم صحیح در وقتی می باید
که بعضی اهل علم و حکمت عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکم خود و علت اختیار او ان عمل با عقلیه یعنی
او بوده باشد و مقرر این است که در این مقام چنین نیست پس مقتضایه برهان این است چنانچه
عبادت محکوم به بطلان است در قسم اول باطل است در قسم ثان نیز چنین بوده باشد و اما قسم
سینا این است تا از تجربه خود که بعضی اهل اعتقاد و اهل جهل و این اخلاق را واجب از او حکم می نمایند و
پس میگویند این قسم اگر چه باطل و بعد از وقوع است لکن بر فرض وقوع حکم تعجب در این قسم نیز عمل امکان
است بلکه مقتضای ایضا در قسم ثان منکر شدن است که در این صورت نیز حکم شود بطلان آن
نظر باینکه بنیای اعتقاد این شخص در اقسام ثالثه کجاست و کلی بجز از امکان با نیز در وقت
نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه مقتضای این شخص مطایفه با روی کل مثل خود مطایفه
با روی بعضی کفایت میکند و حکم صحیح و حکم صحیح در صورتی است که بنیای عمل مکتفیه خودی و معنی بوده است
که دلیل در وقت باشد که دلالت کند بر اینکه خود او می عمل می نماید و این چنانچه در قسم
ثانی متفق بود و در این قسم نیز متفق است و اما ثانی مطایفه با روی کل مثل ثانی مطایفه با روی بعضی
پس و شریعتی فایده ندارد پس ایضا بنیای عمل مقتضی به چه است بنابر این پس می باید در زمان تحصیل
دارد شود و این امکان ندارد در وقت و عدم آن در وقت حکم شود بطلان آن ثانی و حال آنکه چنین
تخصیص در کلام اینها نیک نیست مجرای محله در این مختار حکم صحیح نیست بلکه میگویند غالب ایضا در علم
عبدی شریعت است و اما آن که در چنین وقتی هیچان شخص محکوم صورت است و این مسئله است این نیست که ایضا
مجتلا از او صادر شده کما چنانکه در بعضی امثال با آنکه مخالف عقل و نقل است چه شود و چه از این
برده باشد که در چنین صورت ان عقل در حق چنین شخصی مطلوب نبوده است پس حکم در وقت و در وقت
عدم صدق آن چنین نتیجه عدم مطلوبی است این چیز است از آن شخص بخیر نه آنکه نتیجه مطلوبی به مقتضای عقل
برده باشد این از این قبیل میشود که در آن اختیار و عقاید را فخریه باشد و در آن مشهور است
باشد از اختیار مشهور که عبارت از اطلاق شمس و زهره یعنی بوده باشد و در آن
مشهور که عبارت از اطلاق شمس بوده باشد از آن هم مذکور است چنین شخصی محکوم نیست استثنای نادره
اگر چه صراحت کلام در تبیین مرام خارج از اعتقاد است لکن از آنکه مطلب بسیار هم بود عمل و از اقدام

ووجه جواز من نقل بل كلامه وطلب حفظه ودر تفتیح راجع به مدبره واصلها مناسبت من لفظه و آیه فی الحکم و التفتیح
والتحلی پس از جمیع مباحث معتدله ظاهر شد و در جمیع کلمات علما که فرموده اند از آنجا که لازم است که مستند
عبده باشد یا باقی بقیلیدان محمد و عکاه چنین نباشد ان عمل بحکوم ضیاء است خدام معتدله
باشد از ادب و ادب و ادب با آنرا مثال و از آن پیشتر خود حدیث و تفسیر جمیع فتوایان باشد جمله از کلمات
اعمالی محلی که در آن بر این مطلب بود مذکور شد و پس از آنکه از کلمات محلی که در مطلق این مطلب
آن شده اند بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از مصلحت معالیم دعوی اضافات بر این مطلب
ثانی در مقام الاستدلال علیه آنکه از این مضمون حاصل آنکه فی الحقیقه من جمیع الشیخات الفقهی
ما هذا القطع فی انفاقی عامه و جواز استثناء به بل عدم جواز انشکاک کلامه منع مقوله و معلوم است
ان الانفاق فی عمل عدم جواز الاستثناء از غیر المستحق للشرایط بل عدم الانفاق فی عمل عدم جواز انفاق
و ظاهر این است که در این باب طاعت آنکه عمل و مطابق واقع شده باشد یا مخالف آن
به لفظ عام شخصی **حکام** و در بیان عدم جواز انکشافات سابق از امور و در عمل و طلب از آن
در صورتیکه مستند بوده باشد بطلب از امور این دعوی من مابین مقدمات ثانی الخلافه اصل الله
طای عمل اکثر شیخانی از این اختلاف فی ان من لم یس من اهل الاثره اهل یمنه لای ائمه بل یمنه من
الجهنم و ان قال ان حکام من مسلم یمن الاخذ بصله اذ لا یملک الاخذ بالایمان مع خلافه
سید مودود و در همان مقام عمل آنکه از این مضمون حاصل آنکه مع صورت معضله استفاده از طریق
الایمان و حدیثی من فی الموارث و کتبیه یا بعضها بعض و معنی الجمع علیه من اختلاف فی ان قال
و ان حکم من عمل فی ذات سمعه شافیه جاز لا العمل و جواز العمل فی ان العمل استقام قال و لفظ اصل الله
عنده قال فی الذنب لای یمنه الفهمه با حیکه من الجهنم الا لرب انان حکم من یمن بل یمن و التذ
به اذ لا یملک و لفظا یفقد الایمان و لفظا یمنه و ان حکم من عمل فی ذات سمعه و ان العمل استقام قال و لفظ اصل الله
منه مشافیه جاز لا العمل لای یمنه اصنافا و کذا الوعد من یمنه عن الجهنم و ان کاتبه فالاولی جواز العمل
به انما من انقطاع و التذیه و الاصل و ان فی مبادیه الاصول اذا اخبر فی الجهنم بحیکه من الجهنم فان کان
بحکم من یمن الجهنم الاخذ بصله اذ لا یملک الاخذ بالایمان مع خلافه جواز یمنه بعد مودود
و ان کان حکم من یمن جهنم فان سمعه منه مشافیه فالاولی جواز العمل به و ان سمعه من یمنه و ان کان
مودود فالاولی جواز العمل به استقام الاصل و ان فی الخلافه لای العمل لای العمل و بعضی الکلام و الاصل
ولا یمنه حکم و لا یمنه شرع العمل و لا یملک المظالمین ان المثل لا یملک و ان فی الارشاد و الاصل حکم

1111

[illegible]

[illegible]

سابق بر این از انسانی سلطان بودند در بیان ابروی بخون و در امان هر یک شریقی می نمودند و عمل نقصا
فکر هر یک در حال چنین ابروی اشکال باشد نظر بر آنکه هر یک از آنها از ان سلطان بوده اند و در کمال حال
حیوة خود چنین خیز نموده باشند که بعد از این چنین در ایشان چنین معلول سلطان گفتند این
تا ما کن به این هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هر یک گفتند این چنین در ایشان بان چنین نگفتند
انسانی که سابق بوده اند درم چنین هرگاه فرض شود از ان انسان این چنین در این باب و در دست نگذاشت
لکن از ان سلطان که موجه هستند و از این عرصه مشخص ایشان مشخص باشد که انسانی سلطان هستند هرگاه
چنین چیزی از همه آنها بگذرد از ان اشاع نمود و بماند هرگز از ان افروشی نمی و در مقام ایشان
مطلب بر سلطان بعد از ان شخص و هرگاه فرض شود که کسی گفتند و بفرمان کل از ان انسان سابقه در ایشان
مطلب بر سلطان هرگاه از سلطان و در مقام سوال که بود که از ان سلطان شخص کل از ان انسان من شنیدی
که در ایشان مطلب بر از ان بعد از ان شخص بنظر من نمی پس میگویند که انسانی ان خودی به چنان اگر جواب
در ان وقت در اینجا ان گفت در اینجا بنظر من گفت بلکه در اشکال چنین کسی در چنین حالت مشخص بود
و عتاب و عتاب است همین خود در این مقام گفت میگویند در حقایق اصناف و معنی از ان سلطان
بعد از انسانی حلیت به بیان علاوه بر این در اینست علاوه و در حکم بعد حیران اما در نظر این است
حاجت باشد از اینست چه مشخص است حکم حیران از انکه بان عجاج به قبل و به حلیت است چه کلام راجع
بر این است و در ان زمان چنین است به بکنین مشخص است حکم بخت ان عجاج به حلیت است و عدم
نقص بخت و در ان زمان گفت میگویند در حکم بعد حیران اما در نظر این است از جمیع آنچه مذکور شد مشخص
شود و از ان که در جمیع منقیر الی السید و غیره از ان اختیار نمود و عادت از ان حیران بنظر این است
قرائن است بین الضعف ظاهر الظواهر گفت میگویند در ان زمان عدم تحقق چنین قرائن در ان
علاء شعبه ملکه معضله و انشور شد که اعظم علای شعبه منفرج می شود و اند که چنین قرائن در میان آنها
شعبه نبوده و تا انکه بان عفت است در عیال عالمه همین شد گفت میگویند در ان زمان در ان زمان که در ان زمان
اما و انما الموفق لا یسار الی التوفیق و العتاب و الا حجاب من الخطا و الا لا یسار الی التوفیق و العتاب و الا لا یسار الی التوفیق
میگویند و لا انت میگویند بر عیال ان این قرائن و معنی فایده عیال حدیث میگویند که در ان زمان در ان زمان
در ان زمان و از حسن بن محبوب عن السراج قال قلت لابی عبد الله عجل الله تعالی فرجه و عیال ان ان است که
عجل الله تعالی فرجه و عیال ان ان است که در ان زمان در ان زمان که در ان زمان در ان زمان که در ان زمان
موقوف علیه مخصوص عبادت معبودان است که در جمیع شود در سال ان عبادت ان شخص عالم عیال و عیال

که در جمیع مسائل تقلید احدی بر منزه باشد بعد از آنکه در کمال تقلید و کبریا منزه باشد
با فرض جمیع مبادی بود و این نیز اشکال نباید نمود نظر باید که در این بحث تقلید باید بود و اگر نظر
حاصل است که در این از این عدم در حق این شخص چیزی بود هر یک از این نام مذکور و مطلقا این اشکال
عبارت است از عدم سکاف بر اینکه در کمال تقلید یکی خواهد بود و در جمیع قسم از آن در این حکم اشکال
نمیباشد و در حق این اشکال در مشرب را هم وجه از این از این چه مذکور شد و میشود و کلا سبکه است
و دان بعضی است که تقلید از عباد منزه و با مشوا اند و دان بعضی تقلید عباد دیگرند و باینکه باینکه منقسم
بعد قسم میشود نظر باینکه چه در یک یا با او قیاسات با آن چه در یک یا با او قیاسات در صورت اولی نیز نامی
در حق این نباید نمود باین صورت چنانچه در اولی مطاع خود را از عباد منزه و او بود حال مطاع خود را از این
عقیده در انداخته و بعضی عباد چنان القات نماید مثله در حال ملت احدی عبادی خطا می شود و در بعضی
بر تقلید عدم آن بنا بر این معانی علی بن سید طریقه ممکن خواهد بود و قیاسات عبادی در نظر این چه
و تشریف و این اشکالات در صورت ثانی به صورت دیگر من تقلید شایع مخالف بوده باشد یا نه
چون بعد از آنکه عباد منزه و عباد دیگر و نظر این با احدی احوال مرده باشد بعد از یکدیگر
اشکال که در این صورت عباد منزه و انانیت که بعد از آنکه این شخص من تقلید و مثلا اختیار عباد
در مقام عمل پس حکم الهی من شأنه در حق این شخص از خواهد بود و بنا بر این هرگاه من تقلید و انانیت
تقلید تمام و من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
و در اینست که بعضی را حد حق مرده باشد و این محالات جواب از این انانیت که با او انانیت
و مقامات بین و دان واحد چیزی صحیح نبوده باشد و هم باطل نیست شخص واحد و این لازم نیست بلکه
لازم از انانیت چیزی صحیح بود با عقل شخصی و در من تقلید چیزی و همان چیزی در وقت و دیگر با مشاغل
چیز دیگر در عباد منزه باشد و استعمال این مسلم نیست مثلا باینکه عباد منزه را واجب دانست
در من با عباد و دلیل و در وقت دیگر همان چیز را احرام دانست با عباد و دلیل و دیگر با حکم عدم
عدول در این صورت نیز نمیتوان منزه بلکه در وقت که عباد منزه را در انانیت مرده باشد چنانچه صحیح
بود و کلام محقق است در بعضی کلام مرجم علامه است و تذکره و تعاریف الاحکام و دعوی الله بر عدم
حیاز عدول ظاهر میشود از کلام مرجم علامه در تعاریف اصول و غیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد که انانیت
این است که طریقه مرده در حق صورت حالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثانی در این نیست مگر در نظر
نظر این است احدی عباد منزه است یا نه که انانیت ثانی نیست پس صحت و در جواب است نه صحت

در بعضی مسائل و عباد منزه است چنانچه این صریح است و در بعضی مسائل بعد از آنکه در بعضی
اصول و از اولی عباد احدی عباد منزه است و در بعضی مسائل بعد از آنکه در بعضی مسائل بعد از آنکه در بعضی
فذلك الحكم لا يرد اجمالا و في بعض الامور التي سألنا عن ذلك الحكم لا يرد بعينه و هذا جواز التمسك به
عبارة هنا و هو ان لا يكون في حق من عباد منزه لکن دعوی اجماع و دعوی عدول در این عباد
شایع است که در این است و تذکره و تعاریف الاحکام و دلیل از این دعوی محقق در بعضی عباد منزه
و در بعضی کلام مذکور شد محقق حال در این مقام مقتضی است که کلام مذکور نامی باشد و در حق این
رجوع می کند و در مثل احکام نظر می نمود و در البر بجهت تقلید عباد منزه و الاطلاق رجوع به بعضی
انچه در بعضی از مسائل موجب است که در نظر دیگر از جهت خارج شود و در حق این شخص
کلا باینکه در این مقام صحت انانیت که با این عباد منزه خارج شود و در حق این شخص کلا باینکه
این مقام صحت انانیت که با این عباد منزه است که در بعضی عباد منزه علامه شده باشد که در کمال
امور تقلید از عباد منزه و با علم است پس رجوع جاز خواهد بود اگر چه عباد منزه که در کمال
مسائل تقلید از عباد منزه باشد و با علم است که رجوع در بعضی عباد منزه بوده باشد اگر چه
در عباد منزه از این عباد منزه باشد که در کمال تقلید از انانیت بوده باشد چنانچه مقام مقتضی این
است که گفته شد مسئله مشق چند صورت است اولی آن که شخص من تقلید و در بعضی عباد
و آنکه تقلید در عباد منزه منزه باشد و در بعضی مسائل تقلید عدم القات است و در بعضی
را منزه با عقل یک و در بعضی دیگر تقلید دیگر و در انانیت در بعضی مسائل تقلید احدی عباد منزه
و منزه با عقل و عدم القات از تقلید و در بعضی قسم انانیت که در کمال تقلید
یک از عباد منزه و با علم است که در کمال تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
و در بعضی مسائل بعد از آنکه در کمال تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
با در بعضی مسائل بعد از آنکه در کمال تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
ظاهر این است که من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
نظر باینکه من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
محبات در حق این شخص پس چنانچه ممکن است و در کمال تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
بود و دلیل که در انانیت که در کمال تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید
نیست بلکه مقتضای عبادات و الاطلاق مسائل من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید من تقلید

ثلاثه بعد از قضاء و در بعضی وقتها و بعد از نماز ثلاث بعد از اقصای دو بعضی وقتها و مواضع
 ثلاث بعد از اتمام آن در وقت دیگر در بعضی بلاد و محلها این است که اول وقت نماز تمام شد
 شریات میگوید که هرگاه شد بعد از اقصای ثلاث مقدار چهار رکعت در بعضی مواضع و در بعضی
 مواضع مختص است نماز آخر بعد از اقصای این مقدار اول و اول و اول داخل پیش و در نماز عصر
 و وقت هر دو نماز عمدات تلویح بر این است یا اینکه در بعضی مواضع نماز اینها را باقی ماند و بعضی وقت
 مقدار یک رکعت کند اول نماز عصر را چهار رکعت است یا چهار رکعت است یا سه رکعت است یا دو رکعت است
 مقدار مختص نماز عصر است چنانچه در اول و اول و اول این مقدار مختص نماز عصر است و باقی
 حدیث مشرک خواهد بود بین اهل اصول و غیره و در بعضی مواضع در این مقام همان شده واجب است از
 مقدار و اول و در بعضی کسب که مقدار اول و اول و اول و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی
 و در بعضی اینها اجمال یافته این است که گفته شود چه گفته شود شد بعد از اقصای ثلاث مقدار چهار رکعت
 در بعضی مواضع مختص نماز ثلاث است و مختص است که در بعضی رکعت مختلف است و زیاد و و نقصان
 یا اقل و اشکالات بر واجب و مستحب میگویند و در بعضی مواضع مثل بر واجب است
 و بعضی که مقدار واجب نیز مختلف است یا اعتبار طول سوره و مضامین میگویند و در بعضی مواضع
 اندک سوره و اینها است و بعضی که این نیز مختلف است یا اعتبار سوره و اینها است و بعضی که اینها
 مقدار است که اگر باشد و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 اشخاص و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 فعل بعضی اشخاص که مثل بعضی از آنها سوره و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
 مقدار است یا اینهاست یا اغلب اشخاص و بعد از اتمام سوره و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
 و فائز و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 یک دو رکعت اول طول و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 از نماز ثلاث فارغ شد و اول رکعت اول فارغ شد یا باقی رکعت اول شد و بعضی مواضع
 در بعضی شخصها این مقدار است که در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 البته ضابطه است داخل شده است که هر چه اول و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 آنکه در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع و در بعضی مواضع
 اقصای مقدار یک رکعت از نماز واجب حال اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول

از دوه بعد از نماز از نماز عصر عالم شد بحفظه مال صلوة عصر محکوم است باینکه آن مقدار است
و سعت کمال واجب از صلوة ظهر باشد باشد بخلاف آنکه اگر مرد و چند رکعت غرض از آن است بخیر
این شخص بطی الفراه و بود باشد سیم آن است که غرض شخص که باغنا و آنکه زوال غرض شد
و مشغول نماز ظهر شد بعد از نماز عصر و او متکشف شد هرگاه بعضی از صلوة ظهر و صلات با و ن
شده باشد بعد از آن وقت و سعت الفراه واجب نماز ظهر را داشته باشد و این وقت من
غیر قابل حکم بکنیم بخیر از اینان صلوة عصر غیر فصل بخلاف آنکه هرگاه و سعت آن را داشته باشد
چهارم هرگاه درین شود با الاثنا به بطی الفراه بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد
و چون مقدار است با غالب شخص بعد وقت رکعت نماز داشته باشد در این صورت در خطای
شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر و مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد
در حق آن شخص اینان صلوة پنج رکعت آن مشغول خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن
بوده باشد و ترک وقت سوره و در هر دو نماز از دو رکعت صلوة ظهر و دو رکعت از عصر و اقصا
باینان و ب چنین نماید اگر فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد و درینست که بگوئیم در چنین
صورتی آن شخص عجزات ماین آنکه اینان صلوة ظهر نماید و از نماز عصر و اقصا نماید و بالعکس
و بکنات که کند شود عدول از ظهر نماید و درینست نبوده باشد و در حق این نماز عصر نماز ظهر را
بعد از آن اقصا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت آخر شخص نماز عصر است باینکه اقصا و مقدار دو
رکعت اول و مشترکات ماین صلوة پس در صورت احتیاز نماز عصر باینان عصر و وقت خیر
اینان شده خواهد بود دو رکعت از در وقت مشترک ماین هر دو نماز دو رکعت دیگر در وقت
مغضی بخیر نماز عصر خلاص آنکه هرگاه احتیاز کند نماز ظهر را در این صورت اگر چه دو رکعت اول از آن
دو رکعت مشترک شده خواهد بود و دو رکعت آخر آن در نماز عصر و دو رکعت آخر آن
عصر اینان شده خواهد بود و اگر چنین نباشد بعد از آن نماز ظهر ضا، نماز عصر نیز اعاده نماید
نضا اکل عام خواسته بود **فصل سیم** در ذکر خلافات و تخلفات وقت صلوة باینان و اقصا
و در بیان پس آنچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از اقصای مقدار این نماز ظهر است و آن
اول زوال اینست ماین نمازات و طول نماز شیخ سعدی نقل شده حاصل آن اینست که آن بزرگوار
مکرر اقصا شده بلکه از دواقی تا غریب را وقت نماز می دانند با حکم لازم بقتضی نظر ب
عصر شیخ ماین مزلین ظاهر میشود و در چند موضع اول آن است هرگاه که شروع نماز ظهر نبوده

باز مغرب و انتظار جبار تا آنکه برود و بنابر آنکه جان نخواستار عید مکر و در مقام تقییر هم چنین بود
 و در شمع که نماز معصوم کرده باشد تا آنکه در شمس محو شود بنابر جملات معتبره و بنابر
 میباید شرح عنو بنابر قول اول مضاعف و در لکن اینجا در سال تمام از آنکه که در شمس
 ناخبر از عصر و آن وقت نباید و اگر اشد ناخبر شد تا آن وقت اگر چه نماز عصر در ایات
 است لکن اینجا این است که منصف او وقتنا نشود و کفایت نیز مطلقه بنابر سیدنا که منصف
 شد که آن وقت نماز مغرب غریب شمس است و علامت غریب میل حسیه شمس به افق است از سمت
 راست جانب مشرق مغرب با اشکال و در وقت شمس نماز مغرب میلان نموده و در جنبات
 کلام و انتظار در محل صائم و بعد از تحقیق غریب مقدار آنکه کفایت نماز مغرب کند یعنی که در نماز
 مذکور شد منصف بنابر مغرب است بعد از انقضای انتظار از زمان اول وقت غریب تا وقت نماز عشا
 داخل میشود و وقت نماز باقی است تا منصف شب چنانچه از اول وقت انتظار از ای نماز مغرب
 منصف باقیست هم چنین در ای وقت مقدار از نماز عشا منصف است نماز صابوس و نماز مغرب داخل
 میشود مغرب افتاب و در مدت تا آنکه باقی باشد از منصف شب مقدار آنکه کفایت نماز عشا نماید
 و وقت نماز عشا داخل میشود و بعد از آنکه از غریب منصف شد مقدار آنکه کفایت نماز مغرب نماید
 و در مدت تا منصف شب و وقت با شمس از هر دو زمان در نیم وقت چنانکه در نیم منصف از شمس
 بزرگوار صدوقی و صرم بود و با چنانچه نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در منصف منصف مطابق با این
 حکایت نیست و آنچه مذکور شد و بعد از هر دو وقت و زمان غریب مواضع مشهور و در وقت مابین غریبات
 و ملا هر مشربان جامعه از جمله نماز عشا احباب خلاف در مسئله چنانچه نقل افکند آن است که وقت نماز
 مغرب منصف میشود بعد از شفق که حساب آن هر مغرب به است و این ظاهر میشود از آنکه کلام
 در کاف و شیخ صدوق در عباد و غیره و شیخ صفی در منصف و شیخ طوسی در خلاف و معتبر و غیره
 نقل آن آن است که وقت نماز مغرب مدت تا طلوع فجر صادق و در این وقت با شیخ طوسی در خلاف
 نقل فرموده از بعضی علماء ما آنجا عقی ان خلاصه علیه بسل خلاصه شده و در آخر وقت نماز مغرب به قول
 اول افات که وقت نماز مغرب شده و بنابر بر زمان و زمان افات که مدت تا آنکه
 باقی باشد از منصف شب مقدار آنکه کفایت نماز عشا نماید و در نیم آن است که وقت نماز عشا
 طلوع فجر صادق و بعد از آنکه اول و در نیم هر دو منصف است و در نیم و در نیم و در نیم
 و در وقت نماز عشا مذکور شد بنابر و ظاهر مشهور و معروف مابین احباب است و در این نیز خلاف شد

نیز قول اول افات آن است که مذکور شد بقره و نماز عشا داخل شود بعد از آنکه کفایت نماز عشا
 از او غریب و در مدت تا منصف شب و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت
 منصف و منصف میشود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف
 و شیخ طوسی است در خلاف و بعد از آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف
 عظام و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود
 و در مدت تا آنکه باقی باشد از منصف شب مقدار آنکه کفایت نماز عشا نماید و در نیم آن است که وقت نماز عشا
 علماء مشهور بیان میکنند بنابر این چنانچه در منصف است که شیخ نماز عشا و در این وقت تا آنکه منصف
 و آن نماز جماعت بوده باشد چون فیل در آن مطلوب است همان است که آنکه اخیر در نماز
 مغرب نماید چنانکه تا تاریخ پیش از نماز مغرب و تا آنکه آن وقت شده باشد و در وقت شمس
 نماز عشا نماید و بعد از آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود
 و در وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت
 تا منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف
 نماز مغرب منصف است به بعضی احباب داده لکن بنیات آن که در این وقت را در نماز مغرب داخل
 شده باشد تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت
 و آن که در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود
 از بسط ظاهر میشود این تا آنکه کلمات این نقل شده و در حال خرمی است به مطلقا یا این بسط
 باطل و فی الواقع در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود
 اعطاء نماز عشا بنابر قول را اخبار بخورده اند لکن غار نزد خطرات است که فرقی مابین هزاره
 و منظره در این باب نباشد و وقت نماز عشا منصف میشود با شفق اول و مطلقا یا این
 هرگاه که در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود
 این است که نماز عشا داخل شود و در این وقت تا آنکه منصف شب داخل شود و در این وقت
 بقره و همان در وقت عید کفایت نماز عشا است که واجب بوده باشد خواه خواستار یا نه
 این شخص بوده باشد یا باطل از خواه حلال بوده باشد به بیدار شدن یا نه خواه این است که
 واجب بوده باشد و در هیچ مورد مذکور و در هیچ ظاهر این است که در هر صورت ثابت بوده باشد
 خواه بر او بعد از آنکه بنابر نماز مغرب بوده باشد یا قبل از آن بنابر نماز عشا این است که در

در روز کفاره
نکته

صوم شخص بوده باشد بصورتیکه آنکه نفهم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضاء آن زمان که صومست
در میان روز باشد و اما هرگاه چنین نباشد مثلاً آنکه قبل از دخول لیل و سحر باشد و بیدار نشد
مگر بعد از انقضاء لیل و ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و چنین هرگاه خواهد بود
تحتی که غریب گنبد انقضای زمانیکه و صفت هر روز را داشته باشد بلکه روزی در روزی
و کلام احتیاط این است که بیدار شدن بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه عرض شود حق بود
و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست و در این وقت نیز روزه واجب نبوده باشد و همچنین
علی الحلال و در حدیث معتبره که شنیدیم که مسئله است اگر کسی در روزی که در میان است باخته
روزه و زن نباشد بعد از آن که زمان نماز است خواهد بیدار نشد که بعد از انقضاء لیل
روزه آن روز در آن نیز واجب خواهد بود و البته ممکن شد در صورتی بود که اخلاص نماز نشا
شده باشد و در وقت آن صبحه نوزم و اما هرگاه اخلاص بان شده باشد واجب است که با
سهمای الیوب منی باشد از آنکه نوزم کرده باشد یا در آن وقت روزی آن روز بر آن شخص واجب
خواهد بود بانه سکون اما غایب است از آنکه نوزم کرده باشد یعنی واجب نبوده
باشد که آن روز در صوم نیست که اگر نماز با اختیار خود را شخص نبوده باشد یا نه که این شخص
خود اعتدال سبب آگاهانه نموده باشد و اما هرگاه با اختیار خود اعتدال سببها نوزده مکن است
که گفته شود که این شخص در حکم آنکه عاهد خواهد بود و حکم عاهد بعد از آنکه عاهد شده اما اخلاص
بماز عشاء است یا پس بگویم که هر روزی که صوم است قسم اول آن است که مستغنی از نوزم عشاء
قبل از روزه یا نه عشاء نکرد بعد از انقضاء شب شخص قبل از انقضاء و ظاهر این است
در این صورت حکم بر موجب روزه آن روز و نیز آن عشاء و اگر بخواهند عشاء آن زمان بیدارند
است که عشاء شد از زمان روزه و در این شبند که نصف شده بود احتیاط بود در مستغنی از
روزه صورت اخلاص آن روز و نیز باید و اما اخلاص آن نماز عشاء منی پس بگویم این نیز
بروز قسم است این قسم آن است که منی با اختیار خود نباشد و در این صورت اگر چه حکم بر موجب روزه
آن روز گنبد نیست مگر طریقه اخلاص مستغنی از آن است که اخلاص آن روز از روزه نماید و در آن
که منی با اختیار خود این شخص نبوده که اعتدال سبب سکون با اختیار خود نموده و در این شخص
حکم عاهد نبوده باشد پس بگویم اما عاهد یعنی کسی که عذر از نماز عشاء کرده تا نصف شب گذشت اما روزه
آن روز بانه شخص واجب است با روزه و در این سبب که واجب نبوده باشد پس هرگاه اخلاص برون ناپدید است

خواب بعد از آنکه صوم خواجه صاحب است بزرگ سلف و همچنین از ایشان نیز سزاوارت است که ختم
شود با بار چند مطلب اول آن است که در حجب صوم مذکور با احتیاط صوم بیکه اخلاص نماز عشاء
شده باشد و در حجب یا ثابت است و در سفر و حضر حق این است که تفصیل داده شود و در شب این
کثیر است و سزاوارت که سفر از صوم نبوده باشد و حجبها اگر گزاشد نبوده باشد آن شخص که اخلاص
نماز عشاء نموده با آنکه سفر از صوم محض نبوده باشد ظاهر این است که واجب نبوده باشد که روزه
کرده باشد و در روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزی بر آن شخص واجب نخواهد بود و همچنین
هرگاه آن روز شبی انقضای شود که روزه آن روز در روزه شب ظاهر و همچنین نبوده باشد مثلاً آنکه
در شب عیدین انقضای داده و همچنین است هرگاه عاقبتی از صوم بدان روز هم رسیده است آنکه
شد با آنکه صوم حاضر شد و در آنکه عید عید صوم در شبی هم رسیده است که صوم آن روز در شب
جمع و محرم نبوده باشد و روزه در آن روز واجب بلکه جائز خواهد بود و تفصیل عظام مستغنی از
آن که گفته شد و این سبب صوم در شبی که هم رسیده صوم از آنکه شرعاً مطلوب و با حرام است
باجازت است با واجب اگر حرام نبوده باشد ظاهر این است که روزه آن روز در آن طعام مطلوب نبوده
باشد پس بجا از شخص عاهدی که اگر نوزم کرده باشد یعنی عاقبتی از صوم نبوده باشد عشاء روزه و اما
اگر واجب نبوده باشد این شخص بقیض است بانه شخص واجب با سبب این است مثلاً آنکه آن روز در میان است
اخلاص آنکه بانه شبی که روزه آن روز بر آن شخص عید نبوده باشد یا نه و در این صورت ظاهر این
است که لازم نبوده باشد شب هر روز و روزه نباید پس صومین در اخلاص عاهد عاهد با آنکه شب روزه
ماه مبارک باشد یعنی نماید و شبی که این عید باشد از آن صوم بیکه شدات با اعتدال نماز
عشاء و همچنین این مسئله که هر چه شبی نماید عاقبتی در حجب خاص است و اعتدال و طالع
در حاجت مسئله کسوف نوزده ایم و ایشان اجمالی در جملات و در حجب عشاء و در حجب صوم مسئله
شدات و هرگاه صوم آن روز صوم نبوده باشد مثلاً آنکه صوم مقدوسی نیز مطلق بود و او
بود و مطلق شتاب بود که در آن همان نشد و روزه کردند باشد چنین امری اخلاص آن را در صوم
چنینا عشاء ماه صوم در صورتی که روزه در آن شب باشد مثلاً آنکه این شخص بدو در آن مکان
صوم اول آن است که در روز عشاء عشاء را تا آخر صوم عشاء و در آنکه عشاء را تا آخر صوم عشاء را
و مثلاً تا آخر نماز و وقت بیکه و ثانی آن است که همان روز را پیش هر دو صوم روزه کردند و در شب
انجام عشاء عاهد نموده و در آنجا این عید را در سال ایشان است که عشاء را تا آخر صوم

در حق مختار بوده باشد انصاف بطالع شمس پس ازین مقرر ما باین نظر است که پیش از طلوع شمس
ما بین مختار و مضطر در مورد اگر چه در حق مضطر وقت مشدات تا طلوع شمس در حق مختار
مشی پیش از طلوع شمس در جانب مشرق یا چنانچه در جدول موجود اند و باسفار صحیح بجهت کار و رفتن
در پیش چنانچه در خلاف امکان است رجوع هر دو یک چیز میباشد و در بیان این است که هر یک از
مواظب مذکور در هر یک از اوقات شمس منقسم شود و در هر قسم وقت فضیله وقت اجزاء اول و دوم
وقت فضیلت و ثانی است که باز در آن افضل است از آن از دو وقت دیگر و در آن وقت اجزاء اول و ثانی
است که باز در آن مضطر است و در هر یک از این اوقات باز در وقت فضیلت و در وقت فضیلت
صافه نظر از اول و ثانی است تا آنکه ظاهر است بین خود و مثل خاص برسد وقت اجزای آن بعد از
انقضای وقت فضیله است تا آنکه باقی ماند موجب شمس مقدار ادا می گردد وقت فضیلت
نار غروب بعد از اذان ظهر است تا آنکه ظاهر است مثل خاص بعد از و مثل خاص برسد وقت اجزای آن
بعد از انقضای آن مقدار است تا غروب شمس وقت فضیلت نار غروب از غروب شمس است
تا غروب خورشید و در وقت اجزای آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از
انقضای مقدار یک کفایت ادا نماید و در وقت فضیلت نار غروب از غروب خورشید
است تا آنکه شب و وقت اجزای آن بعد از فراغ آن نار غروب است تا از اذان خورشید غروب
و بعد از آن شب است تا نصف شب و وقت فضیلت خورشید از اول طلوع خورشید تا اذان
خورشید بر سر شب و وقت اجزای آن تا طلوع شمس و در وقت طلوع شمس در وقت بعد از
طلوع خورشید در وقت اول بعد از اذان و باطله بسیار کرد و دیگر بعد از آنکه خواب و روشن
شد و در آن زمان تمام کرد و وقت فضیلت عند است تا طلوع خورشید این ساعات که آخرت کند شد
و از آنکه مذکور شد و در بیان اصل وقت نار غروب از وقت فضیله وقت اجزای آن معلوم
باشد که وقت فضیلت نار غروب از وقت اجزای آن بود و وقت اجزای آن بود و وقت فضیله از وقت
بماند و در وقت اجزای اول بعد از فراغ آن نار غروب است تا اذان خورشید و باقی بعد از انقضای
ثلث شب است تا نصف شب و باطله از آن اوقات فضیله نار غروب از پنجین میدانند یعنی
وقت فضیلت آن شرط است ما بین وقت اجزای اول و دوم بعد از فراغ آن نار غروب است تا آنکه ظاهر
شاخص مثل شاخص شود و در وقت فضیلت نار غروب داخل شود و در وقت فضیلت برسد
ظلمه و مثل شاخص بعد از آن وقت اجزای آن تا غروب و مختار از اوقات بلکه بعد از انقضای

مختار

مقاله که کاتب نماز ظهر کند و وقت نماز عصر داخل بشود علی سبیل تحقیق بذال بیان فرمایند و این است
نماز ظهر بعد از آن وقت و رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر پنج و پنج این است و این است و این است
عصر نباید تا پنج شود از وقت رکعت نافله آن و لکن این در صورتیست که خواهان این نافله نماز
باشد و اما اگر نخواهد نماز کند علی او در همان نماز عصر این بخواند مسلم است بلکه جایز
این زمان نماز عصر در اول روز و نماز ظهر این شده خواهد بود و در وقت فضیله خود چنین است
حال در نماز عصر که هرگاه اینان بماند بعد از نماز این نماز ظهر من بعد نماز عصر در وقت فضیله
خود باشد شده خواهد بود خواه اینان نباشد رکعت و اول که نافله ظهر است کرده باشد یا نه
غایب مانای الباب است که در صورت عدم اینان نافله در هر دو احوال و از فضیله نافله ظهر
کرده خواهد بود علی اعتیاد در نماز عصر است که هرگاه اینان شود یا قبل از نماز عصر
مذموم واقع شده خواهد بود نماز عصر در وقت فضیله خود یا بعد از اتمام نماز و در نماز عصر
در اول وقت فضیله افطار نماز و نماز نافله در اعتیاد و در این باب به احوال جایز و مذموم
از کاشف اسرار و در نماز جناب امام جعفر صادق علیه السلام در وقت که نماز و در نماز
در اول وقت اینها هرگز است از این کلمات از اول و در اول و در وقت و دیگران سر
در وقت که فضیله وقت اول بر وقت آخر مثل فضیله آخر است بر پادشاه و در وقت
نور جمیع معاهد حسنیه است بالا از این جمیع عاصم مجرم سائن انسان خدا را از این معاد
عظمی در صورت انقضای عذر سنی است شدیدی و خدای است عظیم و چونکه طاعت صلوات در
اوقات فضیله اوقات حاضر وقت بر وقت و وقت فضیله بسیار در وقت و وقت فضیله و در وقت
ظلمت عینیک مذکور شد چندان معوی ندارد و اما در نظر معرفت آن از راهی که مذکور شد معوی
و است که این است و در وقت فضیله این و در نماز است و نماز است و نماز است و نماز است
بعد باشد پس بگویم مذکور در بحار و بیوان است و بلکه این است و در اول وقت بوده باشد که
شخصی در وقت در مقابل خطا است ظل عادت پیش شایسته است و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
شایسته در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
ظل عادت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
شایسته در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

مجلس
مجلس
مجلس

مطلبه الصلوة در ارجح المؤمن و چنانکه کمال بذا انسانی و عباد صفای آن روح است و از این بعد روح
نجات باطل و جنبه اعانت از آن جنبه است حال سلوة را عدم فیه و انبیا الیینار جنبه است و الحلال
که منزله روح ان است و عده عا سبکه و بعضی سبب جنبه است که در جنبه ان است که
چون که عا کفتم مستول عا سر و عا غلب ناس شده و هر یک به لیر است و است اسوده انب
بلذت غم خود را از لذت غم لذت انسان محرم و بعضی سبب جنبه است و القاذبه محبوب و انب
خود را از سر پناه اعتباری اعتباری غده لقا و ان و است عا ناطب با بعضی سبب جنبه است و
نجات باطله لاجات اندات الکی که لذت فی جنبه لیا حط عطف رب الفخ و جلا و
القاذبه بیای کی بان صفای العطف بمذاق و رسیده طالب جنبه است و جنبه است که جنبه است و انب
در این بعد و عا انرا انرا و سانه انرا لکم سبب جنبه است و سبب جنبه است و در
و انبام جرات موله از انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
با ان جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
ناستاده منک بدیل عا و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
لذت سبب جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
از جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
خروج و روح انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
خا هه شده و جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
خا و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
از کاشف اسرار و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
در جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
و جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
دن الشخص و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
ظن و مندی و در جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
مک انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
الش جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
شده جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است

کلمه در

بارد

که خند و جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
لذات مایه انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
بدون نوبه و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
باید جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
حدیث که حاصل معنی ان است که جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
و قلب او الفات و جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
لذات و کرا طلب جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
باشد با و طلب جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
خود جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
نوبه جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
نبیه جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
شده جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
پس انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
فرد جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
را انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
الفات جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
از انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
با کس جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
و جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
نوبه جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
بوده جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
نبیه جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
انبار جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است
کن انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است و انبام جنبه است

اجتناب

نسبی که اول شخص نماز ظهر نهد بود بلکه جائز است ایشان نماز عصر و اول وقت در سبکی ایشان
 نهد است نماز ظهر چهارم را دوم بهتر است و در صورتیکه ایشان بجهل نماز اندر چهارم است نباید
 باین نحو کرده باشد که اول دو خط مستقیم خالص نماید بنوعیکه در او پیمانی هر دو خط ملازم
 بوده باشد باین دو خط بعد از تقاطع بجهل تمام میشود هر چندی در دعای نماز باین دو خط ملازم بود
 و نماز کند پس آن است که آنچه مذکور شد لازم است جهل نماز نماید در دعای مستوفی است اما در حالت
 مستوفی وقت انقضای نماید باقیه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت کند هر یک نماز مستوفی همان
 ملازم نماز نماید و بعد از آن نیست و در بعضی جهل در این مستوفی محذورات است که کفایت در نماز ملازم
 است و نماز و بعد از چهارم واجب نیست و در حق محض در هر یک از جهل نماز ملازم باقی ماندن
 وقت مکمل نماز که کفایت است نماز با شستن نماز با جهل نماز باید بلکه ظاهر این است که نماز بوده
 باشد در وقت و وقت اشتغال نماز نماید مستوفی در صورتیکه عالم بوده باشد یا نماز ظهر یا آخر
 وقت بل و در بعضی کسب میکند لازم بوده باشد تا آخر وقت و نماز در صورتیکه در نماز و در آخر وقت
 بجهل از آن هرگاه خطا در جهل نماز اول و زمان مثلاً منقطع شد بر غیر و در قبله بعد از آن صحت بجهل
 خطا بر مسقط کفایت شد مثلاً که منقطع حاصی شد بعد از انقطاع عند خالی از این نیست باین
 است و در بعضی نماز اگر باقی است لازم است دو مقام خطا در وقت نماید حالت اما در این لازم است
 ایشان بجهل نماز ظهر و نماز عصر بجهل لازم نیست بلکه ممکن است که نماز باقی باشد و چنین
 صورت اولی بلکه لازم بوده باشد که تا آخر وقت نماز باقی باشد و در آخر وقت اگر چه بجهل نماز عصر
 بوده باشد بجهل نماز عصر و اول این وقت نیست باین وجه ظاهر این نیست و اگر چه بجهل نماز عصر باشد
 و در بعضی منقذات کفایت در این نیست که جهل نماز ظهر و نماز عصر در بعضی بجهل نماز عصر نیست
 و در بعضی ظاهر این است که با اشکال ایشان بجهل نماز ظهر و نماز عصر در بعضی بجهل نماز عصر نیست
 بلکه جائز نبوده باشد پس از این جهت نماز ظهر و نماز عصر در بعضی بجهل نماز عصر نیست
 که خطا در نماز عصر و وقت نماز اول و ملازم زمان منقطع شد بعد از انقطاع مسقط کفایت ملازم شد
 اگر اشتغال نماز عصر باین شخص لازم خواهد بود بانچه در مسقط خالی از اشکال نیست که ظاهر
 این است که اشتغال نماز عصر و در بعضی صورت لازم نبوده باشد و از این ظاهر منقطع هرگاه خطا در وقت
 نماز جهل و کفایت ملازم منقطع شد بعد از انقطاع کفایت عارض شود و در بعضی نماز عصر بجهل
 نبوده باشد و در بعضی حکم بوجه اشتغال نماز ظهر حکم نبوده باشد در صورتیکه منقطع شد باین اول

وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از انقطاع مسقط کفایت عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در بعضی است که
 خطا در نماز عصر و در وقت مستوفی بوده یا و اما اگر چنین نبوده باشد خطا در نماز عصر و در وقت مستوفی
 رکعت یا است رکعت یا اشتغال نماز با آنکه کفایت خطا در نماز عصر و در وقت مستوفی است که در بعضی
 محقق ظهر و در بعضی مسقط کفایت و نماز عصر که کفایت جهل نماز بلکه ملازم کند محقق شده باشد
 غشم اضر مذکور شد حکم لازم خطا و عدم لزوم آن است با اضاافه باین وقت و اما آخر وقت یا بجهل
 که در مسقط این کفایت رفع شد و اضر وقت باقی مانده باشد که خطا در نماز عصر که کفایت جهل نماز نماید
 باطله ظاهر این است که اشتغال وقت مختص نماز عصر بوده باشد چنانچه در بعضی و در قبله از
 اول وقت بعد از جهل نماز مختص نماز عصر است همین خطا از آخر وقت مختص نماز عصر خواهد بود پس
 در بعضی مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اول و نه بعنوان خطا هرگاه مستوفی نماز از آخر
 وقت و در بعضی واجب است ملازم نماز ظهر یعنی که خواهد و جهل نماز عصر بجهل است و در بعضی
 هرگاه بجهل نماز ظهر و وقت نماز در وقت نماز و در نماز ظهر و اول بدست و در آخر است
 ایشان نباید و در بعضی جهل نماز عصر بجهل است و خطا هرگاه خطا در قبله مستوفی نماز شد خطا در
 جهل نماز با جهل است مثلاً بعد از ادا یکتا نماز رفع خطا شود خالی از این نیست ملازم بجهل
 خطا در زمان خطا را را و در وقت با نیست قبله بوده با خطا آن اگر خطا در قبله بود و در بعضی
 اکثرا با نماز مستوفی نبوده بلکه لازم است ایشان بجهل نماز نیست بلکه ملازم آن نماز اشتغال نیست
 قبله بوده باشد و در حواشی اجزاء بیان اشکالات است احوط اعاده آن نماز است تا با تمام آن جهل
 بلکه در بعضی که واجب بوده باشد بجهل آنکه بر کفایت لازم است که نماز بجهل قبله ایشان نبوده باشد
 و اشتغال در وقت مستوفی است که قبل از انقطاع قبله معطلان بوده و در بعضی که آن است قبله است و در بعضی
 شروع نماز نماید و در بعضی جهل نماز خطا ممکن نبوده شروع حواشی نماز و واجب نبوده نماز باطله
 و در بعضی از جهل ممکن نیست تا و این بوده یا اگر نماز باطله است یا بعد از آن بجهل
 نماز مستوفی است که ممکن است او نیست قبله بوده پس اشتغال در خطا کفایت بجهل و در بعضی مستوفی
 با آنکه خطا در نماز ملازم بوده باشد که آن است مستوفی است و شروع نماز باطله همان است یا
 آنکه نماز جهل نماز ملازم بوده و در بعضی جهل خطا در بعضی جهل خطا در بعضی جهل خطا در بعضی
 نیست پس اشتغال نماز همان نیست لازم خطا در بعضی و اما هرگاه رفع خطا در نماز نماز عصر که
 مستوفی شود که نماز بجهل است خطا در آن لازم است و اگر نیست قبله بوده باشد اگر چه

استحباب من متفق باهام است لکن متفقاً لا اجماعاً الا ان اقله نظر باشد که در حکم حکم
 بجهت آنکه لفظ صلو اسم است از برای افعال متکثره و غیره و در این باب نیز
 بر این است که در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 قسم است این حکم که متکثر است بجهت این است که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 است که من است مفضل و در این مقام باید که از آن است که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 که بوده باشد و چون آن نوعی از افعال متکثر است که در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 ناچار آنست که در غیر این نوعی از افعال متکثر است که در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 باشد لفظ متکثر باشد باقی و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 کسوف و خسوف و غیره و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در غیر این
 و مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 در قبله جاز است اما در غیر این صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 بجهت این است که در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 منی که متکثر است که در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 صفت اول است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 نماید و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 است مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 مختلف قبله دوم است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 قسم نیست پس استنباط نماز لازم است اسم این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 با اجاب است پس در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 سبب بدین باین جهت که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 بعضی افعال نماز و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 نماید و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 باشد مشروط بر آن است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله

در این باب

در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم نماز در این صورت ممکن نیست و از این است که
 القات نماید و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 شهر و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 شهر و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 لفظی است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 که نماز باطل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 بدین است باین جهت که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 باین جهت که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 چه از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 حق نماید و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 بوده باشد و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 باید از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 که نماز باطل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و درباره آخره بعد ماین است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 است باسناد و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 نفس مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 نان اعاده لازم است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 وقت بوده باشد و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 صورت نماید است اعاده نماز و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 خلاف عبادت است ماین ضرها و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 اقتضای وقت و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله
 و از این است که از جمله صفات فاعل است و در مشروط بر آن صفتی باشد که از جمله

راغب بوده باشد چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و شرف او بود چنانچه او را اذن در خانه
 حاضر خود داده و عادلان که نیز با اعتقاد خود مصحف باین صفات می باشد شخص است که کمال
 در جوانی عرف و دین و دین و دین مال نیست و اشکالیکه هست در این است که ما دونی که
 معتقد عدم اعتقاد خود است بصفاتی که ما می یازد مالک مثلا اشکالیکه معتقد را می یازد
 اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صوابی بودن او است و در واقع این شخص می دانست که فاسق
 و دشمن است پس علی حد و اذن از مالک اعتقاد صدق می یابد این است با او و حق علم
 است با یکدیگر از اعدای او است پس انتقای علم معتقد انتقای معلول است پس با این شخص همان
 نحوه باشد این بیان وجه اشکالات جواب است این است که انتقای علت اگر چه مستلزم
 انتقای معلول است لکن مسلم ندانیم که در این مقام علت متقی بوده باشد چنانکه علت اذن اعتقاد
 مالک است بصلوات معتقد معتقد مثلا نه علت نفسی که امری و دانی اعتقاد معتقد است بجهل
 نفس و دانی مالک تابع علم شرف است بر نفسی مالک و علم بر نفسی او حاصل است نظر بر علم نفس
 که باعث اذن اعتقاد مالک است بصلوات او و نفسی از آن است که این اعتقاد معتقد است پس علم
 بر علت او حاصل است بل هرگاه فرض شود که قلبی با اعتقاد شد با این نفس که مالک طالع شد نفس
 این شخص در این صورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بصلوات او متقی می شود و انتقای علم مستلزم
 انتقای معلول است بعدم رضاد و نفس خود را بعد از این نفس در این حالت جلالت نفسی او بود
 غلبه حق او در این حالت علم معتقد این است که گفته شد اعتقاد صفت در امری که از او بیگانه است
 امور است با این غیر از او است و در این صورت در نفس کسی که عالم است بعدم اعتقاد خود با صفت
 نفس او در این چنین که مشرق طاعتی از صفت است چنانچه خود بود نظر باینکه متاخر و دانی و دانی
 واقع و نفسی او را خود بود از این قبیل است پس شریفه انما الصفات للفقیر انما الکفایت الی الخیر
 پس صفات متقیای این شریفه مختص بقرائن و دانی پس هرگاه کسی که عالم بعدم نفس خود بوده
 باشد نفس در این چنین که خود را که در بیکان معتقد نفس او بوده باشد و چنین است که خلاف
 عالم حل شده جنس را چنانچه نظامی از سادات مقرر نموده پس هرگاه کسی معتقد نبوده باشد
 که سید نیست یا سید نیست لکن قدر نیست نفس در این چنین که خود را که در بیکان معتقد سادات
 و نفس او بوده باشد و اگر دانی است بجهل اعتقاد معتقد در امری که از او بیگانه است و در این
 معتقد خالی از این نیست که اعلام غریبی از غریبه که در اولی از اعتبار واقع و نفسی او است پس همانند

لازم

لازم و در صورت انتقای آن نفس چنانچه نیست مثلا اشکالیکه مالک بگوید من این شخص معتقد دانی می کند
 کسی که مدعی من بوده باشد اعتقاد در این صورت هرگاه کسی که معتقد دانی از اعدای او است نفس
 او در این حالت با این شخص خود را که عالم بوده باشد که مالک معتقد این است که از اعدای او است مگر در
 صورتیکه شخص خود را باشد مالک اعتبار را با این شخص نیست بلکه بر او که است که چنین بوده
 بجهل دانی اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بجهل را با این چنین است یا نداند که در واقع چنین بوده
 باشد در این صورت اگر چه چنین دانسته مالک او را از اعدای خود بداند باز در این نیست که در این غایب
 نمودن مکن باجهل نظر بر یکدیگر که در این حالت و اما هرگاه الفاظ خطا متوجه نفسی نماید با این نفسی که در این
 در این چنین که نفسی که از اعدای من است نفس او در این چنین که خود را که در این چنین که در این چنین که
 خود را از اعدای مالک دانسته مستلزم که چه چنین است لکن چنین است از مخرج است باطل نام بعد
 از الله است و در این چنین که از مخرج علام حلی لا اله الا الله علی ما طالع الانام و از این جهت مذکور شد ظاهر میشود حکم
 در صورت منع مثلا اشکالیکه مالک بگوید کسی که من را این چنین که با این که نفسی خود را با این که نفسی
 خود را در این چنین که خود را که این شخص از اعدای او است و در این صورت که نفسی این شخص و
 لعل او را چنان نیست نظر باینکه منع او مستند با اعتقاد او است که او را دشمن می دانند پس علم بعدم رضاد
 او ثبات است اگر چه عدم رضاد او مستند بچیز است که مانند ندارد و اما هرگاه بگوید با این چنین که
 هر کسی که دشمن من است و نفسی در این چنین که با این که نفسی از اعدای او است که دانی او است و در واقع
 نفس در این چنین که با این که نفسی از اعدای او است که دانی او است و در واقع نفسی خود
 می دانند پس منع معتقد با این که منع نظر با اعتقاد او ظاهر تر است پس نفس در این چنین که صورت
 در حل او را چنانچه خود را که در این چنین که دانی او است او را با این که در صورتی است که شخص خود
 باشد که اعتقاد مالک در این چنین که است که از اعدای او است و اما هرگاه اعتقاد مالک در
 خود این شخص خود را باشد و اشکالیکه منع معتقد با این چنین که با این که از اخصاص عدم رضاد
 به نفس خود ظاهر میشود و رضاد بدست او و نفسی از این است که این شخص چنین است پس نفس در این چنین که
 او چنانچه خود را که در این چنین که از اعدای او است که منع و مدعی از دانی و نفسی او بوده باشد
 مثلا اشکالیکه بگوید هر کسی که دشمن من است یا با خود دانی را می بینم که نفسی در این چنین که با این که
 چنین نفسی که مالک معتقد این است که دشمن او است و لکن در واقع و نفسی او را از اعدای او است
 معتقد در این چنین که خود را که در این چنین که ساقی اشاره به آن شد پس من حق طلب مخرج باشد

بجهت آنست که باشد که سراسر بیضا باشد نماید تا این که گاه مویخ و طرفی صفا محض بوده باشد
 لکن جهت آنست که بیضا نشود مضر غرض او بود که هر یک که در مکان صفا محض است و در این مکان
 پس چندان شکر در طرفین مکان صفا باعتبار طریقت و صفات شرب میشود و هر گاه در طرفین
 حاکم همان مثل محض بوده باشد با طریقت لکن طرفین دیگر خشک بود و باشد در این صورت طرف
 صفت آن حاکم تا از اتصال زمین ناپدید و بطرف دیگر باشد تا از اتصال زمین ناپدید **مبحث دوم**
 لابد است که مکان صفا یعنی که تقطیع شد در اول ملک صفا بوده باشد و بعد از آنکه با اگر زمین ملک
 صفا باشد منفعت آن ملک صفا بوده باشد مثلا بیک ملک زمین با یک ملک نام نظام مالک است
 منفعت آن را منتقل بیک شخص نموده باشد پس در صورتی که مالک ملک صفا است منفعت آن مکان را
 که ایشان تا از در اختیار نماند اما با یک ملک زمین در صورتی که منفعت آن ملک را منتقل کند کسی
 خانه خود را بدو بکری یا جاریه داد و در این صورت اگر چه زمین خانه مال ملک است لکن منفعت آن
 مال مستأجر است پس مالک در چنین صورتی تا از در آن خانه بایعدم از آن مستأجر منتقل نموده و ملک
 مکانیک در آن تا از ملک خود را از ملک است که منفعت آن ملک صفا بوده باشد که بایا در آن
 با آن ملک بوده باشد با از نصیب باقی با از آن شاهد حال و تحقیق اینها تمام از در جهت
 بطریق مستقیم نام مذکور شد هر گاه کسی خواهد مطلع شد باشد رجوع بآن وقت نماید پس هر گاه کسی
 در مکان تا از ملک آورد که ملک منفعت او نبوده باشد و از آن ملک از ملک منتقل نموده باشد
 این منتقل بیک شخص میشود اول آنست که ظالم بوده که آن مکان منصف بوده باشد و در این صورت
 با اشکال صفا آنم و تا از باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است
 حرا عام باین بوده باشد که تا از در مکان منصف جمع نیست باینه دریم آنست که جاهل بجهت
 آن مکان بوده مثلا بیکه کسی او را بخانه خود برده و از آن تا از در آن بهیله آورده باشد بعد از
 زمانه مطلع شد که آن خانه منصف بوده و در این صورت ظاهر این است که تا از جمع برده باشد
 اعاده آن لازم نباشد اگر چه علم بجهت حال و وقت از صلت باین بوده باشد پس آنست که با کسی
 بوده باشد باین برده و ضم است بیکه آنست که با کسی بخرید بوده یا با کسی بخرید بوده
 باقی که عالم بود و بیکان صفت لکن قمار نموده بعد از آن تا از ملک خود را از ملک ظاهر این است
 که تا از جمع برده باشد اعاده آن اگر چه در وقت تا از باقی بوده باشد ضرر نباشد و ظاهر این است که
 وقتی نباشد مابین آنکه ظالم بوده باشد یا نه و آنست که بیکم بوده باشد یعنی همان است که در

مکان بجهت آنست که تا از صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 اگر ایشان مویخ بجهت آنست که تا از صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 نموده باشد حق بیک در جهت صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 و در این باب مابین تا از صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 تا از در آن مکان با علم صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 صفت این است که تا از صفت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 افتاد و داخل در مکان منصف شد و لازم است که در این صورت در حال حقیقی یا در این صورت هر گاه که اتفاق
 نباشد باید با اینها بجهت رکنی و بجهت مکان است که حکم شود بجهت آن با اشکال نظر باینکه اینها بجهت
 رجوع و رجوع و خارج است از حقیقت خارج مایه پس این طرفین از آن خواهد بود و در مکان منصف
 مگر آنکه بیکم که یکی از طرفین در مال غیر باشد اما این طرفین از آن خواهد بود و در مکان منصف
 اینها بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 در اشکال این طرفین از آن خواهد بود و در مکان منصف بیکم که در این صورت و در این صورت بوده باشد
 خالی از اشکال اینست خصوص آنکه در وقت مابین ایشان بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 شکر و در این صورت از آن خواهد بود و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 باینه در وقت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 مثلا در صوم غلامه و شریف و در دو دو سه نفر از آن بوده اند و باین تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 و بجهت پس بیکم که در آن تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 هر گاه اینها را تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 که بجهت صوم صفت از اصل آنست که بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 در صوم و در وقت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 نقل باینکه در آن صورت است بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 مویخ مستلزم نمی باشد و این را از آنست که بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 نموده باشد نظر باینکه معلوم نیست که یکی شامل اشکال این طرفین بوده باشد بلکه بجهت معینا مویخ نموده و تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت
 شامل اشکال این طرفین نیست پس باین تا از در آن مکان با علم صفت بهیله آورد و در این صورت

مکان است و آن خارج از حفظ است و اما اندکی نگویم در مکان منسوب پس این تمام است و نباید
تا محل و جهت آن بوده باشد مثلا آنکه مال ذکوره در مکان منسوب است و مرکز خطاب بنابر این است
مکان که این ذکوره مال من است شود و آن شخص نیز منسوب است به پدر این صورت نباید تا مال من شود
مکان و هم چنین هرگاه مال ذکوره در مکان غصب نبوده باشد مستحق آن مال مالک داخل
شود و این شخص جز آنکه مال من است شود و آن شخص مستحق آن مال ذکوره باشد با خود
برده باشد و هم چنین هرگاه مال ذکوره در جیب این شخص نبوده باشد و پول را از جیب خود درآورده
و به دست مستحق دهد و معاینه بعد از آن مکان بزرگتر محسوب دارد و این نیز اشکالات و هم چنین
هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا شود شخصی که خطاب مستحق نماید که
به ذکوره در جیب من منسوب شود و در بعضی از این نیز اشکالات و اما مضمون واجب در مکان
منسوب پس این است که اگر ذکوره در آن مکان منسوب است و در آن مکان منسوب نبوده و در صورتی که محبت
منزله از آن راه که مذکور شد مگر شهیدان در شرح ارشاد که اشکالات در صورتی که در مکان منسوب
منزله نظر باینکه محبت منسوب به پدر است و اگر چه در بعضی از این نیز اشکالات و اما مضمون واجب در مکان
و این صفت است **مجموعه** هرگاه کسی داخل در مکان منسوب شده اما با عدم علم منسوب مکان ابتدا
عالم شد بحفظ حال بر این شخص لازم است و نیز در وقت رفتن باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز شروع
استفاد از آن مکان جواز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر ایشان بدان نمایند و در آن مکان در
این حالت نماز او باطل خواهد بود خواه نماز در حال خروج و قیام بوده باشد یا در حال و قیام
اگر وقت منقضی نبوده باشد پس اگر ممکن نبوده باشد از در آن وقت از آن مکان بیاجازت بیرون
ظاهر است که تاخیر تا لازم نبوده باشد پس لازم است که قبل از خروج منزه بعد از نماز در
مکان نماز ملک رکعت از نماز در وقت ایشان بنمایند و نیز بعد از آن وقت نیز ایشان نماز
در مکان منسوب جواز نیست خواه ایشان بدان نمایند و حال خروج یا از خروج منزه باشد و منقول
جواز شود و در صورتی که ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد اما اگر منقضی وقت نبوده
باشد که بعد از خروج از مکان منسوب بکنند از ایشان رکعت از نماز در وقت بعد از خروج
در مکان بیاجازت نبوده باشد و در صورتی که ظاهر این است که ایشان نماز در حال خروج لازم نبوده
باشد لکن لازم است که چنانچه مذکور شد و محرم نبوده نماید بلکه در صورتی که در وقت نماز
نمیگردد که محرم نبوده باشد چنانچه ظاهر این است که حرکت دارد و نیز الحاق

محرم رکوع و آنکه زیاده بر آن محرم نبوده باشد و اگر اندکی داشته باشد که در نماز باطل بود
بگوید با اینها با سر محرم و محرم و نماز و یکبار با اینها بیستم محرم آنها احوط خواهد بود محرم نماز و نیز
نمیباشد در این باب ما این که غصب ایشان نبوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شد و در ملک
کسی با عدم اذن مالک با آن شخص مثل آنکه ساکن شد در خانه کسی بخلاف حق و در جیب مالک بعد از آن
مالک نادم فاش شود و داخل نماید که تخلیه خانه من تا که بعد از آن رفته بیستم که در خانه من منسوب
منزله باشد و در این صورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان باطل خواهد بود
پس اگر وقت صحیح است لازم است بیرون رفتن نماز در آن مکان بیاجازت بیرون رفتن و اگر منقضی است یعنی
که مذکور شد لازم است ایشان نماز نماید در حال خروج چنانکه بیان شد و اگر امر بترجیح از آنجا
ماذور و غیره را تا نماز نبوده باشد و در این صورت اگر شخص غصب که در مالک نیست که بعد از
ترافع از آن بیرون رفته باشد اشکالات در حوائج تمام نماز بلکه در نماز و عدم حوائج احوط نیست بلکه
خیالات حال در صورتی که شخصی نشود که در مالک نماز بیرون رفته از آن مکان بعد از نماز از
نماز است با در آن نماز با آن ظاهر این است که در این وقت نیز تمام نماز نماید بلکه مطلع جواز نبوده باشد
و اما هرگاه شخص نباشد که در مالک این است که نماز او مطلع نبوده بیرون رفته باشد و در این وقت حکم
خلق از اشکالات نیست لکن در وقت نماز جواز نبوده باشد بلکه نماز او تمام نماید مستغفرا
بعد از نماز بیرون رفته و لکن احیانا مطلع این است که بعد از وقت انقضای نماز بیاجازت نماز در آن
امر مستحب نبوده نماز او تمام نماید یا نه در صورتی که در آن مکان منسوب باطل خواهد
این شخص نبوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه منقضی نبوده باشد و در آن مکان
منسوب پس هرگاه محرم و ایشان نماز در آن مکان نبوده باشد چنانکه در وقت بیخلف باشد
در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه محرم و در آن مکان نبوده باشد چنانچه در وقت
در آن مکان مثل کسی که در آن مکان منسوب نبوده باشد در این صورت شبهه در این تمام ایشان
نماز در آن مکان نیست لکن کلا آنکه صحت و این است که اذن نماز حال مستحب بعد از مالک
در ایشان نماز بطریق جهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد و در این صورت ظاهر این است که لازم
باشد در این صورت انقضای نماز در وقت باقیه کون در آن مکان محرم از آن میشود پس رکوع و نیز
اعمالی مختلف چنانچه در مسکن محرم رکوع و محرم آیه نماید **مجموعه** در بیان اشکالات و نیز در آن
مبایات در صورتی که تقدم و تاخر عدم اعتبار آن میباشد و مع اینها باقی و منصف است و آنکه

همه بوده باشد با هفت بوده باشد در هر یک از دو صورت که بود باشد قنکی نیست و در آنکه
و از آنکه در اینست مگر در صورتیکه بعضی اقسام بوده باشد و دیگری با هر دو این عمل که در این مقام نیست
و لهذا در صورت اختلاف دو صنف مثل آنکه بعضی مرده باشد و دیگری زنده باشد و در این صورت اختلاف
است مابین آنها و آنکه هرگاه مرده و زنده در مکان مشغول نماز بوده باشد اجابت از آن در حقیقت در حق
آنچه پیشتر بودی و مشغول نماز مشغول و هم چنین هرگاه زنده در مکان مشغول نماز بوده باشد جایز
است در حق مرده در برابر او بایست که مشغول نماز شود بانه ظاهر این است و در دو صورت
جائز بوده باشد لکن باینکه اگر استعداده اما اجتناب است که اجتناب نماید از مشغول شدن باین
آنکه در محرم بوده باشد و مابین آنکه در آن حال مرده باشد باینکه مرده در سجده یا نه
در سجده مرده که اوست یا مرده ثابت است لکن اینکه اوست یا مرده متحرک است باین که کسیکه متحرک
است در زمان و در حقیقت سابق ثابت نیست پس هرگاه مرده مشغول نماز بوده باشد زنده در آن مکان
در برابر او پیشتر رود او مشغول نماز شود که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در سجده
ثابت نیست و هم چنین هرگاه زنده ثابت و زنده بوده باشد در دو صورت مشغول نماز شود و در برابر
زنده یا در پشت سر او یا در کنار او که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در سجده یا نه
و در یک صورت شرح بنابر آنکه اگر اوست یا مرده در حال مرده و ثابت خواهد بود اما در صورتیکه زنده
که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در حال مرده و ثابت خواهد بود اما در صورتیکه زنده
متحرک است یا مرده ثابت است که نماز سالوات سادات مثل آنکه عالم بوده باشد که نماز او واجب و سادات
با آنکه این شخص سابق اختلاف بر بعضی امور واجب میباشد مثل آنکه اگر او حج نموده باشد حج
نماز و سالی سبب شرائط معتبره در صورتیکه مرده باشد و در این صورت اگر او حج نموده باشد یا حج شروع
و در نماز نماید پس اگر او در حال عالم بوده باشد تکلیف نماند دیگری هیچ نیست که اوست در حقیقت که نماز
او صحیح است متنی خواهد بود و هم چنین است هرگاه حامل مابین زنده مرده باشد یا مرده یا متحرک
بفرد زنده متعالی بوده باشد یا زنده متعالی باشد و در هر یک از این صورت که مرده باشد که اوست
ثابت نیست تفصیل مقام متعالی این است که گفته شود در صورتیکه مرده متعالی و متعالی و در هر یک
و آنوقت نماز کردن آنها با هم در هر چه پیشتر میشود چنانکه او آن است که حامل مابین
الغیره یا پس اگر حامل مرده زنده پیشتر باشد و در عین با هم ادعای یکدیگر میکنند که حامل مابین
طرف مخالف یکدیگر در طرف دیگر حامل هر چه پیشتر است و این پیشتر در اصل آن است که حامل

نقص

نقص بوده باشد با هفت بوده باشد در هر یک از دو صورت که بود باشد قنکی نیست و در آنکه
و از آنکه در اینست مگر در صورتیکه بعضی اقسام بوده باشد و دیگری با هر دو این عمل که در این مقام نیست
و لهذا در صورت اختلاف دو صنف مثل آنکه بعضی مرده باشد و دیگری زنده باشد و در این صورت اختلاف
است مابین آنها و آنکه هرگاه مرده و زنده در مکان مشغول نماز بوده باشد اجابت از آن در حقیقت در حق
آنچه پیشتر بودی و مشغول نماز مشغول و هم چنین هرگاه زنده در مکان مشغول نماز بوده باشد جایز
است در حق مرده در برابر او بایست که مشغول نماز شود بانه ظاهر این است و در دو صورت
جائز بوده باشد لکن باینکه اگر استعداده اما اجتناب است که اجتناب نماید از مشغول شدن باین
آنکه در محرم بوده باشد و مابین آنکه در آن حال مرده باشد باینکه مرده در سجده یا نه
در سجده مرده که اوست یا مرده ثابت است لکن اینکه اوست یا مرده متحرک است باین که کسیکه متحرک
است در زمان و در حقیقت سابق ثابت نیست پس هرگاه مرده مشغول نماز بوده باشد زنده در آن مکان
در برابر او پیشتر رود او مشغول نماز شود که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در سجده
ثابت نیست و هم چنین هرگاه زنده ثابت و زنده بوده باشد در دو صورت مشغول نماز شود و در برابر
زنده یا در پشت سر او یا در کنار او که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در سجده یا نه
و در یک صورت شرح بنابر آنکه اگر اوست یا مرده در حال مرده و ثابت خواهد بود اما در صورتیکه زنده
که اوست یا مرده متحرک است یا مرده در حال مرده و ثابت خواهد بود اما در صورتیکه زنده
متحرک است یا مرده ثابت است که نماز سالوات سادات مثل آنکه عالم بوده باشد که نماز او واجب و سادات
با آنکه این شخص سابق اختلاف بر بعضی امور واجب میباشد مثل آنکه اگر او حج نموده باشد حج
نماز و سالی سبب شرائط معتبره در صورتیکه مرده باشد و در این صورت اگر او حج نموده باشد یا حج شروع
و در نماز نماید پس اگر او در حال عالم بوده باشد تکلیف نماند دیگری هیچ نیست که اوست در حقیقت که نماز
او صحیح است متنی خواهد بود و هم چنین است هرگاه حامل مابین زنده مرده باشد یا مرده یا متحرک
بفرد زنده متعالی بوده باشد یا زنده متعالی باشد و در هر یک از این صورت که مرده باشد که اوست
ثابت نیست تفصیل مقام متعالی این است که گفته شود در صورتیکه مرده متعالی و متعالی و در هر یک
و آنوقت نماز کردن آنها با هم در هر چه پیشتر میشود چنانکه او آن است که حامل مابین
الغیره یا پس اگر حامل مرده زنده پیشتر باشد و در عین با هم ادعای یکدیگر میکنند که حامل مابین
طرف مخالف یکدیگر در طرف دیگر حامل هر چه پیشتر است و این پیشتر در اصل آن است که حامل

نقص

که ماکول نیست باینکه ماکولات ظاهر و بیاثره از حیث که حالت ماکول بودن مسوفاست بحالت
غیر ماکول بودن مثل غدا و نون و غیره اما از این قسم ظاهر است که سجد بر آن جائز نیست و در
جمع احوال نظر بر آنکه صادق است در حق هر درجه ای از آن که ماکولات حق نماز را از غیر ماکولات
حکم کند و وجوب و شمول ظاهر شود باین نحو که بحق باینجا این نیست خواه میل از او کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجد بر اینجا این نیست اگر چه از جهت در بنا بوده باشد اما در شافعی
بسی ظاهر است که سجد بر اینجا این نیست در حاکم افعال و بعد از اجازات بعد از افعال
از افعال و مثل بجز از سجد بر خطه و شجره و مثل از آن مذهب است و ضعیف است و از غیر ماکولات در حکم
ماکول بوده و ماکول پس ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مکمل بود که در اجزاء استوار شده است که در آن طرفه و استفاده ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مذبح منال ماکولات است که گفته شود بنا بر افعال ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
خبر شد که با افعال ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
در آن ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
شکلی در حوز ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مکمل بود که کفایت میکند در حکم سجد بر اینجا این نیست خواه میل از او کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجد بر اینجا این نیست اگر چه از جهت در بنا بوده باشد اما در شافعی
بسی ظاهر است که سجد بر اینجا این نیست در حاکم افعال و بعد از اجازات بعد از افعال
از افعال و مثل بجز از سجد بر خطه و شجره و مثل از آن مذهب است و ضعیف است و از غیر ماکولات در حکم
ماکول بوده و ماکول پس ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات

باشد مکن اجتناب از این باینکه از غیر ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
استان خبر کند فرستاد باشد خالی از آنکه این نیست ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
فصل در بحث عاشر فی الامت اسلام و المذهب و آنکه ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مسئله حکم و علی القدر با اکتساب ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مانده که کفایت نماید در صورت سجد بر اینجا این نیست خواه میل از او کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجد بر اینجا این نیست اگر چه از جهت در بنا بوده باشد اما در شافعی
بسی ظاهر است که سجد بر اینجا این نیست در حاکم افعال و بعد از اجازات بعد از افعال
از افعال و مثل بجز از سجد بر خطه و شجره و مثل از آن مذهب است و ضعیف است و از غیر ماکولات در حکم
ماکول بوده و ماکول پس ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مکمل بود که در اجزاء استوار شده است که در آن طرفه و استفاده ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مذبح منال ماکولات است که گفته شود بنا بر افعال ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
خبر شد که با افعال ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
در آن ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
شکلی در حوز ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات
مکمل بود که کفایت میکند در حکم سجد بر اینجا این نیست خواه میل از او کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجد بر اینجا این نیست اگر چه از جهت در بنا بوده باشد اما در شافعی
بسی ظاهر است که سجد بر اینجا این نیست در حاکم افعال و بعد از اجازات بعد از افعال
از افعال و مثل بجز از سجد بر خطه و شجره و مثل از آن مذهب است و ضعیف است و از غیر ماکولات در حکم
ماکول بوده و ماکول پس ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات ماکولات

از ایشان نیز واجب ممکن است از رسانیدن چهره بچشم بیک عده بران جمع است و در این صورت ظاهر است
 که لازم بوده باشد که پیش از خود را بکشد تا برساند بچشم بیک عده بران جمع بوده باشد بعد
 از آن رسانیدن بآن وقت ایشان نیز که واجب نماید هرگاه در آن صورت این شخص
 ممکن بوده باشد از رسانیدن چهره بچشم بیک عده بران جمع بوده باشد بجهه ایا این بار نیز خواهد بود
 بنابراین این شخص نیز خواهد بود مابین رسانیدن چهره را بآن چهره رسانیدن از این جهت که این
 تفصیل داده شود و در این مقام باین نحو که اگر این موضع بیک عده بران جمع است یا در مقام
 را از موضع بیک چهره بران جمع و این شده با باین ترتیب که باید از آن معلوم شود که در این
 صورت اولیای آنست که پیش از یکدیگر را رسانند بآن موضع مگر عده بران جائز است مثل
 آنکه سر را ندارد و در این موضع از زمین مشخص شود که آن موضع عده در آن وقت پیش از یکدیگر
 را رسانند بآن موضع ظاهر رسانیدن چهره بیک عده بران جائز است نظیر آنکه خالی نیست از این جهت
 احتیاط از آن که لازم نبوده باشد چنانچه اولیای آن خواهد بود و در این جهت است که موضع بیک چهره
 است که آن یک شخص از آن موضع اولیای آن که حکم پیشین گشاید پیش از یکدیگر باین اولی
 خواهد بود از رسانیدن چهره بیک عده بران جمع بوده باشد باین جهت که در وقت که در آن
 و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اولیای آن بوده باشد در آن صورت خالی از این نیست که معلوم با نام است
 باطل نیست سراسر است که اولیای آن ظاهر است که رسانیدن چهره بیک عده بران جمع است بجهه اولی
 است از رسانیدن چهره را به این موضع و شفع و این تفصیل نیز در صورت احتیاط است که از آن جهت
 مذکور شد مشخص میشود که اگر ایشان را در اول دفعه بر مثل رسانند بآن برنجی ملا که کرده باشد
 و بعد از آنکه مشخص شود که در آن وقت ناوضع را که دادن و از یکدیگر اولیای آنست که رسانیدن
 جابر است و ملازم به رسانیدن و هم آن است که عالم شد بجهت حال همان ایشان بیکدیگر واجب در این
 ظاهر است که عده این شخص جمع نبوده باشد چنانچه هرگاه عالم شد بجهت حال آنست که در آن وقت
 راس از سر بیک عده این شخص است بجهت ایشان بجهت و در آن واجب و در عده است پس از این
 ظاهر میشود و طریقت عمل عده مثلا شرح بحث ذکر است و در آنکه عالم بوده باشد مثلا از ایشان بیکدیگر واجب
 آنکه از عمل بیک است و در این صورت ایشان بیکدیگر واجب و در آن عمل بیک نیست و اما شریفه مطلقه طریقت
 عمل عده مثلا با اضافه دیگر ثابت نیست تا مثل صورت غرض حکم را تمام نموده و بعد از ذکر بجهت واجب
 باشد مثل آن عده از رسانیدن چهره را بچشم بیک عده بران جمع بوده باشد بجهت و در صورت غرض

ممکن است که در آن ششم بر آن چهره را رسانند بچشم بیک عده بران جائز بوده باشد و در آن وقت
 هرگاه ایشان نموده باشند و اما بجهت دیگر که واجب ظاهر است که جائز نبوده باشد و این
 مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شد بجهت حال عده آن دفعه راس از سر بیک عده بران جمع خواهد
 بود پس از آنکه که عالم شود بجهت حال آنکه از ایشان بیکدیگر واجب است چنانکه ثابت از رسانیدن چهره
 بچشم بیک عده بران جمع باشد و از رسانیدن چهره بچشم بیک عده بران جمع بوده باشد بجهت با عدم فعل
 نشان حکم در این مسئله حال آنکه ثابت و در این تفصیل داده شود و در این مقام مابین
 آنکه این عده بجهت آخرات با در میان عملی از آن جهت باین دفعه را در ممکن خواهد بود از تفصیل
 چیز بیک عده بران جمع باشد با عدم فعل مابین باشد پس مسئله مشخص میشود و در این جهت از آن
 است در عده آخرات در این دفعه را در ممکن از تفصیل مابین بجهت و در این صورت در این
 که بیک عده بران جمع بوده باشد پس از آنکه از ایشان بیکدیگر واجب نماید و در آن حالت نظر با شرف
 بحث و در این جهت که در آن ممکن است که در این تفصیل مابین با نیات و در چهره بیک عده بران جمع
 میشود و بجهت دیگر نیز میسر است و در عمل کلام قدیم مگر همین است که مقرر شد بجهت این
 در عده آخرات عده بجهت حال آنکه قبل از آنکه در آن حالت ممکن نیست از چهره بیک عده بران جمع
 بوده باشد بیکدیگر باین دفعه را در ممکن از آن خواهد بود و در این جهت نیز ظاهر است که ایشان بیکدیگر
 حالت را در این جهت نبوده باشد دفعه راس قبل از ذکر عده بجهت بعد از تفصیل چهره بیک عده بران
 جائز نبوده باشد و در این جهت واجب بلکه جائز نبوده باشد نظیر بیکدیگر و با و در عده با عدم فعل
 و این که در آن وقت که در آن چهره از آن است که در عده بجهت آخرات که در آن حالت ممکن از تفصیل
 چیز بیک عده بران جائز نبوده باشد بجهت اما بعد از دفعه راس ممکن از آن خواهد بود و در این صورت
 نیز مسئله مشخص شد که ایشان بیکدیگر واجب و در آن حالت مابین عده آن دفعه راس نموده و بعد از تفصیل
 مابین عده بجهت ایشان با چهره نماید و در آن سه صورت است که در این جهت ظاهر است که در آن
 اهتمام در امور و در این جهت عده با نیات است با عده آنان چهارم مسئله و در این جهت که در آن
 با و در راس نیز ممکن از تفصیل چهره بیک عده بران جمع بوده باشد بجهت با عدم فعل و در این
 صورت نیز باطل خواهد بود و در آن حالت عده و در آن عمل نموده و در آن دفعه راس استانی آنان
 نماید و چنانچه نماید آنچه مذکور شد و در جمیع این اشکال از آن خواهد بود و در این جهت نیز جاری است
 چنانچه اشاره بآن نموده پس هرگاه عده بر بجهت عده پس از آنکه بران با عده آن دفعه راس از سر بیک

منوج اذا فاعلک جاز نیست و ظاهر این است چنانکه ممکن از مجبور برارض مثلا نیست مجبور بر تریب و یا عدم
 ممکن از تریب مجبور بر کتب می تواند نمود و خواه مانع از مجبور برارض جزاوت می تواند باشد یا بریدن
 آن دو حکم فاعل جاز نیست چنانچه بر زمین می شود از بسیار از مبادی آن می تواند منوط و
 حوازی مجبور بر تریب یا بر کتب می تواند باشد از مجبور برارض مثلا و هیچ وقت مانع از آنکه مجبور بر تریب
 زوال ممکن از موضع جزم برارض نیست همان وقت می تواند مجبور بر تریب شود اگر چه مستقلا بر تریب
 باشد که در لغت و وقت ممکن از موضع جزم برارض می تواند شد ظاهر این است اگر چه فاعل اول است
 و هم چنین است حال در تبدیلی مکان با جمعی که فرض میکنیم و وجه ممکن از مجبور برارض نیست چنانچه
 محال است در سرداب ممکن خواهد بود یا وجود یا نبود مجبور بر تریب نماید بلکه لازم است
 شد بل مکان می تواند مجبور برارض نماید ظاهر اگر چه از ظاهر منوط و کتب که این است افعال و زمان آن
 حاصل از تریب در این مقام دانسته شود این است که ممکن از مجبور برارض با بانی تریب و کتب و بر تریب
 باشد یا کما عذ مجبور بر تریب یا جاز نیست و در صورت ممکن از هر نوع مجتهد است مابین هر یکی
 که خفاست باشد اگر چه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و ممکن از مجبور از این انکار نشود
 باشد و در این صورت جاز است مجبور بر تریب و کتب با تریب و منوج از اینها نموده باشد و در صورت
 عدم ممکن از اینها جاز است مجبور بر تریب یا تریب مثلا من و تریب و من و اما از اینها و در صورت عدم ممکن
 از اینها نیز جاز است مجبور نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه مفصل از اینها مثل
 قشیر و تریب و از اینها و من و اما از اینها و در صورتی که ممکن از تریب شود باشد از وقت مجبور
 جاز است مجبور بر تریب نماید پس جاز است مجبور بر تریب است که فاعل از جمیع خواهد بود
مهم و اجابت محله مجبور بر تریب بوده باشد که جزم بران را از تریب بر مجبور بر تریب و
 و تریب و در اصل کل تریب و اما از اینها که جزم بران مستقلا می شود جاز نیست و اما هرگاه منظر
 مورد باشد و چنین عمل ایشان نیازمند لازم است از تریب مجبور نماید و گفتا نماید یا اشاره بر مجبور
 ظاهر این است که ایشان بانی اینها و در حال استیاده جاز بوده باشد پس لازم نیست که تریب مجبور
 اینها و از اینها مذکور شد مشخص می شود که حدود از مجبور با تریب و در صورتی که در وقت تریب مجبور
 باشد که جزم بران تریب و اما هرگاه با تریب مجبور می شود که از بارش نشسته باشد که نه بانی خود و
 این صفت نماز در این میان خواهد بود و مجبور بر تریب می شود و یا در اصل او را **مهم** عقیق نماید و تریب
 ارض با بانی از ارض که ماکول شود و ملحق شود مجبور باشد در کل مجبور است نه حال از اعضا و دیگر

اینها جاز است که چنانکه لازم است در حال مجبور بعضی بر تریب و از تریب و اما جزم و در وقت
 و در زمان و در مکان و در وقت تریب و در وقت جاز نیست که در وقت مجبور بانی خواهد شد
 ان شاء الله و در این مقام این است **مهم** و ممکن شد که می باید مجبور برارض با بانی از ارض
 بوده باشد این مختص مجبور است اما سایر اعضا که ممکن شد چنین نیست بلکه آنها اگر چه در حال
 اختیار بوده باشد بر وجه مانع شود اگر چه بر وجه تریب شود و هر چه فاعل می تواند باشد جاز خواهد
 بود اگر چه مجبور بر تریب باشد لکن مختص بر آنکه در وقت تریب باشد که فاعل نماید بر تریب
 با بانی معاصی و در وجه تریب که شش عضو مذکور و در حال مجبور برارض و نبات از ارض
 محال نیست کل آنکه هست و اما مجبور است که با باری فاعل واجب بوده با لامنه مجبور
 مجبور است با بانی از تریب اعضا که مانع از افعال فاعل است و معاصی و در وقت
 پس مجبور خواهد بود که در وقت و در زمان و در وقت و در وقت مجبور برارض و در وقت و در وقت
 چیزی که مجبور بر تریب مجبور بوده باشد و کلمات این بر تریب که اگر چه معلوم است که ظاهر اینهاست که
 با بانی و از اینها مراد بوده باشد جزم و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 بلکه بر اینها لازم است و این مانع از استیجاب حکم وضع افعال است بر مانع الحوائج علیه غنا و در وقت
 ان است که استیجاب افعال اینهاست بدو که تا بانی است پس مجبور است که گفتا و در حال مجبور
 گفتا و در چیزی که مجبور بران مجبور بوده باشد اما تریب مجبور و در بانی است نیست بلکه
 و تریب از در بعضی از صورت عاقل اینهاست با افعال **مهم** و در بانی اعتبار طالع
 محل جزم است و چنانکه لازم است محله جزم بران مانع می شود با تریب مجبور باشد بر هرگاه مجبور بوده
 مجبور بران جاز نخواهد بود اگر چه تریب مجبور بوده باشد بلکه اگر چه جاز بوده باشد
 که معصومها بوده باشد در حال تریب مجبور که از در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 محل جزم و در محل محل تریب و در محل تریب و در محل تریب و در محل تریب و در محل تریب و در محل تریب
 است مانع بلکه گفتا و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 یا از اینها مانع است که فاعل و از اینهاست که جزم و در بانی و در بانی و در بانی و در بانی و در بانی
 مجبور می شود با بانی که جزم بران جزم می شود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 نه است ظاهر این است که چنین مجبور باشد بلکه صدق آن در اول انان نیز حقیقی است نشان
 هرگاه فرض شود محله جزم بران مانع می شود مجبور بوده باشد هر عمل شدی از جزم که بر موضع آن

در وقت شروع در نماز ثابت شده و اما در صورت مغایرت پس مختص معلوم نیست بلکه هرگاه در اول از آنجا
 با نصف بوده باشد چنانکه مذکور شد در این جا ممکن است که خشک شوم بطریق اولی و در
 عکس آن لکن نه چندان معروف است باینکه نام بعد از آنکه از آنجا بیرون می آید هرگز
 ارجح است مطلقا نام علیهم السلام بعد از آنکه مطابقت می کند و نه بعد از آنکه بیرون می آید
 مطلقا آن بود که این مقام در مقامی چند است مناسب است که تیسرین باشد باشد
 اول آن است که استماع از آنکه مطلقا بعد از آنکه استماع جمع مفسود از آن است با استماع
 بی نیز کفایت نماید در این ظاهر اول است پس استماع بعضی مفسود کفایت نمیکند در حکم سقوط
 اذان دریم آن است که حکم با عکس استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتیکه
 استماع عازم نماز بوده باشد هرگاه عین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد عین اذان
 اذان عازم نیست که ایشان نماز نبوده باشد ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد اگر
 چه عازم نماز بقایا استماع اذان بدقت مصلحت است که استماع اذان که موجب سقوط
 اذان میشود در صورتیکه استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم ایشان
 بآن نماز بوده باشد هرگاه این شخص عازم نماز نبوده باشد عین استماع اذان نماز نبوده
 باشد با عکس این ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت
 میکند در اذان مشتمل در صورتیکه مؤذن نامی این بوده باشد که اذان همه نماز است پس
 هرگاه اذان مؤذن باین مصلحت نبوده باشد مثل آنکه اذان بقصد تلبیس یا تلبیس یا استماع
 اذان که نبوده باشد که مختلف مسائل گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز نیست
 و هم چنین استماع اذان در صورتیکه مؤذن نبوده باشد یا استماع اذان در صورتیکه
 شکر اکل نموده یا چهل روز یا و کوشش کسیکه سوختن می یابند باشد عین اذان
 استماع اذان که موجب سقوط اذان میشود استماع اذان نیست که مؤذن ایشان نباشد بقصد ایشان
 نماز مطلقا استماع اذان اگر چه این اذان بعد از آنکه در وقت نماز باشد مطلقا بی عین استماع
 اذان در صورتیکه سقوط اذان است که اذان مؤذن صحیح نبوده باشد پس هرگاه اذان در
 صحیح نبوده باشد خواه با خلل بی مفسود اذان یا با خلل بی کلمات آن بلکه بدم اذیع
 بعضی موقوف اذان از خارج است ظاهر این است در هر حال از هر چه مستطوره استماع چنین
 اذان مستطوره اذان نبوده باشد چنانکه هرگاه در وقت اذان کلام او بعضی لغتی نماید

ششم

ششم ظاهر این است سقوط سبب استماع اذان در صورتیکه مؤذن مرد بوده باشد پس
 استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان و اما در صورتیکه اذان زن انجام
 او بلکه در وجه او نبوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان یا باینکه بعضی استماع
 اذان از بعضی دیگر نموده یا استماع اذان مرد نموده لکن انجام خود ظاهر این است که این کفایت
 نمیکند در حکم سقوط اذان زن بلکه در صورتیکه در هر حال نیز چنین نبوده باشد مطلقا
 این است چنانچه استماع اذان مؤذن جمله و اذان مفسود کفایت نماید در حکم سقوط اذان
 مشتمل چنین است استماع اذان مؤذن بلند خوانده معلوم نیست که بعد از آن ملاحظه ایشان
 بجهان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهت بعضی اعلام بخور و صوت نماز نبوده باشد پس اذان
 مؤذن بلند مشتمل خواهد بود از آنکه در ساقی بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز
 نبوده باشد استماع اذان اذان موجب سقوط اذان میشود هشتم این که مذکور عرض نماز
 اولی است باید اذان نماز مضایق نیز ثابت است در صورتیکه بعضی بآن اذان نبوده باشد
 بلکه در زمان مضایق نیز ثابت نبوده باشد لکن بغیر آنکه عین استماع اذان باینکه در این
 مقام چند اشکالات اول استماع اذان نماز اذان در حق کسی که عازم نماز اذان و عین استماع
 اذان نماز مضایق است که عین نماز نباشد و دریم استماع اذان نماز مضایق است که
 عازم نماز مضایق است استماع اذان نماز اذان در حق کسی که عازم ایشان نماز مضایق است
 چهارم عکس این است یعنی استماع اذان نماز مضایق در حق کسی که عازم نماز ایشان نماز
 اولی است حکم آن مفسود یا نباشد و دریم مفسود یا نباشد و مضایق در وقت صلوة
 و غافل در آن اما هر صورت مخالف مثل آنکه کسی اذان گفت بجهت آنکه ایشان نماز مضایق
 کنند و دیگر استماع اذان نموده لکن عازم این است که عین ایشان نماز مضایق نبوده
 باشد این صورت حکم سقوط اذان در حق مشتمل ممکن نیست و اما صورت مضایق پس این
 مفسود یا نباشد صورت میشود باینکه صورت این است که کسی که مثلا ده سال قبل از این نماز
 از اذنوت شده و در سببی نیز نماز اذان نموده لکن باینکه روزی در وقت نماز و در وقت
 وقت عازم این شده اند که ایشان نماز مضایق نموده باشند یکی بجهت قصد اذان
 گفته و دیگر استماع اذان نماز مضایق است و در این صورت نیز استماع اذان کفایت
 در حکم سقوط اذان نموده صورت دیگر این است باینکه نماز از هر دو در وقت وقت

ایشان

شده مثل آنکه نان در روز شب شبه اول ملازمه از دو نفر فوت شده هر دو در یک وقت
 اوده بخورند که قضا عفو به باشد یکی اذان حجه همان نماز گفت و دیگری شنید و در وقت
 ظاهر اینهاست که اذان مسجوع تمام مقام اذان سماع بشود پس اذان او ساقط خواهد بود و هم
 نیز مقصود بدو صورت میشود اول آن در صنف و ثانی آن در اول مثل آنکه کسی
 اذان گفت بعد از آنکه ایشان نماز ظهر اذان بخورده باشند و دیگری اشیاء آن اذان بخورده
 که با عزم با چنان ظهر قضای عفو به باشد ظاهر اینست و در هیچیک از این صورتها اذان نیاز قضا
 نمیباشد و در چنین حالت در وقت جهاد یعنی اشیاء اذان نماز قضای عفو به ساقط است
 اذان بخورده اند و در صورت اول آن در صنف بوده باشد یا در صورت ثانی آن
 از آن این حکم سقوط اذان در محل کلام غرض است بصورت اشیاء اذان عفو به ساقط است
 از صورت اشیاء و سماع اگر چه بعضی اول است لکن ظاهر این است که در صورت سماع
 نداشته پس در صورت سماع اذان نیز اذان سماع ساقط است و هم آن است که اگر چه چنانچه در
 سماع اذان ثابت است در سماع اذان نیز چنین است بجهت هرگاه کسی اذان و قافه هر دو را بخورد
 معین شد سماع اذان چنانچه یعنی از اذان است سماع اقامه نیز قضا از اقامات و اما سماع
 اذان فقط اگر چه قضا اذان است لکن قضا اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه
 عبادت صدور از اذان از شخص سماع بوده باشد ظاهر این است که در سماع ساقط اقامه بشود
 باشد و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد سماع اذان از این شخص نیز سماع باشد
 چنانچه مقرر است مثل آنکه فرض کنیم وقت گفتن اذان بخورده باشد و یا خوردن اذان
 بخورده باشد و یا قافه آنها بخورده پس این شخص سماع اقامه فقط حکم سقوط اذان در حق او ممکن
 نیست پس اگر ایشان با اذان نماید ظاهر این است که سقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد
 پس اقامه نیز باید بگوید که اگر اذان نماید یا اشیاء اقامه فقط قضا از اذان خواهد بود و اگر
 حکم خالی از اشکال نیست لکن در اینست که اشیاء اقامه فقط قضا از اقامه نبوده باشد و اذان را
 ترک نموده نماید باز هم ظاهر این است که حکم مذکور در صورت نیست که بعد از سماع اذان
 و قافه بلا فصل یعنی مشغول نماز شود و اما هرگاه فصل مختل در این صورت اذان و قافه هیچیک
 ساقط نیست و از دم ظاهر این است که سقوط اذان و قافه در صورت سماع از باب اینست که

نموده اند

نموده باشد که منع بوده باشد این شخص از اذان و قافه بلکه من باب الرخصه خواهد بود پس
 با اشیاء اذان و قافه ایشان هر دو بخورند و بگویند که در اینست که عدم اجتناب اذان و قافه منع
 و ایشان با آنها بخورند اولی از اجتناب بوده باشد خصوصاً است با قافه بخورده باشد و از آنست که اذان ساقط
 است و در وقت عفو به است یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در وقت عفو به
 بوده باشد یا در آن زمان که ساقط است در اینست که اگر چه این شخص است بصورتیکه مشغول
 بدعا شود یا عام است ظاهر این است پس اذان نماز عصر در روز عفو به ساقط است اگر چه
 قصد دعای مؤلف و در آن روز نداشته باشد ظاهر این است که سقوط اذان در آنجا
 بطریق عفو به بوده باشد پس اذان عصر در آن روز حائز نیست ششم از مواضعیکه اذان
 ساقط است عصر و در جمیع اشیاء مکلف ایشان نماز جمعه نماید یا نه آن شخص یا بر اخص
 جامع از قافه آن روز عفو به اند یعنی از قافه چنین زمره اند که اگر ایشان نماز جمعه نموده باشد
 اذان عصر ساقط است و اگر ایشان نماز عفو به نموده باشد ساقط نیست بخلاف روز و جمعه
 سقوط است پس اذان عصر چنانچه مثل اذان عصر ساقط و در آنجا خواهد بود که اگر ایشان
 نماز جمعه نموده باشد فقط از مواضعیکه اذان ساقط است در صورتی است که کسی داخل
 مسجد شد بعد از آنکه اهل مسجد مشغول نماز جمعه بوده باشند خواه در اشیاء
 نماز بوده باشند یا بعد از آنکه از نماز کن در صورتیکه اهل مسجد مشغول نشده باشند
 ام از آنکه این شخص عازم جمعه بوده باشد یا نه بخورده عازم آن بود که اذان نماید یا عام
 همان جمعه یا یا عام جمعه و دیگر بگوید هرگاه اما جمعه و دیگر خواهد بود باشد بان ساقط خواهد
 بود و هم چنین است هرگاه کسی در نماز عفو به یا این نماید بان ساقط خواهد بود خواه امام جائز
 معلوم اهل الدین پس این شخص بوده باشد یا محمول لک اهل هرگاه فرض شود که امام معلوم الصلوة
 بوده باشد بنابر عفو به این شخص در این صورت ظاهر این است که اذان ساقط نباشد
 پس امام مسئله متعذر است اول آن است که داخل مسجد شد بعد از آنکه اذان یا امام
 جمعه نموده باشد و در این است که داخل در مسجد شد بعد از آنکه امام نموده باشد چنانچه
 جمعه و دیگر سیم آن است داخل شد بعد از آنکه نماز عفو به یا ایشان نموده و در جمیع این سه صورت
 و دیگر داخل شد بعد از اشیاء مشغول نماز جمعه است در اشیاء نماز امام داخل مسجد شد
 یا بعد از فراغ اذان امام از نماز کن یا قبل از آنکه سماع عفو به یا سماع

و باید در صورتی که آن شخص عازم ایشان همان نماز بوده باشد که امام مشغول بآن بوده باشد
 باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل آنکه امام مشغول بنماز باشد یا غریب بود و این
 شخص عازم ایشان بنماز عشا بوده باشد و در آن صورت اذان و اقامه ساقط است
 پس میباید ایشان باز اذان و اقامه بخواند و باید که امام مشغول بنماز عشا یا نماز عشا
 بوده و آن شخص عازم ایشان بنماز غلبه یا نماز غریب بوده باشد و در آن صورت درینست
 که بجهت اذان و اقامه ساقط نبوده باشد و در این مقام مباحست چند است که چنین
 بر آن است اول آن است آنچه مذکور شد که اذان و اقامه در وساطت است و در مرتبه
 است که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل آنکه نماز جماعت
 در خانه است یا در محراب یا در سفر یا در جای دیگر و در آن صورت اگر کسی در آن مکان
 خا عدا ایشان نماز نکرده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگر چه ایشان نماز در صف جماعت نماید
 مگر در صورتیکه اذان نماید بامام بلکه مثل هرگاه کسی در محل ایشان نماز جماعت نماید و بگوید
 اندر مسجد آنکه اذان همان امام نکرده باشد و در همان نماز مقیم بگفتی نصف جماعت شد امام
 آن نماز خارج شده بود و در آن صورت آن شخص ایشان با اذان و اقامه هر دو نماید اگر چه
 ایشان بهمان نماز در پیش صفوف جماعت نماید پس حکم سقوط اذان و اقامه در محل که ایشان جماعت
 شود در صورتی است که جماعت در محل آن بوده باشد و در غیر صاحب چنین نیست و این
 آن است حکم سقوط اذان و اقامه در صورتی است که صلواتی نکرده باشد یا نکرده و جمع و
 منفک هرگاه نوع نماز مختلف بود مثل آنکه امام ایشان نماز ظهر نکرده باشد یا نماز ظهر
 بخواند ایشان عصر نکرده باشد و در آن صورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است
 حال در نماز عشا یا عکس آن باین نحو که امام مشغول بنماز عشا است و آن شخص
 مشغول بنماز یا نماز غریب یا غریب نماید و در آن صورت نیز اذان و اقامه ظاهر آنست
 که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز نبوده باشد لکن مختلف نبوده باشد
 مثل آنکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز آن شخص هرگاه
 امام از نماز ظهر اذان خارج شد و آن شخص خواص در صف جماعت ایشان نماز ظهر و عشا نکرده
 باشد ظاهر آنست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد پس آن است مکان این شخص یا مکان
 جماعت عینی هم نبوده باشد یا غریب یا و پس هرگاه جماعت در مسجد عظمی نبوده باشد و جماعت در محلی

تفصیل

و در این

نبوده باشد و آن شخص در محلی دیگر بعد از آنست جماعت نبوده باشد ظاهر آنست که اذان و اقامه
 در محلی آن شخص ثابت نبوده باشد چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتی
 است که امام جماعت با اعتقاد آن شخص ناسق نبوده باشد پس هرگاه مقصد منقذ بوده باشد
 ظاهر آنست که اذان و اقامه ثابت نبوده باشد اگر چه نماز آن شخص با نماز امام متحد در دفع
 و منفک بود و آن شخص ایشان نماز در صف جماعت نماید بنابرین پس سقوط اذان و اقامه در صورت
 اعتقاد عدل امام است با آنکه امام جماعت معمولی لایق تر و آن شخص نبوده باشد هیچ آنست
 که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شد و در محلی اشتغال امام بنماز ظاهر آنست
 است و اما هرگاه داخل در مسجد شد بعد از فراغ امام پس آن شخص بچند صورت میشود
 اول آن است که اعتقاد اهل جماعت منفی نشده باشد بنحویه در سقوط اذان و اقامه در این مقام
 نیست و در مقابل این است باینکه اعتقاد اهل جماعت باقی مانده باشد و آنست که
 در صورت اذان و اقامه در آن صورت نیست پس آن است که بعضی منفی شده اند و بعضی دیگر
 باقی میمانند این شخص بچند صورت میشود اول آن است آنچه از اهل جماعت که گفته اند آنکه
 از باقی در جماعت نیست یعنی آنچه باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از آنکه منفی شده
 اند پس آن است که باقی از اهل جماعت مساویند یا بیشتر شده ظاهر آنست حکم سقوط
 در جمیع ثابت است بنابرین پس بقاء بعضی از صفوف کفایت میکند و حکم سقوط
 کلاً مستبعد در این مقام است آن است ایا طلق یا کفایت میکند یا بیشتر یا جمیع ایشان
 شقیب است ظاهر آنست در صورتیکه باقی از اهل جماعت سلب نبوده باشد بلکه
 عقلاً نتوان گفت که اهل جماعت منفی شده اند و ثانی آنست در صورتیکه باقی تلبیل بوده
 باشد یا بجای آن مساوی باشد نفی اهل جماعت وجه این تفصیل دانسته میشود از جمیع
 بمطالع الا فوار کمن ظاهر این است که طلق یا کفایت نماید بلکه راو بقاء بقدر اعتقاد و طلق
 است که بعد از آن باقی میمانند و اما هرگاه بعضی اهل جماعت با اکثر از آن باقی مانده و از اکثر
 منقذ است مثل آنکه روز عتبه است از ادای عصر فارغ شده اند مشغول شدند بدینست
 تلف و یا باطل غریب یا روز نهمه و حب است بعد از فراغ از صلوات مشغول شدند بعد از
 بهلا استخارج لغزب یا شباهت شدت بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شدند بعد از
 در آن چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی قصد ادای نماز عصر حلالی غریب

با حجه ایشان نماز نماز دیک بنصف شب ظاهر اینست که حکم ایضا اذان و اقامه خوان شود
 صورتی مقرر شده باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در وقت این صورت ثابت است
 ششم آنچه مذکور شد که اذان و اقامه ساکت است در صورتیکه اذان و اقامه مسجع شرع
 افتاده باشد و در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده و حال از آن پیشتر که
 امام از علم است قطعا اذان و اقامه سلفی نیست و اگر از سجد است و درینست که در اینست
 صورت تفصیل داده شود مابین مجمل الحاق معلوم الحقی و در هر یک شود لفظ و در هر یک
 و الشکله الحمد للهِ و در **مجموعه** آن است که اذان و اقامه در حق نماز است
 است محقق مقام مقتضی تفصیل است باین معنی که امام باید در وقت و در هر یک کلام
 بدان کسی که داخل در مسجد میشود پس میشود مقتضی مجمل صورت میشود اذان است
 که امام جماعت در وقت و آن کس که داخل در مسجد میشود و آن نیز هر وقت این قسم همان
 که مذکور شد و در اینست که امام جماعت در وقت و آن کس که داخل در مسجد میشود
 نماز آن است و در این صورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و اقامه میشود و آن کس که ظاهر
 اینست که ظاهر بوده باشد نظر باینکه مطلوب اذان و اقامه در حق دعای اذان و اقامه
 و اقامه در حق اقامه است پس دلیل مانع نیست و در حق دعای اذان و اقامه
 بر سقوط خواهد بود در حق زمان بطریق اولی هم آن است که امام جماعت نماز است
 و داخل در مسجد و در این صورت اگر چه اشکال بخوان نموده و در حق بیعت اذان و اقامه
 که ظاهر اینست که ثابت بوده چهارم آن است که امام جماعت زن نموده باشد و داخل
 در مسجد تفصیل نماز هم زن اذان و اقامه در حق چنین زن ساکت است یا ثابت باشد
 حکم لفظی از باب تصویر بوده باشد هم آن است که سقوط اذان و اقامه در این مقام ایا مقرون
 هم و تفهم است پس ایشان بآن جائز خواهد بود یا مقرون بحج است پس ایشان بآن
 و اقامه در این صورت اگر چه جائز است لکن مرجوح است ظاهر اینست که اگر چه احادیث
 در این احادیث ششم از مواردیکه باز اذان و اقامه هر دو ساکت است در حق کسی است
 که وارد شد و در جماعتی منع شده اما می شود نماز است جماعتی یا اولی نموده اند و در این
 صورت متعاندان این شخص را اذان و اقامه نموده و حق شود همان جماعت در افتادند و در این
 امام خواهد در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه در یک مسجعی شرع

اماحت بوده مشغول نماز است صف و او این صورت این شخص بخواند که اذان و اقامه نموده
 این شخص نباید حکم از مواضعیکه اذان ساکت است در حق نماز اذان و اقامه مقنن است
 که ایشان با آنها نماید در عین یکدیگر و پنج مطلب مقتضی اینست که گفته شود و تکلیف
 نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه ثابت و راجع است بدان نماز های اذان ثابت و راجع است در
 نماز های مقنن باین هرگاه ایشان نماز های مقنن بفصله نماید راجع است نسبت به
 نماز اذان و اقامه بگوید اما هرگاه ایشان با آنها متصل بهم نماید در این وقت ایشان با اذان
 و اقامه بنماید و در نماز اول و در وقت نماز ها اگر چه ده و دوازده باشد اقتضای اینست با اقامه
 اینجا باینکه که رجاء ایشان با اذان و در غیر نماز اول و در صورت تفکر معلوم نیست و معتبر
 در این ایشان با نماز های مقنن است عطف هم دیگر بدین فصل خواه در موضع واحد بوده
 باشد یا در مواضع متعدده کلا یک است و در این مقام اینست ایا این حکم عطف بر اینست
 نماز و یا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل
 نمازیکه بر این شخص لازم شده باشد یا جاریه مثلا ممکن است در این مقام تفصیل داده شود
 و در نمازیکه میان شخص لازم شده یا جاریه مابین آنکه این نماز عبادت که از منزه غیر زن
 شده پس فعل نایب ندارد آن نماز است که نیت شده از موجب عینه یا غیر چنین نیست
 اگر اذن است در این صورت بگویم حکم اینست که یک کوی شد در صورت ایشان معلوم نموده
 مع التوالی اذان و غیر نماز اول ساکت است و اگر ثانی است بگویم اذان ثابت است و در هر
 نماز ها خواه ایشان نماید مثلاً یا با آنها ملزم از آنچه مذکور شد معلوم میشود که نه صورت
 که اذان ثابت است و در موضع از این موضع اقامه ساکت است فعل است شش موضع دیگر
 که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساکت است و در موضع اذان و اقامه هر دو
 ساکت است **مجموعه** هرگاه کسی ایشان با اذان و اقامه نموده باشد آنکه ایشان نماز فراموشی
 باشد یا حجه آنکه کسی نموده که جماعت یا منفرد شود یا نایب یا جماعت نموده بعد از او
 متخیر شد خواه نماز جماعت ایشان نماز نموده باشد در هر صورت ظاهر اینست که
 اگر اذان اذان و اقامه که از او صادر شده نماز نموده بلکه نادیده است موقوف است باذان
 و اقامه و دیگر خواه همین شخص اقامه اذان و اقامه نماید پیش جماعت یا دیگر ایشان با آنها نماید
 زن نیست در این مقام مابین آنکه خود این شخص خواهد اقامه کند یا آنکه دیگری لکن ثانی

حیوة فلورب شیعان آن مفران در میان خالی می باشد از جمله ان احادیث حدیثی است که صحیح
 روایت نموده از آن حضرت الهامی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علیه السلام که می فرماید
 که آن حضرت در وقتیکه جماعت از شیعیان ایشان را بر سر سعادت ان بزرگوار مشرف بودند
 فرمودند کلامی از تعلیقات و مباحثات است عرض کردیم بعد از ان عالم جل شانته و روح
 خدا و سر رسول خدا و انانیت باری است حضرت فرمودند بعد از ان افضل مخلوقات
 زمین مقدار از شیعیان است از مسجد کلام که واقع است ما بین مسجد الاسود و مقام حضرت ابراهیم
 علیه السلام که کسی هم آن مقدار عرض حضرت فرموده بود که مبادی ان در صدر و بجهت سال
 بوده باشد کل روزها عین مدحت و امانت شود و شبها عین انرا محفوظ عبادت شود
 در ان مکان شریف بعد از ان همیشه و معترف بود که و اما مت ما بنوده ما بنوده باشد از همه
 طاعتات مطلقا مفید نفی بدو اورد و تمنا نمود و ان جمله احادیث مذکور حدیثی است
 که ثقة الاسلام و عارف خرمه از محمد بن مسلم از کاشف دفاتر علوم الاول و الاخر
 جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده هر کس که طاعت خداوند عالم را بجا آورد
 بخود و در ان چه جناب باری عز شانته اریان فرموده و در ایشان ان طاعت غایب مشقت
 را تحمل بشود و اما پیشوای ان جناب خداوند عالم جل شانته می باشد و بنده او بنوده باشد
 پس می رسد و صاحبان و مقبول و نگاه احادیث تمنا نمود و چنین کسی که راه و جهت خود
 نبرد و اعمال خالصه او میفرماید خداوند عالم عز شانته خواهد بود مثال و حاله چنین
 شخصی مثال و حاله که غندی است که کرده باشد از شیعیان خود و کل در ان نوع
 پس طلب کند که در میان آنها بود بر حق و امانت چون شب داخل شد و بعد از آن
 چنین فهمید که انرا همان کلامی است که در میان آنها بود پس میل نمود بسوی آنها و فرمود
 با آنها شب را در میان آنها و در خوابگاه آنها ماند بعد از آنکه صبح شد شبانکه خود را
 بچراگاه روانه نمود فهمید ان شیاع او کلامی از شیعیان پس باز طلب کرد و با خبر و چنانکه
 خود را پس بدینگونه سفند ان دیگر را هم نشان آنها و میل کرد بسوی آنها و فرمودند با آنها پس
 فریاد زد باری شیعیان بر سر طاعتی شریفان و کلام خود بدینگونه که فرمود و چنانکه شده
 از شیعیان و کلام خود پس طاعتی با خبر و بخیر و کلامی نشان می دهد او نیست که در آن
 کند او را چنانکه در بر و اند و در ان چراگاه بسوی خود نگاه او با این خبر و چنان خود را

تا آنکه او که هر روز و بنده چنین که سفند عیاضی و غنیف و ان در جاضی او را پس می دهد و میخورد
 او را پس حضرت خطاب فرمودند بعد از ان مسلم قسم بخوری محمد کسی که صبح کند از ان پناه امام
 ظاهر و عادی میخورد و بنده باشد از جناب خداوند عالم جل شانته و صبح کرده خواهد بود
 کراه و چنان که اگر چه با همان حال مرد خواهد بود با کفر و بغاوت بدان که بعد از آنکه
 انچه جور و سوابق ایشان در حق اندازد و بن خداوند عالم جل شانته و خودشان و دیگران را
 کراه نموده اند پس اما لیکه از آنها صادر میشود مانند خاکستر است که با دشت بدی
 با نند و همه را پر کند کند پس بجهت عامل چیزی از اعلان با او نخواهد ماند و احادیث و در ان
 باب بسیار است ابرایان و در حدیث در این مقام کافی است حکایت از امور معصوم و مؤمن
 ذکر کرده مؤمن است پس اخبار کردن و حال بسامه اذان از ان ثانی نیست اگر چه ان
 زان عارم بر دین بوده باشد لکن ان در صورتی است که زن انان صحیح نماز خود بکند
 کلامیکه در این مقام است انان است اما با نیت از یک عزم جانی از رجال بوده باشد
 چنین زن را عارم او را در دهنه که اذان بگوید بجهت نماز چنانچه بعضی از عارم جنات از ان
 نساء این جنات است بکنیم مسئله و صورتی میگوید که انان است که جماعت از ان
 لشکران مثل شیعیان نغز زن مثلا هستند مرد و اما نه بجهت آنها با ان اول یکی از آنها
 از عارم ان امام است ظاهر انان است در ان صورت و چنین جماعه اکثرا با انان
 چنین زن می باشد و دوم انان است که شیعیان مرد مثلا می باشند و زن می باشد که ان
 عارم هم آنها است مثل آنکه مادر با خواهر یا عمه آنها است بکنیم از شیعیان اما نه بکنیم
 سائر بنات می کنند مادر و زن که ان عارم آنها است بکنیم از انان امام می نمایند در جهان
 مان طلب انان با و چنین صورتی می توان فرمود که انان با انان با انان چنین خواهد نماید
 با ان حکم عیان خالی از انشکال نیست ظاهر از محقق در شرائع و نافع و معصوم حوزات
 در صحت و در تبویط و کلام عارم و شیعیان و غیر آنها حوزات و ان دور نیست لکن
 احراط اولان است صورتی تا انان است که زن اما نه زن ان بکنیم در ان صورت اگر چه
 امامت نمیکنند همان زن انان با انان و اما نه نمایان بر سر سائیدان که اهل با نیت
 اکثرا عارم بانان و انان و اما نه انان است و انان مطلق است احادیث که ذکر کرده
 بر حوزات امامت زن بجهت سائیدان و ان بر ان طلب است علاوه معصوم است و کلام

کراه اند

علمای شیعه است بر آنکه ثواب عبادت از اهل الصلوة جز منافع است بلکه کلام این جمیع در وسیله
مطلوب است که ثواب مغایر آن بوده باشد و الحذف ثلثه الثواب و ثلثه الصلوة جز منافع
نظر باینکه عطف این قول ثواب ظاهر در مغایرت است بلکه کلام در آن محرم صریح در
مغایرت است نظر باینکه هرگاه این قول از نظر آن مرحوم مغایر باشد ثواب محمود پس مورد
حکوم و در مورد نه اول آن ثلثه در کلام آن مرحوم ثواب است و ثلثه الصلوة
جز منافع است و از آن صریح حکم است و ثلثه عبادت ثلثه الصلوة و ثلثه منافع
پس از کلام علمای ظاهر و شیعه اختلاف در این است که اولاً باینکه ثواب که حکایت
شده از آنکه زمره بایک بیان باینها از آن صریح نیست و دوم مؤلف بکراهت این
ظاهر میشود از سبب غرض در تفصیل و شرح در مسوط و محقق و شرح و تالیف و معنی
حریت است و این قول در محرم شیخ است و در کتاب و این جزء در سر از صلیب جامع مؤلف
و غیر ایشان و حضرت حال مشخص میشود از آنچه در شرح مذکور شد باینجه که اگر کسی قصد
شرع غیر ایشان بآن نماید تشکیکی در حریت آن نیست و این در پس در این دعوی اجماع
نموده نظر باینکه شرعیت ثابت نیست مؤلف باینکه جزییات و کتاب میراثی
از جامع الاموال و از کتاب معنی غایب است مذکور است حاصل از آن است که در کتاب
خل شده از مالک که از غل غده که مؤلف در عین حقیقه ثلث است و او را اعلام
نماید بجهت خلق و در میان جمیع بایست آورد و خواب پس از مؤلف وجه تسمیه این حقیقه
ثانی و بعد از مؤلف از ثلث الصلوة جز منافع چون حقیقه ثانی این است و از بعضی
آمد پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان جمع نماید و در همین کتاب مذکور است که
نقل از ابی داود و در حدیثی نموده که اینها از مجاهد نقل نموده اند که او گفت که من با صلیب
عمر و اصل محمد شدم و علیه ستم افان گفت در آن مسجد خراسان نماز کنیم پس ثواب بفرست
الصلوة جز منافع از مؤلف صلیب ستم بفرست و من عبد الله عن عمر بن الخطاب که من عمار
از بن ابی سلیح بفرست پس عمار در آن مسجد بملایم و بجلال که ایشان باین کلام
خجسته شرعیته نماید و در حریت آن نیست و ظاهر این است کلامی که در این راجع است
باین و آن باینجه نموده باشد بلکه در حاضریه نظر باینکه آن حکمی است در اثنای اذان ظاهر
این است کلام ثانی بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس قیام افضل خواهد بود و جزی

اصول

اصول باینکه بطریق ما وارد است و در مثل این کلام است شخصی است که محرم بنفاس است
در بیان منافی اند چند است که متعلق است باذان و ثلثه اول آن است که لازم است
بما فی شیخ بنزد من و این منقول از آن و منقول از ثلثه باینجه که بکبریا مقدم دارد و در
بعد از آن شهادت بر الوضوء و بعد از آن شهادت بر شهادت بعد از آن بعد از آن منقول از ثلثه
و بعد از آن منقول از ثلثه و بعد از آن منقول از ثلثه و بعد از آن منقول از ثلثه و بعد از آن
در فصلی ثلثه باینجه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
فصلی است الصلوة و آنچه مذکور شد در ثلثه باینجه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
ما فی حدیث از آن و ثلثه اول آن منقول از آن و بعد از آن منقول از آن و بعد از آن منقول از آن
اختلاف باینجه که از در ثلثه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
خواهد بود و آنچه باینجه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
که مؤلفی است نموده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی منافی باشد
علا مقدم داشته باشد و مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها
بطریق می باشد و اینها در مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها
بقرینات و در شرحی که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
اکتفا باینان متاخر کفایت در حقیقت میکند و هم چنین است حال و اختلاف باینجه که
نفس از آن و ثلثه و اما هرگاه سهواً اختلا نموده باشد و این صورت اگر چه از ثلثه
لکن اعاده هر یک از فصلی از آن با اذان که در آن اختلاف باینجه که مذکور شد که مذکور شد که
در این صورت هرگاه مقدم و متاخر هر دو بملایم باشد با اکتفا با اعاده متاخر نشاید
مؤلف پس اکتفا باینان در مقدم باینان سابق ظاهر آن حدیث صحیح که وارد است
این مطلب است خلاف آن است پس اعاده هر یک از مقدم و متاخر نباید و از در ثلثه
نماید پس در اثنای اذان باید از فراغ از اذان مشخص شد که اختلاف باینجه که
منقول از آن نموده اند و اینها در مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها در مقدم و متاخر و اینها
مشخص شود و فصلی باینجه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که
از آن نماید و اما هرگاه و در اثنای اذان مشخص شد که اختلاف باینجه که مذکور شد که مذکور شد که
نموده سهواً در این صورت باینجه که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که مذکور شد که

اقامه و اقامه نموده شروع خوان نماید بنا بر این در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ اقامه معلوم
 عدم احتیاج بشماره اولی خواهد بود و از آنجه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه کسی اختلال
 بر زبان بعضی فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ اقامه بدل از
 شروع نماز باید عود نماید تا اذان و اقامه در آن وقت و در آن مکان ظاهر است که جایز نبوده باشد اگر چه
 مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و در این میان این مسئله
 و مسئله ثانی ظاهر است از چند راه پس چون رجوع در این مقام مستلزم حین رجوع
 در ایام نیست چنانچه وجه آن بیان ظاهر میشود **مسئله** ان سائل منکره اذان هرگاه
 تراغ واقع شود مابین اهل جماعت باقی ایستاد و بای اذان گفتن هر یک بخلاف دیگر
 او اذان گفته باشد در این صورت اگر عادل و غیر عادل تراغ نمایند نفوذ اذان و اقامه
 نماید و اگر هر دو عادل باشند نفوذ شود با عدل در صورت مسافرت با هم دور
 صورت مسافرت و رجوع نمایند فرجه عمل شود بمقتضا آن که کلامی در این مقام است
 اینست که آنچه مذکور شد در صورتیکه گفته اذان حاضر باشد خوب است و اگر چه
 گفته اذان مغضوبه باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه
 در نفر اهل جماعت خوانسته باشد اذان بگوید بلکه همه آنها خواه بگویند اذان بگویند
 باشد با طریقی مخفی لکن در صورت سعه وقت منبر اذان بمباید خوانده بعضی
 عادل بوده باشند و بعضی غیر عادل و بعضی عالم با حکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی
 پیشتر و بعضی چشم دار پس فرض مسئله تراغ و تراغ مابین مؤذنین در صورت
 مناسب است هرگاه شرعی در اقامه با اذان یافت شود و امر مختص شود و آنکه باید
 امام یا نائب امام مقیم مؤذن نمایند و مستثنی بجهت دعوت اهل بیت المال قرار دهند
 و در این صورت هرگاه تراغ واقع شود بخوبی که مذکور شد باید بگویند **مسئله**
 بدانکه بعضی در بیان اذان و اقامه مؤذنین و ملازمین اذان در ایام اناست که فصل
 مابین فصول هر یک از اذان و اقامه مختل شود بعدیکه در عرف و عاده ماحی صحت مؤذن
 بودن و عظم بودن بوده باشد و چه اعتبار اینان است که هر کس که از کتب اعتباریه
 بیان آخر آنست هر چه می طلسمه از اجزای نموده متعینند هیچ وجهی که امر شرعی

مستحق شود

مستحق شود با جهاد ان و شارع و در ایام اذان گفتن فاصله از نماز آخر اذان تا شروع
 مخصوص میشود که کلامی شود و در آن وقتیکه در عرف و عاده باشد که این شخص مکلف باشد
 ایشان صحت بی باطلی فصل اولی که ماحی صورت آن بوده باشد این صحت مخصوص
 نیست پس اناست که حاصل میشود پس جمع اقامه و جود آن در میان مشرک میباشد و در
 آنکه فصل اناست که در عدم اناست که در صورت است که در صورت این بعضی مخصوص بوده
 باشد و عبارت آخر این اعتبار مؤذن است پس با اختلال عیال و اناست که حاصل
 میشود باید اناست که در حکم اذان و اقامه است با اختلال صورت بدانکه صورتی که مختل
 اقامه است با بعد از فراغ اذان است با بعد از فراغ اذان و قبل از شروع در اقامه یا در اناست
 است لکن قبل از فراغ اذان پس در اینجا چند مقام است اول در حکم اذان است بطلان
 حدیث در اناست که بدانکه هرگاه حدیثیکه در اناست اذان عارض شود در این مقام محله
 احوالات اول اناست اذان است با عدل و دریم اناست اذان است بعد از طهارت سیم
 استیفاء اذان است معین کلام چهارم استیفاء اذان است با عدم طهارت
 ظاهر اینست که جمیع اصنام مذکور نیست کلام در رجحان و مرجح است پس از اینهم
 احوالات چهارم است نظر باینکه استیفاء اذان با عدم طهارت مستلزم اینست که
 کلام اذان با عدم طهارت بوده باشد شخص است مرجح این با الاضافه بآنکه بعضی
 با طهارت بوده باشند و ثانی با عدم طهارت با کمال با طهارت بوده باشد و قطع نظر از این
 چهارم کرده مؤذن مرجح است نیست بلکه بیکر یکی کلامی در ضمن ثانی است این
 است که عدل و تفصیل داده شود مابین آنکه کثرت طهارت تفصیل مقتضای آن با
 مستلزم فصل اولی و فصل آخر است که محل اذان مؤذن در اذان بوده باشد یا نه اگر
 شمس اول است ظاهر اینست که این کلام در اناست است بطلان و شککی در رجحان اناست با
 متیان نموده نظر باینکه با احتمال عدم طهارت و شرعیه ایشان اذان با رجحان اینست
 جمیع اصنام مذکور است بلکه جمیع نیست و اگر مؤذنی است مطلقا نفس در آن نیست نظر
 باینکه ماحی است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس محل با حجب ایشان اذان با
 طهارت مخصوص خواهد بود بل نظر بقیام احوالات و خلیف هیت صریح و اناست که اناست

باشد باطل است و باید بعد از غسل حد صاحب آنکه از طهارت مانده بوده و در این صورت استیلان صلا
لازم نیست بلکه با مکیدن و همان موضع صلیکه در آن اشتغال یافتند صحتش بعد از طهارت
طهارت مانده در غایت موضع استیلان همان طهارت لازم است کلا مکیدن و این
مقام است اینهاست اما اعاده اقامه هم ضرورت ندارد و فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد
باشد یا خیر حدیث بلکه اگر اقامه اقامه میشود و خود موضع به دو مسوط و چهار بر سر شریع
در نافع و مضرب و مذکور و مضرب و مضرب و در صورتی که در بیان تألیفات یعنی گفتار استیلان
نماز بعد از طهارت و اقامه را اعاده میکنند و اضربه بعضی فراموش کرده اند که اینهاست با حکم
با فضیلت اعاده اقامه در صورتی که حدیث فخلل شود در اقامه اقامه بلکه باین سبب در غایت
بیز حکم شود با فضیلت اعاده اقامه باین سبب که طهارت لازم میدانند و اقامه باید در
اعتبار حکم کند باین اقامه بعد از طهارت این تألیفات یعنی تألیفات با آنکه حکم با فضیلت طهارت
با و اقامه باین اقامه ان مضربه اینهاست که اقامه واجب خود با طهارت و این در صورتی که حد فخلل
شود در اقامه صلا محقق است غایت آنکه حدیث فخلل شود در اقامه اقامه لکن عقیق و فخلل
مضربه اینهاست که گفته شود در این مقام نظر اینچنین را در ساقی ذکر نموده باین اقامه که اگر فصل
طهارت مستلزم فصل طهارت است مثلا آنکه فرض شود این شخص جنب بود و دست و خوار بود
نماز ممکن از غسل بود یا غیر بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از فخلل حدیث در اقامه
نماز طهارت شد که ممکن از غسل است لکن جایب مسائل طویلی و املی کند با اقامه و فصل
نمایب با آنکه بعد از فخلل حدیث در اقامه صلا محقق شد که جنب بوده است و در این صورت
لازم است که غسل نماید و غسل خود مستلزم فصل طهارت و فصل طهارت است و فخلل با آنکه
خود فصل و مضربه مستلزم فصل طهارت است و در اقامه اقامه از صورت ظاهر این نیز لازم است که بعد از اقامه
اقامه و با عدم اقامه ان نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظیر اینکه در چنین صورت
این نماز را نماز با اقامه میکند پس هرگاه که حدیث فخلل است و اقامه اقامه و اقامه و فخلل
اینان با اقامه است بلکه اینان طهارت مستلزم فصل طهارت بوده باشد و در این صورت میگویند
حاجب با اعاده اقامه نیست خصوص در صورتی که فخلل حدیث در رجوع رکعت اولی که در رجوع
نماز و دو رکعت اولی بوده باشد ظاهر اینهاست ملا اعظم علامه مذکور نیز اینصورت بوده باشد
نموده تا اولی لکن چنانکه در این مقام است اینهاست مضربه حدیث سابقه که عبارت از اقامه

من الصلوة بوده باشد بخوبی که مذکور شد این است که حکم خود با اعاده اقامه مطلقا اگر چه در صورت
بوده باشد بیا زده آخری آن چه اینان طهارت مستلزم فصل طهارت و فصل طهارت بوده باشد
جنب طهارت مذکور شد در صورت فخلل حدیث بعد از فراغ اقامه و قبل از شروع در نماز اما حکم
حدیث مذکور است و مطلقا به در حکم اقامه ملا خلافت است حتی آنکه محقق در مسئله
نماز محقق ثانی معلوم نیست که باین اقامه است که در حرم علامه و در مختلف مضربه این شده
است معلوم و دلالت حدیث مذکور نیز هیچ در این مطلب نیست بلکه در طهارت و طهارت
قابل بخود بفرضی است طهارت و دلالت این نیست که اینهاست عدم صاحب بعد از طهارت اعظم اینها
بفصل طهارت این طهارت اینان ظاهر میشود و لا محرم باین مطلب موهم میشود پس اقامه
برای بنشینان بنشینان بود باین بعد از صدقا مشا اینهاست مضربه در اعتقاد است حتی نمایند
کلمات علی که ناظر بر عدم اعاده اقامه است هرگاه اینهاست بصورت عدم صدور حکم بعد از
حدیث قبل از شروع نماز تا باین بعد از صدور کلام کل مضربه با سبب اعاده اقامه اقامه
مصحح باینکه مسلم بعنوان عدم نیز مضربه انان است پس استحباب اعاده با فخلل حکم ثانیات
مطلب و در بیان استحباب حکایب اذان است نفع مقام مضربه نقل کلام است در حدیث
مطلب و مطلب **اول** است در حدیث که اذان مؤذن را شنید کسی بدست از مضربه
میگوید از مضربه اذان در مضربه مذکور است که اینجی مضربه زنی میشود باینکه استحباب
حکایب ثانیات در جمیع فصل اذان اگر چه حتی علی الصلوة بوده باشد در حرم شیخ در ساقی
حدیث علی ذکر نموده که مضربه ان حدیث انان است و فخلل مؤذن میگوید حتی علی الصلوة
این شخص بگوید لا حول ولا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظیر مضربه و جعل با خدا نایل
معاضده با خصوص حدیث که مضربه استحباب حکایب است در جمیع فصل اذان نیست پس استحباب
حکایب فصل اذان ثانیات است که چه در حق عا الصلوة بوده باشد عا ثانیات است که استحباب
حکایب فصل اذان ثانیات اگر چه ممکن فخلل بعد از ذکر بوده باشد پس مستحب است
حکایب فصل اذان اگر چه مستلزم قطع فرائد ذکر و دعا بوده باشد یا نه در حال اتمام
فصل اذان قطع فرائد عذره بعد از حکایب مشغول شود یا نه مضربه این بعد کلا سبکه در بیان
مقام است اینهاست که استحباب حکایب فصل اذان شامل حال مضربه هم هست باینکه ظاهر این
است تا باینکه هرگاه کسی مشغول نماز بوده باشد استماع فصل اذان نمود ظاهر اینهاست که استحباب

حکایت فعلی اذان در وقت ثبات نبوده باشد محال است حکایت فعلی اذان در جمیع احوال ثبات
خواه حالت خفته بوده باشد مثل آنکه حال بدل یا در حال غوطه نبوده باشد و درین حال
باعتبار این با حالت شریفه مثل حال اشتغال بکسب دین یا اوقات آن با مشغول بعبادت و کمالی
حالت شایسته نبوده باشد و جمیع احوال هرگاه استماع فعلی اذان مؤذن بمنزله مستحب است که
اعاده فعلی اذان نماید مگر در حال اشتغال مصلو که در این وقت با احتیاط ثبات نیست بلکه
ثالث اوقات که با ثبات نیست موقوف بر این است که شریعت نماید حکایت فعلی اذان بعد از فراغ
مؤذن از آن فصل بانه بلکه محض این است که شریعت نمودن حالت فعلی اذان به فعلی مسوق
بوده باشد بشرط خودی مؤذن بان فصل اگر چه در این اوقات فعلی با هم بوده باشد ظاهر
این است که اذان فعلی با احوال اول است پس اول اوقات که نامی نماید تا مؤذن مانع شود بعد از آن
شرع بان فصل نماید و اول اوقات که شریعت نماید بعد از فراغ مؤذن اذان فعلی بدین
آنکه قضای محض شود ما بعد از فراغ مؤذن اذان فعلی و شریعت نمودن شخص بان مطلب چهارم
در بیان اینست که حکایت اذان تا قبل از بعضی وقت با نیت خلیفه مستحب است حکایت بعد از بعضی
اذان مستحب است انقضای حکایت بعد از اذان پس هرگاه کسی بطلان بعضی اذانی غیر مؤذن
شنید از مؤذن بعضی فعلی اذان را مستحب است در وقت و حکایت مؤذن همان نیز
با آنکه وارد شد در حالت مؤذن بقیات فعلی اذان اینان مؤذن بوده مستحب است در وقت
پس حکایت بعد از فعلی اذان بلکه در وقت ثبات هرگاه کسی استماع جمیع فعلی اذان مؤذن و بعد از
فعلی اذان حکایت مؤذن و بعد از بعضی دیگر ثبات به بعضی که حکایت مؤذن و ماحول و ثبات
باشد بطلان بعضی و اگر کسی مؤذن مستحب است بجز در بیان عموم حکم است بگویند ظاهر این است
که استماع حکایت اذان ثبات است ثبات بعد از آنکه شنیده شود بطلان اذان مؤذن بطلان
باشد یا مؤذن بطلان یا اذان مؤذن خواه مستحب عام نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد
یا زن یا براب هرگاه ضعیفه صلیه اذان را شنیده مستحب است در وقت او که مؤذن مؤذن
نماید و اینان با نیت مؤذن ایشان بان بنماید از فعلی اذان عام هرگاه کسی اذان زن را شنید
ان مستحب بان است بامر و مرد یا از تمام ان زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محرم ان
زن بوده باشد یا ان زن عالم است یا اینکه مرد از غیر صورت او را شنید یا نه پس بر اقسام چند
احوال است **اول** آن است که زنان صلی اذان زن را شنیدند و بعد از آن صورتی است که در آنجا

حکایت در حق ان زنان نیست **دوم** آن است که شنونده اذان زن مرد است لکن از محرم ان زن است
در این قسم نیز تا ملکی یا پدر کرده شود در حکم با استماع حکایت اذان **سوم** آن است که مستمع اذان
زن مرد غیر محرم است لکن مستمع نیست که زن که اذان میکند عالم هست که صورت اذان او را
مرد اجنبی میشنود یا نه با معلوم است که ضعیفه عالم بان مستحب نیست در این دو صورت نیز ظاهر
این است که استماع حکایت ثبات نبوده باشد لکن در صورت اشتغال در بیرون اذان زن که شنید
بطلان شود یا نه بوده باشد و مع ذلک حکم با استماع حکایت فعلی اذان که ذکر خوده باشد مثل
حق عمل الصلوة و نحوه مشکل است و اما آنچه در آن فعلی اذان که ذکر بوده باشد استماع حکایت
ثبات است **چهارم** آن است که مستمع اذان زن غیر محرم است لکن مستمع است که ضعیفه علم
دارد یا اینکه صورت او را و اذان مرد غیر محرم میشنود و در این صورت حکم با استماع حکایت غیر محرم
نموده مطلب میشود بان اختصاص استماع حکایت با اذان یا در اوقات ثبات است
بدانکه استماع حکایت چنانچه در اوقات ثبات است در اوقات ثبات است لکن نه مطلق بلکه
در غیر جماعات یعنی فضولی که اذان کار بوده باشد مطلب ضعیف است بان بیان شد که کرده
است در حق مؤذن مرد زن مابین فعلی اذان ظاهر این است که این حکم مخصوص مؤذن بوده
باشد و در حق کسیکه فعلی اذان میکند ظاهر این است که اگر اذان حکایت ثبات نبوده باشد **نیم**
در حدیثی صحیح وارد است ان کانت امرأة منکم فادعوا لها ان تسمع منک و ان تسمع منک و ان تسمع منک
استماع شما و ان بر الوضوء و شربا و ان تسمع منک و ان تسمع منک و ان تسمع منک
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان تسمع منک و ان تسمع منک و ان تسمع منک
و اما اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان تسمع منک و ان تسمع منک و ان تسمع منک
ثبات میشود و در حق او ثواب بعد هر کس که انکار بوجوه ثبات الرجل شانه و رسالت حق کانث
صلوات الله و سلامه علیه و علی آلهم و سلم و جنین ثبات میشود و ثواب بعد هر کس که
انرا بر باند و مطلب نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صحیح و اذان مغرب
انها با حواله شود اللهم ان اسئلك بالیا و لا و اذی و لا یزالک و یصلی علیک و اموات
و عا لک ان تفرک عا لک ان تفرک ان تفرک و در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را
در این دو وقت بخواند بر هر دران و در اوقات شکره و خرا صدود بان مستحب است و در
بان و در وقت مؤذن اذان است بدانکه ایشان نیاز بطلان اذان است با بجا آمدن در صورت اول آنکه

در رجحان اذان و اقامه نیست بعد مصلحین بل هرگاه صبح استماع اذان از دیگر صفوف و در این صورت شریک
 باذان صبحی میشود و بعد از آنکه شماع از ایشان باذان و اقامه بنفسه نیست مگر در وقت اذان اذان
 و اقامه بنفسه و عدم گفتن باذان صبحی اولی از گفتن بوده باشد مگر تا آنکه منفر و مکه داخل
 در مسجد شد بعد از آن اهل جماعت بنابر جماعت و عدم نفوذ منفر و جماعت سابقین
 شد و اما در جماعت پس خالی از اذان نیست باجماعت منفرد است باجماعت واحد اگر جماعت
 منفرد باشد از پیشه در رجحان شده اذان بعد جماعت نیست مگر صورتیکه سابقین
 شد که جماعت ثانیه در مسجد بوده باشند بعد از اقصای جماعت اول و عدم نفوذ منفر
 بخصب بلکه مفضلان بدان شد این حکم در این مقام نیست بلکه منفری در این مقام از آنست
 که منفر و هر جماعت اذان واحد است باقیه اذان منفر نیست بکلیت این منفر و جماعت
 منفر اول آن است که در وقت نماز اذان اهل جماعت ایشان باذان نمایند و در وقت منفری
 از این نظر نیست بلکه مقتضای عبادت و رجحان است بل چیزیکه هست اینست که
 میتوان اقامه نمود که سیرت در بلاد اسلام منفر و اذان است و در این اذان باذان منفرد
 که شایع است آنکه مؤذن ایشان باذان منفر بعد از فراغ از اذان امام حاضر شد و در این
 صورت ایشان باذان ثانیه و بعد از امام حاضر شود و مطلقا هیچ ندارد و اگر باذان
 ثانیه غیر از مؤذن اول بوده باشد و گفتن اذان ثالث و اگر مؤذن ثانیه و ثالث کسی بوده
 باشد که استماع منفر اذان سابق را نموده باشد اسم از پیشه خواهد بود و منفر در این مقام
 منفری این است که گفته شود اذان جماعت واحد یا واحداست یا متعدد و علی القدری با
 مؤذن واحداست یا متعدد پس اقامه مؤذن است اول آن است که اذان جماعت واحد یکم
 از مؤذن واحد است آنکه امام حاضر است مؤذن واحد ایشان باذان منفر و شکلی در وقت رجحان
 اجزاء بان نیست و دوم آن است که منفرد و ایشان باذان واحد نمایند خواه جماعتی بوده باشد
 یا سبب ایشان مثل چهار نفر در یک دفعه یا شصت بکلیت اندک که با آنکه سبب غرض ایشان جماعت
 بکلیت نماید و دیگر آنکه ایشان را در این تأیید و بعد از این قسم حاصل اقبال نیست بلکه ظاهر آنست
 که حیث نبوده باشد هم اذان منفرد است و مؤذن واحد است آنکه مؤذن اذان گفت
 باذان جمع و ثالث آنکه همان مؤذن بیرون عرض امریکه سبب اذان اذان بوده باشد ایشان باذان
 نمایند بلکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر شد همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر

تا امام حاضر شود این نیز ظاهر این است که جائز نبوده باشد بل هرگاه مقتضای اعداد معارض شود
 آن عمل کلام خارج خواهد بود چهارم آن است که اذان منفرد و جماعت واحد از مؤذن منفرد
 نبوده باشد خواه بطریق جماعت بوده باشد یا بطریق منفر ظاهر این است بعد جماعت اذان
 و در وقت منفر نبوده باشد بآنکه مقتضای مقام هست که ثانیه بر این مناسب است بیان
 آن این است هرگاه مؤذن جماعت ایشان باذان بعد از امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد
 آن است که امام اذان بان اذان که استماع آن نموده باشند بعد از آنکه باید باخواند ایشان باذان
 نمایند یا امر نماید بقرآن و دیگر آنکه ایشان باذان نمایند تا امام جامع منفر اذان و اقامه نموده
 باشد **مبحث چهارم** در بیان مواردی است که اذان و اقامه هر دو با اذان تنهاست
 اول مسوئله میسبب جماعتی است که اذان و اقامه باشد یا منفر بکلیت یا سابقین باشد
 و دوم نیز جماعت است هم اذان است و دیگر آنست که طفل عیال از اذان و اقامه است و در
 کوشش چپ از در حدیث است و سبب اذان و اقامه در این مقام نیست از بردن تا طفل
 و مراد از اذان و کوشش است و اقامه و کوشش چپ آن است که نزدیک کوشش طفل اذان و اقامه
 بکلیت و مقتضای اذان و اقامه کسی است که در جماعت است مثل پدر و مادر و دیگران و چپ
 احدهم باشد چنانچه از جناب غیر العالمین در سبب اقامه علی بن ابی طالب علیه السلام
 عزرب العالمین نیست برشته از من و صاحب امام حسن عسکری و شافع و شیخ روز جزا جناب
 امام حسن مجتبی و شافع و شیخ روز جزا جناب سید الفهداء را رسیده چهارم اذان و اقامه
 است مجتبی رفعت در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الاثره از کاشف الاسرار و ثانی
 جناب امام جعفر صادق علیه السلام و اولاده و ائمه و اولاده الخیر من القهار الخالق ماثور است
 بعد از آنکه بعضی از سلفان آن ها را از اهل الجنان بعضی از سلفان اهل زمان سکات است و ثانی
 ثانی را رسانند از جناب خود و دیگران که بهر ارض خود را و آن در خود و داخل خود و آن را اذان
 و اقامه بکلیت و حضرت عیسی علیه السلام که در آن ثلاث است از شدت شب منفر جزای شد
 دارد بکلیت از فراغ نبوده از جناب حل مقدم شب من فرغ شد مثل کسی که از بند حکم خلاص
 شده باشد یا خلاص شدیم یعنی اذان است و دیگر آنست که مؤذن داشته باشد یا منفر و فرغ
 آن ششم اذان است در خصوص هر یک راه که نموده باشد در این صورت اذان مجتبی بکلیت از شدت
 که مؤذن راه صحب است **مبحث پنجم** در بیان افعال ناهست و در این دو منبر است منبر اول و منبر

انشاء صلوة است پس فرض بقصد یا بعد از تحفظ از وقوع مفقده حکم ثبت سابقه کفایت میکند
 در حکم صحیح و اما هرگاه قصد ربانانید در نماز سبکه بعد از فراغ از نماز است و مثلاً از منکر کردن بکعبه
 بوده باشد بعد از آن در نماز خود و متقی شد بقصد رکوع بعد از خود مفقده ثبت سابقه و
 این صورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح
 خواهد بود اگر چه احوال در این مقصود اعاده نمازات بعد از انشام و اما قصد قطع نماز پس اگر چه
 چنین قصد این قصد تحقق بوده باشد مثلاً بکعبه در وقت نماز او این بوده که در رکعت ثانیة مثلاً اندک
 را قطع خواهد نمود و این صورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر بانکه در چنین صورتی اصل
 ثبت تحقق نیست بجهت آنکه نماز صلیت است از افعال مقتضیه بکعبه و غنیمه بیکجهت بکعبه و ثبت
 این در صورتی محقق میشود که در چنین شروع نماز ایشان باین بوده باشد ثبت قطع در اختلافی
 با ایشان این است و همچنین است هرگاه در چنین ثبت شده بعد از تفکیک در قطع آن داشته باشد
 در رکعت ثانیة و اما ثبت قطع و رانده نماز پس اگر در چنین ثبت قطع باشد بطلان افعال و ایضاً
 نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده آن مثل نماز بعد از نماز آن ثبت و وقوع
 عقبت است ثبت نماز باین تکلیف و در ثبت که چنین بوده باشد اگر چه از افعال مستحبه نماز
 بوده باشد نظر باینکه در قصد ربانانید که اگر چه احوال در این صورت مقتضی انشام
 نمازات بعد از آن اعاده نماز هرگاه ثبت قطع نماز نموده و در آن وقت مباحثه عقلی از
 افعال است بعد از نماز آن ثبت و در وقت نماز آن نماز خود در این صورت ظاهر این است
 که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احوال در این مقصود اعاده نمازات بعد از انشام و اما قصد ضایق از نماز بکعبه
 شروع مثلاً حدیث و سبک را سبک و تحوّل از نماز و بطلان ثبت بوده باشد یا در آنکه صلوة
 پس آن را علم بنمازات بوده باشد بقرینه مابین قصد ربانانید قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر چه احوال
 بوده باشد بقرینه متعلق عقود مابین بطلان نماز از نمازات خواهد در ماحول ثبت بوده باشد
 باید انشاء صلوة در صورتی بجهت عمل شرعی و عدم وقوع آن ضایق صلوة محکوم شود بجهت اختلاف
 صورت علم و بقرینه آن است نظر بانکه نمازات مابین فعل مکرر و قطع از عقلی است بنابر این ثبت
 صلوة و قطع در وقت فعل صلوة و عدم فعل آن است و این محال است پس ثبت قطع مستلزم عدم
 ثبت فعل صلوة است با مستلزمی است از حکم است پس باطل خواهد بود و همچنین است حکایت
 فعل ضایق باطل و سبک بنماز و در صورتی بجهت نظر بانکه نمازات عقلی ثبت بلکه شرعاً است و وقوع

صورتی بجهت این است پس ثبت صلوة باینکه انشاء است پس با عدم صدور افعال حکم صلوة ممکن است
 بطلان اشکال که در این مقام متعلق نموده اند و دیگر است بیان آن این است که گفته شود متشککی
 در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید حکم بطلان صلوة تا جاییکه استعمال لا
 واحد بعد از حدیث و در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان نماز است بیان
 ملازمه آن است از جمله شکر که سبک در نماز بطلان رکعتی متعلق بر کعبه و این است در وقت
 رکعات از درم چنین شک متعلق بعد از رکعت نماز صحیح و نماز عیب پس هر دو از اول آن شک
 چنین شروع بنماز و نماز این شک در خواست عمل است پس این نظر که است و در چنین شروع نماز
 عرض این شک در خواست عمل است پس این نظر که است در چنین شروع نماز قطع نماز اولی
 کند یا بدین شخصی که احوال مدنی او قائم باشد ممکن است جواب از این اشکال باینکه قطع نماز
 که متعلق باشد یا بدین کسیکه ممکن الحی بوده باشد چون چنین متعلق با چنین بطلان تحصیل است
 لهذا باینکه صلوة باجمیع جمیع صلوة پس بطلانی قطع باجمیع ممکن الوقوع مستلزم انتقال نیست
 معشر در صلوة است بنابر این نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چونکه متعلق نماز
 است که سال چنین شکل بوده باشد و بطلان در صورتی و در وقت شک سبک یا اختیار این
 شخص نیست لهذا احوال و وضع چنین شکل ضایق یا تحقق نیست که مقصود وقت صلوة است ثبت
 بطلان شروع در چنین ثبت نماز است که سال از چنین شک بوده باشد در این چنین شک در
 انشاء صلوة مستلزم انتقال متعلق است نه انتقال ثبت پس در صورت عدم طریقیان شک
 معصوم حیا بقرینه متعلق هست ثبت نیز متعلق هست و در صورتی طریقیان شک مذکور
 اگر چه ثبت متعلق بود لکن متعلق متعلق نشود پس عدم اشکال بجهت انتقال متعلق بنماز است
 نه بجهت انتقال ثبت پس بطلان نظر بانکه متعلق بطلانی بنماز بطلان آنکه هرگاه قطع نماز را
 سبک نشاند بطلان متعلق الوقوع در اینجا اگر چه آن شخص ضایق نشود نماز باطل خواهد بود یا بعد
 انتقال ثبت معشر در وقت صلوة پس بقرینه مابین مضامین متعلق است بقرینه اندامه مذکور شد
 اختصاص بقیل سبک ندارد بلکه در چنین که سبک نماز بوده باشد در صورتی بکعبه احوال دفع
 افتد انشاء نماز قائم باشد جائز است مثلاً خلال برکن صاحب عدم تذکره باینکه بعد از نماز
 از جمله دفع وقت با عدم اختلال در وقت و در وقت احوال باینکه هر چه است که بین شد
 سابق بیان شد که ثبت صلوة در جمله شرائط است از اجزای صلوة مثل ساریا

جمع میان هر سه است و در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا در هر یک رکعات یا با اختلاف در رکعات
 این است در هیچ یک حرجی نبوده باشد **فصل** در بیان عدول از بنیام است بطریق دیگر که هرگاه
 کسی ممکن نبوده باشد از بنیام بطریق استقلال و نه بطریق استناد در آنجا که عدول نماید
 از بنیام بطریق استناد پس در آنجا که لازم است که ایشان بخارج نماید بعد از احوال استقلال و استناد
 در بنیام در آنجا که جاری است پس هرگاه ممکن از وقوع بطریق استقلال بوده باشد عدول
 از استقلال با استناد در آنجا که جاری نیست بطریق استناد از وقوع استقلال نبوده باشد لازم
 است اختیار وقوع استنادی نماید یا ممکن از آن عدول از وقوع با اضطرار جاریست یا نه
 اضمحلال مذکور در بنیام در وقوع نیز جاری است و گاه است لازم که آن بطریق وقوع استقلال
 بوده باشد و گاه محتمل لازم است که کل بطریق وقوع استنادی بوده باشد و گاه است
 بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استناد میاید شود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد
 یا کل در رکعت یا در بعضی رکعات حرج در اینها الحکام است و گاه است لازم که بنیام
 در وقوع یا هم جمعی شوند در نماز واحد یا بنحوی که بعضی از نماز بنیام استقلال است و بعضی
 بنیام استنادی و بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استنادی خواه حال بنیام سابق یا بعد از
 حال وقوع یا بعد از آن در حال زمانه و ضیق و شدت آن است و ثانی در حال تأخر و ضیق و شدت
 آن **فصل** در زمانه اختیار بنیام است بر وقوع اگر چه بخواهد یا با یا بعد از رکعت و بخواهد یا بعد از
 هرگاه ممکن از بنیام بوده باشد که چنین دانند که هرگاه اختیار بنیام نماید عیال خود را
 یا با یا بعد از رکعت و سجود خلعت آنکه هرگاه عدول از بنیام وقوع نماید و در آن وقت اگر چه بنیام از
 نماز واحد نبوده که رکعت و سجود بطریق سجود خواهد بود و در آن وقت بعضی از علماء حکم فرموده اند
 بجز از عدول از بنیام بطریق نظر با هم رکعت و سجود این قول با اعتقاد حضرت ضعیف است بلکه لازم
 است اختیار بنیام نماید عدول از بنیام وقوع جائز نیست نظر باینکه وقوع بنیام این شخص ممکن از
 بنیام واجب است پس اوله موجب بنیام مقتضی رعایت بنیام است در همان شخص و در آنجا که
 از دست بخارجی و رکعت و سجود ممکن از رکعت و سجود نیست پس مقتضی و اینکه در آن رکعت یا بعد
 هرگاه کسی ممکن از رکعت و سجود بطریق سجود نبوده باشد استقلال بنیام یا با یا بعد از رکعت و سجود و این شخص
 نیز چنین خواهد بود و بخیر عدول از بنیام وقوع یا ممکن بنیام محتمل آنکه رکعت و سجود بطریق سجود نبوده
 نظر باینکه تکلیف هر چیزی در محل واجب طاعت و در وقت تکلیف است و در آنجا که این شخص

در محل بنیام ممکن از بنیام هست و بعد از رکعت و سجود ممکن از رکعت و سجود نیست پس مطلوب در حق این
 بنیام است نظر باینکه از آن در رکعت و سجود نیست نظر باینکه ممکن از آن عدول و میگوید که هرگاه رکعت
 و سجود بطریق سجود یا با یا بعد از بنیام غیر ممکن است یا با یا بعد از بنیام غیر ممکن است پس بنیام
 اختیار وقوع لازم و یا بعد از بنیام در وقت یا بعد از بنیام در وقت یا بعد از بنیام در وقت یا بعد از بنیام در وقت
 عبارت است از بنیام متصل یا با یا بعد از رکعت هر چه در وقت اوله و ثانی و در سایر رکعات پس
 از آنچه مذکور شد مشخص شد آنچه رکعت و سجود بطریق سجود در آنجا که مستحب است بلکه
 رکعت و سجود بطریق سجود در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 نماز باطل خواهد بود **فصل** در بیان رکعتی که است که نماز او نشسته است یا نه هرگاه
 کسی که اختیار جلوس نموده در نماز اگر ممکن بوده باشد از بنیام محتمل آنکه ایستاده و داخل در
 رکعت شود از بنیام در حق واجب است پس بر بنیام بعد از آن که رکعت میرسد که ظاهر
 این است که ما گفته بعد از بنیام را بنیام واجب نبوده باشد و اما هرگاه ممکن از بنیام
 نبوده باشد از همان جلوس بر رکعت میرسد در رکعت رکعت انشخص و دفعه نظر شده تعجب
 مقال گفته این است که گفته شود چنانچه رکعت قائم بعد از بنیام میشود و این سخن است که اذکر
 ما حاصل نه الا مثالی است و ان اختلاف است که ممکن بوده باشد تکلیف نسبت به آن از
 رسانیدن بدین سبب که بنیام و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت
 صلوات و از آنکه محقق شود بنیام اگر طریقه ای در آن واقع شود میل بطریق نماز چنین
 است که رکعت بعد از بنیام نیست و مقتضی است و علم و حکم و مقتضی و کمال است و نشان
 است که محقق شود بنیام عباد شود و عباد با آنچه که پیش از آن ایستاده و در بنیام
 است محقق شده بعد از عباد شود و عباد با آنچه که پیش از آن ایستاده و در بنیام
 فاعده که شد اختصاص بنیام در رکعت کسی که ممکن از بنیام نبوده باشد بلکه این کیفیت در
 است و در نماز نشسته خواهد ممکن از بنیام نبوده باشد مثل نماز بنیام نبوده باشد که
 ایشان نماز نشسته نباید مثل نماز ایستاده باشد و اما هرگاه ممکن از بنیام نبوده باشد که در وقت چهار
 است و عیال خود را باید بنیام باشد و در آن بنیام که ایشان بان لازم است و اما هرگاه
 ممکن از آن نبوده باشد پس هرگاه ممکن از آن نبوده باشد که بنیام کامل از رکعت محقق شود و استقلال از
 باشد این در تمام را نیز در رکعت اختیار نموده لازم است در محقق شود و علاوه از آن مقدار رکعت

غیر این نبود که در کتب معتبره گفته است بخود با آنکه قصد عدم نمودن این قسم عبادت و یا این قسم
 از جمیع این قسمها ظاهر میشود حکم بجهت عملکنندگان عدم حرمان و بطلان نماز است **در این**
 از هر یک از این اشباع حرکت حاصل شده اگر چه در مثل آن مقام موضع نیست بجهت این که در حجب
 انداز کل و نه بدینها میشود در تحت بعضی الفاظ موضع مثلا اشباع در وضع یا نه اگر چه در یک
 مکان یا کبار و عرف نماند لیس اشباع غیر در این مقام اگر چه وضع بجهت منع شده است که
 باعث این شد که این لفظ مستخرج شد در تحت بعضی الفاظ موضع و نظر باینکه اگر چه حرکت
 و کمال ظاهر و در هر دو این بر بدو قسم میشود بجهت آنکه این قسم باین قسم ظاهر است
 باین در صورت اول شکلی در رساندن نیست و اما در صورت ثانی پس باین قسم حاجت
 و قضا است بخلاف در اینجا نیز است عمل است در این باب نیز مابین آنکه اگر کسی باین نماید
 با اعاده بر وجه صحیح نباید نیست حکم در صورتیکه فرض شود که این اشباع صحرا شده باشد
 از صورت اگر تمام بجهت حال شد با بقی عمل تلقی لازم و باطلان و انقضای می باشد و در
 صورت عمل حکم بجهت است عقیق نماند که از آنچه مذکور شد حکم بجهت قسم از اشباع منتهی شد
 قسم غیر از اشباع مسئله آن است که اشباع حرکت نماید حتی که مودعین بوده باشد ممکن است
 از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثلا اشباع تحت حال و نه بخوبی که او
 حاصل شود و اشباع کسرها حلاله بخوبی که با حاصل شود و تحت این حکم باینکه او را بخوبی
 اگر چه احتی از سلب است لکن ظاهر حکم بطلان عمل است در صورتی که باینکه بطلان نیست
 در حکم بطلان در اشباع مذکور صلیب آنکه نماز بوده باشد یا غیر آن مثل تلاوت و آن که بطلان
 لازم غده باشد لیس اجاره یا غیر اجاره ملی نیز یک است مابین تلاوت و آن مثل و نماز
 آن است که اگر باین چنین عمل در تلاوت و آن نماید اجزاء باین بطلان خود لکن باید و در این
 بخوبی اختلاف نیز نیست و این نشود بلکه واجب است و اما در نماز پس اگر چه باین عمل از او
 صادر شده باشد و آن عمل بخلاف نموده باشد لازم است تلاقی نماید و باینکه در نماز محکوم
 بجهت است و اگر بعد از آن از آن عمل مذکور شود تلاوت و درین یکسان نیست و نماز صحیح
 است و اما هرگاه بداننده باشد پس بجهت تفصیل داده شود و در این مقام باین منکران
 و باون بموجب این میشود که در اینها احتیاج از آن در عبادت شود باین که اگر اول است مثلا اگر
 که مصلحتی هیچ نیست و در این صورت حکم شود بطلان نماز و اعاده و شمر غیر حق اهد

بود و اگر چنین نبوده باشد اگر چه در صورت اجزاء باین نماز ناسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماز
 بر وجه صحیح خواهد بود اشکالیکه در این مقام است این است که اگر کسی باین که در این
 مانع شده مصلحتی از آن مثلا هست باین که اگر هست و باید حکم خود باین چنین در اوف
 و صحت نماز نظر باینکه مثال باین باین که نیست حکم شود بعد حرام و نماز از پس
 اعاده مطلقا مستخرج خواهد بود و از آنجه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار
 مستحب نماز باین قسم که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر بود شود نماز باطل خواهد بود
 و اگر نه سادگی نخواهد بود در صورتی که در نماز و در صورتی که در مطلقا موجب بطلان نیست
 اگر چه امثال باین ذکر مطلق در جمیع احوال کرده خواهد بود حتی نماید آنچه مذکور شد و درین
 بود که اشباع حرکت حرفی نماید از جمله اجزاء باشد و نماز بوده باشد خواه در وقت
 بوده باشد یا از کار واجب یا از کار مستحب و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل آنکه
 در اشباع نماز شکلی نیست نماید یا اشباع حرکت آن غیریکه مودعین بوده باشد اشکال در آن
 هست ظاهر این است که اگر غیر از اینها باشد بطلان نماز شود و اما اگر صاحب بوده
 باشد نیز نه نماند باشد یعنی موجب بطلان نماز شود اگر چه بجهت سهو
 ندانسته بعد از آنکه این مباحث مستخرج شد عود میکنیم بجهت که کلام ما در این بود پس میکنیم
 و در یکباره از احوال هرگاه اشباع در تحت هر چه نماید این حق تعالی الله اکبر مثلا الله اذن کم
 پس اگر قصد مفسد است تمام نماید پس در بطلان نماز نیست و ظاهر این است که عمل خلاف
 نیز نبوده باشد اما هرگاه آنچه مفسد نبوده باشد پس این عمل خلاف است ظاهر از حرم
 محفوظ و حرم علاوه بر وضع آن است که موجب بطلان شود اگر چه در آن افضل
 نبوده و لکن مختار این است که موجب بطلان نماز شود استیفاء آن لازم بوده باشد
 مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد و در این صورت ظاهر این است هرگاه اعاده نماید صحیح
 نماز صحیح بوده باشد و این در خلاف ندارد باینکه بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله که تکرار
 یکبار یا اگر چه موجب بطلان نماز است نظر باینکه آنچه در اول صادر شده صیغه تکبیره الا اثم
 نبوده است پس تکرار آن مختار خواهد بود در صورتیکه بعد از آنکه مفسد نماز است که آنرا قصد
 تکبیر الا اثم میشود اگر چه این چنین قصد مفسد نماز نبوده و مفسد نماز است پس
 استیفاء نماز لازم است و در صورت سهو بخوبی نیست پس اگر کسی با کمال اعاده تکبیر

در حق او اتفاق اند باید تا شایع نماز مطلع شود بر نفس امام با یغی از این امر که معلوم نماز
 و در حق خود معلوم طاهر شده و در شایع نماز معلوم که تکلیف نماز و در حق انبیا است علم
 بکن از اندک نماز در جفت با اینها ملاقات تکلیف و تکلیف است بنابراین پس بعضی از مفسرین علم
 فقه اتفاقا اعمد بود لکن ممکن است که گفته شود که است در صورت اختیار ایضا از حال امام علم
 عباد حاصل میشود با اتفاق امور مذکور و بنابراین خواهد بود بدان وجهی که مابین علم فقه
 و اتفاق نماز در جماعت و تکلیف این است که در این مقام نیاید شود بر جماعت اول آن است که
 ایالات است که فرات میاید از حفظ بوده باشد یا نه بلکه فرات مابین فرات از حفظ و فرات
 از روی تکلیف و تکلیف و در جماعت و از آن که در صورت عدم کمال از حفظ میباشد مثل
 صورت و در صورت کمال از حفظ ایستادن و از آن خود فرات از تکلیف نماید از قبل
 خلاص مابین فقه است و در جماعت این است که چه اختیار اختیار است در این است که در کراه
 و تکلیف مبنی بوده باشد و چون کراه مشغول بشود ممکن از اول نماز و در وقت نماز اعم
 شد طاهر این است که اشتغال بعلوم و زمان وقت در حق او جاری نبوده باشد بلکه لازم است
 اینان نماز نماید هر چه که معذور او بوده باشد لکن در این مقام تفصیل است که نیاید بر این تکلیف
 یا از این جهت که این شخص را اجتماع شرائین تکلیف در صورتی که با این از علم بود و مع
 اخلاق و بان نموده تا این وقت با این که در صورت اول ممکن است که گفته شود نماز طاهر
 در این وقت و در حق چنین شخصی که با اتفاق الکلیات با اتفاق نماز قائم است و با اینان
 نماز با عدم تا فقه الکتاب در حق این است و عدم تکلیف از تعلل یا شوق تکلیف با این نماز
 با فرات و در وقت نماز و در حق چنین شخصی نیست نظر با اینکه الا متعلق با اختیار و اینها
 و در صورت ثانیه حلال از این نیست این شخص با بعضی از فقه معلوم او است بانه و عقل الفقه
 با چیزی از حقان غیر از فقه معلوم او است بانه در صورت آخر با علم با و غیر و انکار
 است بانه پس مسئله منضم چند قسم میشود اول آن است که بعضی از فقه معلوم او است بعم
 چنین بعضی از حقان غیر از فقه نیز معلوم او است و در این صورت طاهر این است که گفتارها
 مقدار معلوم از فقه ایشان نموده و انضمام زمان غیر از فقه معذور معلوم از فقه بعد که معذور
 فاضله شود طاهر این است که لازم نبوده باشد و همچنین تکرار مقدار معلوم نیست از فقه
 مقدار فاضله از این لازم نیست و در این است که هیچ چیز از فقه معلوم او نیست لکن مقدار

از حق غیر فاضله معلوم او است و در حق معذور معلوم فاضله با اینها و در حق طاهر این است
 که عدل از حقان فاضله معلوم و تکلیف لازم است و در حق معذور معلوم فاضله با اینها و در حق طاهر این است
 که با امکان انحصار از حقان فاضله الکتاب نماید و حق این است که با امکان معذور
 اینان در عبادت نمایند اگر چه اینان مختلف بوده باشد با اینها و در حق معذور
 نمودن مشق این و در حقان که معذور و در حق مشق این و در حقان که فاضله بوده با خدا
 مشکل است و نشان فقه چندین مقابل اسهل از آن است پس آن است که عالم از حقان معلوم
 نبوده باشد لکن عالم دیگر بوده باشد در این صورت اگر چه اختیار معلوم ذکر جائز است و در حق
 مقدار فاضله واجب نیست لکن با اینها و در حق اینان یکبارگی و در حق اینان یکبارگی و در حق اینان یکبارگی
 این است که عالم دیگر معلوم نبوده باشد و انضمام اینان با اینها و در حق اینان یکبارگی و در حق اینان یکبارگی
 محتاج تکلیف نیست که عالم با معذور و در حقان و در حقان نماز بوده باشد و عالم دیگر
 نبوده باشد و همچنین است از عالم دیگر که لازم است که اعظم از کار نیست **در حق**
 در میان کتب و از اینها خرس بعد تکلیف است بدانکه هیچ امری که فاضله نماز نیست از اینها و
 فرات و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 و اما در حق کسی که ممکن نیست معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 و چون که هر یک از اینها با اینها و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 این بوده باشد و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 معلوم این است که در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 با اینها و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 بهین مطلب که فاضله فایز بوده باشد با اینها و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 فاضله است با اینها و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 الیه است ممکن است حصار الیه و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 تلاوت نماید و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 است که همان معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 فرات سوره است با اینها و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور
 لازم نیست اگر چه در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور و در حق معذور

نماید بلی که اگر آیه سجده در واسطه سوره بوده باشد مثل آیه که میزید و هم فصلت بعد از نام از سجده آنجا با تمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده باشد مثل آیه که در اهلان در این صورت سبب این است که بعد از تمام اعاده از آنست میخواند بعد از فراغ از آن داخل در رکوع شده معلوم است از هم سجده در آتشی نافله در صورتیست که تلفاتی بعد نماید و اما هرگاه کل سوره سجده داشت نماید مگر آیه سجده در در بدو وقت مطلقا هر چه بماند است اگر چه در ضمن شروع سوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد یعنی نماند که چنانچه واجب است سجده در وقتی که آیه سجده در میان نافله هم چنین واجب است سجده در وقتی که سوره در آتشی نافله و اما از آنست که اگر چه واجب نیست مگر رعایت عنوان از این باب اجابت است **مبحث دوم** در میان عدم حوازی نافله باطل است این است در احوال نازک باشد که مشهور معروف مابین علمای شیعه حرمت کفایت این است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قبل از آنکه بیکر است از آنست که ضعف است بسبب آنکه حرمت مشتمل است بلکه چنانچه حرمت موجب بطول نماند نیز است و ظاهر این است که حرمت آن اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نازک و اسکبر در این نظام است که این است که آیا این حکم تخصیص بمسئله و فرض است یا در سوره مذکور نیز ثابت است ظاهر این است محال و نافله باین گفته در مطلق نازکها جائز نیست خواه بعد از فراغ از سوره باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حالتی که خواه در وقت در زمان واجب بوده باشد یا در زمان مستحب ظاهر این است در وقت و در وقت و در جمیع نازکها جائز بوده باشد و جمله از ثبوت مرآت از آنکه ظاهر است علیهم السلام مشتمل است بر آن چنانچه مفصل در مطالع الانوار چنین است پس مع از گفته آن نافله در حالتی که ثابت نیست مگر نظر به جمیع جامع از علما حرمت است در حالتی که اجابت احتیاط است **مبحث سوم** در عدم حوازی نماند و سوره است در زمان واجب یا اگر در آن در این نظام جاری است از این عنوان مابین سوره یا یک سوره و بعضی سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد تفصیلا اینکه از آنست معلوم است در آن نافله است مابین تقیاد حوازی عدم حوازی ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطول نماند میشود بنا بر این هرگاه که شروع سوره بعد از سوره مبارکه شاعی از آنست مشخص است یا بلکه از آن سوره از پیش شده در آن صورت هرگاه در آتشی نماند مجاز است خواندن سوره که کلمه متعبد و از آنست نماید لازم است عند سوره دیگر نماید این نماند نه متعبد خواندن و در جمیع شروع سوره خواندن

موجب جبر است گفتار او شود و فرض میکنم این نام است ضمیر از خود باشد نظر باینکه
نام منضم حکم عام است و عازا و باطل خواهد بود با آنکه در از نام است که عطف از خود
شروع نموده نظر است این سر خواهد نام حکم بجای که مذکور شد بوده باشد باین ظاهر است
که در هر یک از اسم ثلثه که بوده باشد عطف بر او واجب میباشد که بعد از فراغ از آن
و اما هرگاه نام حکم با آنچه بوده باشد یعنی همان است که در آیه سوره علق در میان جبر و
ما بین و از او شریعت در آیه نیز بعد از فراغ آیه عطف بر او واجب است که نام او باطل باشد
بعد از دخول در کوع بوده باشد یا باطل از دخول در کوع ظاهر این است که نام او باطل باشد
استیفاء نماز لازم بوده باشد اگر چه اثم در حاد نباشد و اما هرگاه قبل از پایان صحیح
مذکور شود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد لکن اینان بسبب بعد از فراغ از نماز نماید
و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر غنیمت نموده باشد نماز را تمام نماید و در جمع
اینجا احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام چهارم آن است که مذکور شد بحقیقت طالع
در آیه شریف تر است سوره لکن قبل از بلوغ بنیض سوره بلکه مثل انقیاد از نصف در این
صورت یا شکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و در تکلیف و در وقت نماز نیست
بجای آن است که مذکور بحقیقت حال شد بعد از نماز از نصف قبل از شروع نماز آیه سجده
مستم آن است که مذکور شد در آیه شریف تر است آیه سجده لکن قبل از فراغ از آیه در این صورت
نیز ظاهر این است که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و در
در صورت اخیر لازم نبوده باشد اگر چه بعد از فراغ از نماز باشد چهارم آن را هر مذکوره
آن است که چنانچه در آیه سجده در نماز واجب جائز نیست چنان استماع یعنی کسی که در نماز
آیه سجده نیز در نماز واجب جائز نیست بلکه موجب طلال نماز است لکن در هر چه در رکعات
جائز از فرض لازم است سجده صحیح در آیه نماز و لزوم سجده است بعد از فراغ از نماز یا
بر این احتیاط مطلق این است که اتمام نماز یعنی آخر نموده بعد از پایان سوره نماز را اعاده نماید
و اما استماع آیه سجده یعنی شنیدن یا اخبار پس باینکه در آن نیست بجمع آن است که عدم جواز در آن
سوره سجده یا آیه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصیغه مرفوعه است پس در آن کل سوره سجده
یا نفس آیه سجده در صلوات مذکور جائز است و لکن تا بعد از فراغ از نماز نافله جائز نیست بلکه
لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اینان صحیح نماید مثل خارج نماز بعد از پایان سجده اتمام نافله

در مسئله بیست و یکم است بقول الملائکه خواه در نماز چه بوده یا باطل چه باطل است بلکه جزئی است
از آنست در نماز چه روز چه باز پس در هر یک از صلوات مذکور که بوده باشد ظاهر
اینست که عدول از هر یک از سوره مجید در صورت عدم قبل از آن نصف سوره چه
باشد و چنین بیست و یکم دوم آنست چنانچه در صلوات مذکور عدول جائز است از سوره
مجید در حد سوره چه مثلاً چنانچه عدول جائز است از غیر سوره مجید در حد سوره
تجاوز از نصف در صلوات مذکور و سوره مجید یا سوره نمل که حکم در این مقام ثان است بطریق
اولی علاوه آنکه لا بد از این مقام محمل است اولی عدول از سوره مجید در حد سوره مجید
و منافقین در حد سوره مجید در صلوات مذکور و دوم عدول از غیر سوره مجید در حد سوره
مجید و منافقین سیم عدول از سوره مجید و منافقین سوره مجید در حد چهارم عدول از
سوره مجید و منافقین سوره مجید در حد سوره مجید در حد اول اگر چه ثانیات لکن در
در صورت آخر ثانیات بلکه تلویحاً استغاثت بفتح عدل که آنرا چند حد ثانیات
سوره مجید و منافقین در صلوات مذکور یا بعد از هر یک از سوره بیست است هر یک از
سوره بیست یا از بیست است یعنی نوعی مقام مقتضی اینست که گفته شود احوالات در این
مقام محمل بلکه پنج است اول عدول از هر یک از سوره بیست است هر یک از سوره بیست
عدول از آن حد سوره مجید و چنانچه عدول از آن حد سوره منافقین و چنانچه عدول
از آن حد سوره مجید و عدول از آن حد سوره منافقین سیم عدول از محمل عدول از
حد سوره مجید و منافقین و عدول از حد یکی از این دو سوره سیم عدول از محمل
بعضی احوالات در مسئله است مختار طبع اول است پس هرگاه شروع نموده بود
در هر واحد جائز است عدول نماید سوره منافقین و چنانچه هرگاه شروع نموده بود در
با آنجا که از بیست است نماید سوره مجید چنانچه جائز است عدول نماید سوره منافقین
لکن شریب جبر الملائکه باین نحو عدول نماید و نکته اولی از حد سوره مجید و منافقین
سوره عدول از هر یک از سوره بیست که بوده باشد سوره منافقین و نکته اولی جائز نیست در
و نکته ثانیه عدول از هر یک از سوره بیست که بوده باشد سوره مجید جائز نیست **مسئله دوم** در حکم
عدول از غیر سوره مجید در حد سوره مجید است از سوره سوره ثانیه مثلاً از تجاوز از نصف حکم این نیز
باید روز چه است یا در غیر روز چه است که در حد سوره مجید در حد سوره منافقین

و دیگر در مدولان فرض بقول هیچ یک جان نیست غنی باشد که حکم مذکور که عبارت از اینست که
از فرض بقول بوده باشد شخص بنام روز چهار است و در آن سبب چهار است و اینست و در چنین
در آن صبح نیز ثابت نیست کلا میگفت اینهاست که با عقل است و شخص است و چهار است
است در آن چهار و در هر چهاره تمام ظاهر میشود از هر چهاره و در آنکه لکن ظاهر این
است که در آن چهاره است نبوده باشد بلکه شوش حکم در آن چهاره نیز عقل است که است
محقق بنام شخص است و چهاره بود و بی چیزیکه است این است که با حکم و در شخص است که
اول آن زمان ظرفی بود و در آنکه تلقیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگر چه شوش و در شخص
از این اصول است صورت ثانی در حکم عدول است از سوره و در هر چهاره است و در آن
از نصف میگویم این بار در هر چهاره است باید و در چهاره است که اول است و اشکال عدول
حاضر نیست اگر چه عدول سوره چهاره و منافضین بوده باشد و مثل چهار عدول با کراهت
چنانچه هر چهاره محقق باشد و لکن در بعضی است و در آن است و در هر چهاره شروع شود
بقی است سوره از چهاره است و در آن قبل از آن سوره سوره و در هر چهاره است و در آن
در یک از سوره نیز که بوده باشد سوره دیگر و در هر چهاره است و در هر چهاره است
پس سوره که در هر چهاره است و در آن سوره و در هر چهاره است و در هر چهاره است
اگر چه این سوره و منافضین بوده باشد و در هر چهاره است و در هر چهاره است
چهاره و منافضین بوده باشد پس عدول چهاره است لکن خلاف است و اینست که با این
حکم که عبارت از چهار عدول از سوره چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
مخالف است بصورت شش با آنچه که شروع شود یکی از دو سوره با عقل است از آنکه این
روز چهاره است با با عقل است از است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
شامل صورت است و در هر چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
اگر چه با آنکه روز و در هر چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
ممود بقی است سوره از چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
مصحح نکرده باشد مطلب و در هر چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
از چهار عدول از سوره چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است
بنام چهاره و در هر چهاره است و در هر چهاره است و در هر چهاره است

[illegible]

جمیع بوده جمیع و مضامین یکی که از این مقام است اینست که گفته شد عدد از هر یک
 دیگر که جائز است ایا در صورتیست که عدول از غیر مختلف بر طرف بوده باشد یا
 ثالثا است معلوم اگر چه از مختلف تغیر مختلف بوده باشد تغییر در مقام مختلف اینست
 که گفته شود در اینجا جمیع احوالات است اول عدول از مختلف بر طرف دوم عدول است
 از غیر مختلف بر طرف سیم عدول است از غیر مختلف بر طرف چهارم عدول است از غیر
 مقام مختلف است در هر یک از این اقسام پس میگویم اما عدول از مختلف بر طرف مثل
 آنکه در من یکبار و در سوره و عدد که از کلمات همان مختلف بوده باشد مثل سوره قاف
 و سوره جبهه و عدد که اول از ناخرج بعد از جبهه نظر بانکه محاسب است در این مقام
 که بوده باشد در این پس گاه مکلف شرح نموده پس از جبهه عدول نموده از آن سوره جبهه
 یا شرح نموده پس از جبهه عدول نموده از آن سوره قاف یا پس از جبهه عدول از آن سوره
 باشد عدول است از مختلف بر طرف اما عدول از غیر مختلف بر طرف مانند آنکه در هر یک
 جبهه شرح نموده باشد سوره قاف و جبهه عدول نماید پس از جبهه عدول از آن
 غیر مختلف مثل آنکه در شرح جبهه شرح نموده پس از جبهه عدول نماید پس از جبهه
 و یا عدول است از غیر مختلف بر طرف عدول بر طرف عدول بر طرف است عدول است
 این مقام شد میگویم ظاهر این است که عدول در جمیع اقسام مذکور جائز بوده باشد نظر به
 صحیح بلکه که زوجه از آن مقام سوره هم بداند آن بر جمیع سوره آخری فلا یسکن ظاهر اینست
 در صورتیکه عدول از غیر مختلف بر طرف عدول بر طرف عدول در این مقام صحیح بوده
 باشد پس چنانچه این شخصی در این مقام مذکور و ما جبهه مشعوبه جبهه در این سوره مختلف
 شایب و ما جبهه عدول بر جبهه نفس عدول در چنین صورتیست که عدول از مختلف
 بر طرف مسموم باشد یا غیر از مختلف بر طرف بوده باشد در این صورت عدول بر طرف
 در وقت خواهد بود یا استیجاب و تضییع از او عدول است بلکه که مذکور در جمیع است
 با سبب خارج یا جبهه شود مگر کلام فی نفسه است اما ما هر گاه عدول از مختلف بر طرف بوده باشد پس
 در این مقام حکم بر همان بعضی از اطلاق می کنند پس گاه است عدول از جبهه یا جبهه است از عدول از جبهه
 است عکس اینست حق نا انداخته اند که عدول از اول تا در این مقام در صورتی بوده که سوره عدول
 مضاعف بوده در وقت شرح در زمان آن اما هر گاه و من شود که سوره در وقت شرح مضاعف

که متناهی باشد و سوره مفرقه و سوره مفرقه و سوره مفرقه و سوره مفرقه و سوره مفرقه
او بوده باشد و این صورت ممکن است تفصیل داده شود طایف طول سوره مفرقه و مابین
مفرق پس از سوره مفرقه از مقدار سوره بوده باشد مثل سوره که در سوره مفرقه و مابین
مفرق است که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بلکه جائز نبوده باشد تفصیل نیز سوره
نظر باینکه مفرق است که مفرق و او ان سوره بود و هم چنین فرقی است و در این
نیت مفرقه بوده است پس فی الحقیقه بسمله که گفته است تفصیل همان سوره بوده است
و عطفه بعد از بسمله سوره دیگر و از آن مفرق است پس داعی بر بسمله گفتند و از آن
همان نیت مفرق و او بوده پس اعاده بسمله جزییه موجب ندارد در این مفرق
مفرق و این جائز نیست بلکه موجب بطلان نماز می شود و اما هرگاه سوره از سوره
فرقه باشد در این صورت اگر چه احوط در بسمله بان همان نیت است که مذکور شد لکن نظر بر این
رعایت مولایان مابین این سوره و شکل چنین سوره موجب احتیاط بان است پس احتیاط
اعاده بسمله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مفرقه مفرقه بوده باشد که شکی از موجب
شک یا احتیاط مولایان بوده باشد و در نیت حکم در این صورت حکم عدم احتیاط بان
بوده باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود و احتیاط بان از سوره مفرقه یا مفرق است
احتیاط بان با شخصی است و مع ان با مشبه الحال است حدیثی است که در اعاده بسمله لازم است
و در صورت آخر لازم نیست و اما هرگاه سوره مفرقه مفرقه بوده باشد و در این صورت
حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بوده باشد و هم نیت بسمله مطلقه مگر نیت
نظر باینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد موجب سوره در نماز مقتضی او ایشان نماز بوده باشد
نیت نماز در این صورت مطلق می شود از مقدار سوره هرگاه معین بوده باشد آن سوره مفرقه
مفرقه و هرگاه مطلق بوده باشد معینان طایفه شافعه الکتاب نظر باینکه مفرق و واجب
در نماز نیت نماز در حق عالم قطعی حال ممکن الا تعانک از نیت شافعه الکتاب
نیت لغو بسمله در اینجا می شود مگر نیت شافعه الکتاب و اما سوره واجب بعد از نیت الکتاب
نظر باینکه سوره مفرقه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یک سوره از حق
القیس لغو بعد از درین شروع و نماز در این مفرق می شود و یکی از آن است که مفرق و مکلف
سوره مفرقه است مثل سوره قدر در رکعت اول و سوره قدر در رکعت ثانیة این هم حکم آن

مفصله

مفصله و این شده است و دیگر آنست که مفرق و سوره مطلقه است نظر باینکه واجب در حق اینست
سوره مفرقه است که در نیت در هر دو نیت نیت کلا سوره در این مقام نیت اینست که
با احتیاط در نیت اول که رسید محل نماز سوره کردن شود و اول مطلق این شود که بسمله می بینیم
بجهت این سوره بعد از آن شروع در بسمله نماید و با و مفرق ثانی نیز چنین است پس همان قصد
سوره مطلقه بسمله میگوید بعد از آن هر سوره که خواهد شروع نماید پس بعد از بسمله نیت
سوره واجب نخواهد بود و این نیت نیت نماید که من فراده سوره شد و مثلاً تمام بعد از آن
بسمله میگوید پس بعد از بسمله نیت نیت سوره مفرقه واجب نخواهد بود و بعد از آن نیت
اول پس نیت سوره مثل از بسمله لازم است اگر چه اشکال در این میان می شود لکن در این نیت
سوره مثل از بسمله و این با احتیاط واجب بسمله است علی تکلیف نیت یکی که واجب
عاده مکلف مطلق شده است مگر سوره مفرقه و نماز در چنین صورت همان عادت
نیت همان سوره است و دیگر محتاج به چنین دیگر نیت مگر در صورتی که خواهد بعد از احتیاط
مطلوب داشته باشد در این صورت اگر محتاج به چنین است و هرگاه نیت نیت شروع در سوره
دیگر نماید حکم این همان است که در نیت اول مذکور شد و در صورتی که مثل آن شروع در سوره نیت
مکلف سوره مفرقه مفرقه بود عطفه شروع در سوره دیگر نماید واجب نخواهد بود و در این
با چنین نیت بلکه لازم است قبل از بسمله نیت سوره نماید بعد از نیت شروع در بسمله
نماید و احتیاط در چنین نیت است پس نیت سوره قبل از بسمله لازم نیست **در اینجا**
در میان خود مستحب است بدانکه مستحب در این مقام چند چیز است اول استعاذه است
مستحب است بدانکه اول آن نیت نیت خواه واجب بوده باشد یا مستحب قبل از شروع
نیت نیت الکتاب استعاذه نیت گفتن الحمد لله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السبع العظیم
من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه و یا نیت در محرم شیخ شریعتی در رد المحتار
در محرم شیخ همان از مستحب الطبیعی حکایت فرموده ضعیف است و در نیت
مطلوب از محرم بالله و یا مستحب بوده باشد و یا نیت آن است که و الله یستعملون محرم در
خلاص دعوی جامع بر استحباب فرموده است و این بسمله بعد از آن که دعا و علی جامع
بر استحباب نماید و لذا نیت واجب شود بلکه انصاف اینست که دعوی اجماع محض است
و جوب ممکن است و مستحب رعایت احتیاط است در استعاذه اگر چه در نماز مجزئی بوده باشد

انتهای آنست که از آن متعلق شد بر کسی شرعی و مفروض عدم تحقق آن است پس لازم است
 تمام محقق غیض آن غرض در این باب ما بین دو صورت مذکور نیست **در بحث دوم** در غیض غیض
 است که با آنکه شرعی محقق میشود و البته نفس ما بین لغوی و جلالی است پس میگوئیم
 سابق ممکن شد لغوی شرعی در حق تمام مختار عبارت از آنست که ممکن بوده باشد
 مکلف است از در ساینده برین یکین مقصود در این مقام در چیز است **اول** آن است
 که خیر شود بر اینکه وصول و سراسر اصحاب گفتار میکند و تحقق در حق شرعی بلکه لا یتأت
 اعتنا کنیم ممکن بوده باشد پس آن از رسانیدن کفایت بر کفایت و این بدو محقق میشود
 مگر آن است که محقق شود بعد از آنکه سبب است که نفس از آن سبب دست میشود و رسیدن آن
ثانی آن است که محقق شود بعد از آنکه باطن ایشان بر آن رسید ظاهر آنست که در کفایت
 میکند در این باب هر چه از آن است **ثالث** آن است که نیاید شود بر اینکه اخصر مذکور شد
 در حق و حال است پس در حق آن چنین نیست بلکه مختار واجب در حق زنان کمتر از آن
 در است بلکه هرگاه زن محقق شود بعد از آنکه سراسر اصحاب بر آن رسید این مقدار کفایت
 بنیاید در تحقق و کفایت واجب در حق زن بلکه در اینست که گفته شود و کفایت از آن باطلی
 محقق میشود این نیست اعتنا کنیم محصل است از در حق و است از محصل است از در حق
 زن خرد باشد بلکه مقصود نیست بر آنست که زن آنکه سبب از آن باطل آن مقدار پس
 هر اعتنا کنیم کفایت میکند در حق و حال کفایت میکند در حق و حال و اما مکس نیست چه بعضی
 از او اعتنا زن آنکه از آن اعتنا و بان میشود محقق در حق و حال که از آنست که اعتنا
 آورد و کفایت از آن اعتنا و بوده باشد اگر چه مثلا اعتنا و در کفایت بنیاید در صورت اعتنا
 و بنیاید بنیاید است که در حق تمام چنین نیست و کفایت کفایت تمام در حق و بنیاید
 مقصود مذکور شد و بنیاید مختار محقق آن است که در حق تمام چنین نیست بلکه اگر ممکن
 از آن اعتنا و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و اگر ممکن از آن باطل بر اس و مطلقا
 آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و مطلقا
 لازم است محقق شود محقق شود بعد از آنکه در حق تمام و کفایت در حق تمام عبارت از آنست
 از آن اعتنا و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و اگر ممکن از آن باطل بر اس و مطلقا
 بر مختار با اعتنا و است که زن بعد مذکور با اجای بر اس و با هم بر اس و مطلقا اعتنا و باشد

انتهای آنست که از آن متعلق شد بر کسی شرعی و مفروض عدم تحقق آن است پس لازم است
 تمام محقق غیض آن غرض در این باب ما بین دو صورت مذکور نیست **در بحث دوم** در غیض غیض
 است که با آنکه شرعی محقق میشود و البته نفس ما بین لغوی و جلالی است پس میگوئیم
 سابق ممکن شد لغوی شرعی در حق تمام مختار عبارت از آنست که ممکن بوده باشد
 مکلف است از در ساینده برین یکین مقصود در این مقام در چیز است **اول** آن است
 که خیر شود بر اینکه وصول و سراسر اصحاب گفتار میکند و تحقق در حق شرعی بلکه لا یتأت
 اعتنا کنیم ممکن بوده باشد پس آن از رسانیدن کفایت بر کفایت و این بدو محقق میشود
 مگر آن است که محقق شود بعد از آنکه سبب است که نفس از آن سبب دست میشود و رسیدن آن
ثانی آن است که محقق شود بعد از آنکه باطن ایشان بر آن رسید ظاهر آنست که در کفایت
 میکند در این باب هر چه از آن است **ثالث** آن است که نیاید شود بر اینکه اخصر مذکور شد
 در حق و حال است پس در حق آن چنین نیست بلکه مختار واجب در حق زنان کمتر از آن
 در است بلکه هرگاه زن محقق شود بعد از آنکه سراسر اصحاب بر آن رسید این مقدار کفایت
 بنیاید در تحقق و کفایت واجب در حق زن بلکه در اینست که گفته شود و کفایت از آن باطلی
 محقق میشود این نیست اعتنا کنیم محصل است از در حق و است از محصل است از در حق
 زن خرد باشد بلکه مقصود نیست بر آنست که زن آنکه سبب از آن باطل آن مقدار پس
 هر اعتنا کنیم کفایت میکند در حق و حال کفایت میکند در حق و حال و اما مکس نیست چه بعضی
 از او اعتنا زن آنکه از آن اعتنا و بان میشود محقق در حق و حال که از آنست که اعتنا
 آورد و کفایت از آن اعتنا و بوده باشد اگر چه مثلا اعتنا و در کفایت بنیاید در صورت اعتنا
 و بنیاید بنیاید است که در حق تمام چنین نیست و کفایت کفایت تمام در حق و بنیاید
 مقصود مذکور شد و بنیاید مختار محقق آن است که در حق تمام چنین نیست بلکه اگر ممکن
 از آن اعتنا و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و اگر ممکن از آن باطل بر اس و مطلقا
 آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و مطلقا
 لازم است محقق شود محقق شود بعد از آنکه در حق تمام و کفایت در حق تمام عبارت از آنست
 از آن اعتنا و مطلقا اعتنا و باشد آنکه اعتنا و بنیاید با هم بر اس و اگر ممکن از آن باطل بر اس و مطلقا
 بر مختار با اعتنا و است که زن بعد مذکور با اجای بر اس و با هم بر اس و مطلقا اعتنا و باشد

انچه موجب طلب آن همان ذکر میشود نه اصل آن نظر باینکه مقوض اینهاست که ایشان ذکر کوی و محل
شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود این شخص مصلوّه این بوده باشد که ذکر کوی را
باین نحو بیان نموده باشد در این وقت ممکن است که گفته شود فی مخرجی مصلوّه آن شود پس مقصود
فشار آن خواهد شد لکن ممکن است اشکالی باشد نظر از این مقوض در بعضی موارد مسئله
افزاده و بیک توضیح از این است هر یک از سه صورت معروضه مقصود میشود باید بود پس
اشام مصلوّه در این سه صورت نه قسم حاصل میشود از ضرب سه عدد سه افلاک است
که مقصود موجب نموده و در آن یک یک شرح داد آن خود مثل از بلوغ غدر کوی پس بعد از آنکه
بناید بان در حد کوی باشد و موجب بناید باشد محلی نماند و موجب بناید و نه مقصود
استحباب در حد کوی لازم و باید مقصود و موجب و چیز کرده باشد و در آن حال آنکه واجب
است و در آن لازم و باید مقصود استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ غدر کوی شرعی
شرح نموده نیست و موجب مطلوب در نماز نموده است پس واجب آن ذکر است که ایشان
بان بناید و در حد کوی شرعی مقوض اینهاست که مقصود استحباب بعد از آن نموده است و ضم ثبات
آن چه سالم از این محذور است لکن ایشان کرده است و در نماز بعد از آن چه چیز را و حال آنکه
در آن حالت مطلوب نموده است و از آنچه مذکور شد ضرر پیشش نمیشد با و در حال آنکه شخصی
میتواند ممکن است حکم کرده نموده و کل اینهاست مگر در صورتیکه آنکه نظر باینکه داخل کرده است
در عبادت مطلوب و مقصود مطلوب بناید بان ممکن است مقصود داده شود ما بناید
ایشان بناید مقصود مطلوب در آن حالت و با بعد از آن مقصود مطلوب بناید فی الجملة یعنی بعد از آنکه ذکر
و در کوی مطلوب است لکن بناید در چه حالت است مطلوب است پس ایشان دیگر بناید
مقصود ایشان مطلوب و در آن هم نموده و نماز عبادت ایشان عبادت اینهاست و در چه صورت
عدم مذکور نماز باطل باشد لکن احیانا مقصود انهم نماز است بعد از فراغ اعاده بناید یعنی بناید
الیه مذکور شد حکم شرعی مذکور کوی بود مثل از بلوغ غدر کوی و اما در حالت رجوع و از آن کوی مثل از
فراغ از ذکر پس حکم در آن چندان اشکالی ندارد نظر باینکه آن ذکر باید که واجب است و با سبب مثل
القیلین یا سوره انعام و آنچه شده با بعد از صورت سه نماز عبادت است و در صورت عدم
آن ذکر واجب نموده است نماز باطل است که ذکر محبت نموده نماز محبت مگر در صورتیکه غرض بیکم تقدیم
مسئله بر واجب و در این صورت نماز باطل خواهد بود بچشم از امور و در چه مصلحتی کوی ملائمه

بعد از فراغ از دفع راس است ملائمه در آن مقام اینهاست بعد از آنکه دفع راس از کوی نموده
مقوض بناید که صادق باشد بان که بدن آن شخص ساکن و مستقل است همین مقدار میگوید
چنانچه سابق بیان شد که حرکت اعضا مثلا اصابع بلکه حرکت بدن مضرب است **مستحب** در بیان این
است که آیا امور مذکور که عبارت از اعضا هستند مذکور و ذکر و قیام و در حد کوی عبادت و ذکر
واجب ملائمه بعد از آن دفع راس از کوی و ملائمه بعد از آن ایا عبادت مصلوّه ضرر بناید
بلکه ثابت است در مصلوّه مذکور بناید باز تحقیق در این مطلب بحثی بنفصل است بیان این است
که سابق بیان شد که جایز است ایشان بوافل و کبار و اشیا در عبادت اختیار و نظر از این
و مضر و منکر ایشان بوافل بناید سوله و سواره تشکیکی نیست بچگونگی از امور مذکور که
نیست مگر ذکر سوره فیک از امور مذکور و در نماز و صورت مذکور لازم نیست بلکه مذکور
و حجه و انتقامی بناید با یا پس نه انشاء بعد کوی لازم است و غیر آن از امور مذکور
بر انشاء میشود و اما هرگاه ایشان بوافل شود البتّه و در این صورت ظاهر اینهاست که لازم بناید
و عبادت کوی ضرر بناید بجهت اخلاق بچگونگی جایز نموده باشد ولی تفاوتی که هست ما بین
فراغ و بوافل و موجب شرعی بناید در عبادت آن در نماز ظاهر این است که واجب بناید
شرعی بعد از آنکه **مستحب** در بیان امور مصلحتی است و کوی است بدانکه مستحب
این مقام چند چیز است اول عبادت کوی است و ملائمه بیکدیگر در این مقام بیکدیگر است که بعد
از فراغ از نماز است یا بعد از وقت یا بعد از فراغ از لشحات بدانکه از آن گفته میشود و در این کوی
از سبب و ملائمه کوی است و مثل موجب این کوی چنانچه ظاهر میشود و صاحب در هم
مستحب است از این امر بعد از ضعف و شاد است ظاهر این است که استحباب این کوی و ملائمه
بنا بر انتصاب است پس ایشان باین در حال کوی شرعی بناید ان ظاهر نیست و شهادت
در شرح ارشاد و شرح نقلی دعوی شهرت بناید فرموده اگر چه جائز است ان غیر احکم با تحلی
ان فرموده اند که چه حال کوی بناید کوی نموده باشد لکن تمام نیست بلکه بعد از فراغ
آن کوی مستحب میشود و کوی و مستحب است در حال کوی بناید بناید بناید که در عبادت
کوی از امور بیان شد و در وضع بدن است بر یکپایه بدانکه گذاشتن دست بر آن و در
حال کوی واجب نیست پس رکن آن موجب بطلان نماز نیست و لکن مستحب مذکور است
اخلاق بان با آستان مناسب نیست و ظاهر این است بوجه کفایت بر یکپایه بناید که نموده بناید

این کلام نبوت سعاد است در حق مصلحت خواه نشده بوده باشد یا الباقی به حکم
 با احتساب سعاد در حق مصلحت حال خواه نافله بوده باشد یا غیره علی ما لم یثبت بلی
 اشکالیکه صحت در حق مصلحت است که در کتب ادبیه آمده باشد خواه یا براس باشد یا برین
 خواه تا از مضطربا بوده باشد یا مستطابا یا مستطابا مثل نان فله مقتضای عدم حدیث
 نبوت مع الله در حق چیز مصلحتی از ظاهر است از حدیثی که مذکور شد که
 ظاهر کلمات احباب خلافت است نظیر اینکه فرموده اند احتساب این و کتب بعد از رفع
 از کتب با بعد از احتساب و محو آنها معلوم است مصلحتی این در حق حال آنها است
 لکن بک است که گفته شود کلام احباب محو است برهان بطریق صفای آنکه مقتضی نفی بعد از
 بود باشد پس مقتضای محرم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید چنانچه نظر شما در آورده
 سنن کاتب کند در حکم با احتساب پیچ در بیان معنی مع الله که حدیث است بلکه مع اگر چه مقتضای
 کان فی الذم یوم یسعون النجیة و ذلک سمع کلاما حسیا و غیره لکن مدتی معلوم این معنی است
 بلکه در این مقام از باب تمیز است تمیز عبارت است از آنکه اعتبار شود لفظی معنی لفظ دیگر
 پس معلوم میشود باللفظ اول معنی لفظ ثان فلهذا در این مقام میگویند تمیز شده است معنی
 ذلک را احتساب و هر یک از مبدل را احتساب استعما میشود با لام فلهذا گفته شده مع الله که
 حده بیخ مشایخ باید خداوند عالم اطلاعات حاصلی و با اجابت و یا بی خداوند عالم مبدل باشد
 و خداوند کافر ظاهر این است که این محمول بر دعاست یعنی پروردگار را اجابت کن معنی حاصلی
 را چنانچه سلب در این مقام همین است و احوال مدح و ثناء حاصلی اگر چه قائم است بعضی
 خداوند عالم اجابت میباید دعای حاصلی را که بطریق اختیار بوده باشد مبدل یا مدح کن
 از او این معنی بعد از رفع راس از کتب مناسب نیست چنانچه در بیان ظاهر است معلوم
 حدیث فلهذا ظاهر اللفظ است باینکه این دعا است بجهت اجابت مطالب حاصلی از جمله خود
 مصلحت است نظیر باشعرا فکر و کتب بر عهد لغوه و بجهت شکم و در بیان حیرت اخلاص است در
 موافقت و در کتب و بعد از رفع راس از ان پس میگویند مصلحا یا امام است یا امام پس
 اگر امام بوده باشد مصلحت در حق او نیست دعای چنانچه در حدیث مذکور فلهذا دعای
 ذلک از ذکر و در نفس ذکر و در آنچه بعد از ان رفع راس بخلاف از مع الله و بجهت بعد از ان پس چه
 در حق امام در جمیع اینها راجع است چنانچه اخلاص در حق امام چنین است خواه تا از حیرتی بوده باشد

یا اخلاص را و در حق منقح پس که تا از حیرتی بوده باشد چنانچه در حق اخلاص است و اما در کتب
 بوده باشد ظاهر این است که تا از حیرتی باشد در حق مع الله که در دعای بعد از ان
 و اما در کتب که دعای قبل از ان ظاهر این است که احتساب راجع بر دعاست **ماده ۴** از جمله
 امور مستحبیه در کتب صلوات بر جناب رسول خدا علیه و آله و بر ان اظهار مراد است
 و هم در حال سجده باینکه شیخ در حواله صلوات بر جناب و راء اهل بیت این در جمیع احوال
 تا از بیست خواه با وجود بیست بود باشد مثل آنکه اسم شریف ایشان از ان این شخص حال
 شد با اسماع اسم شریف ایشان نموده بلکه در بیست در حال سماع نیز چنین بوده باشد و هم
 چنین است هرگاه عطف نموده یا عطفی باشد یا با وجود بیست نبوده باشد و هم
 صلوات بر جناب در جمیع احوال صلوات بر جناب است فی ذلک باب مدائش تا از باب
 و خارج تا از بیست پس همان فانی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوات موجب دفع این
 میشود و این عمل کلام نیست بلکه کلام با عطف و لطیف بجهت از ادب ذکر و محبت ان این
 است که در ذکر صلوات بر ان جناب و بر ان اهل بیت از سوره شود و کتب ان در
 طریقی ما ثورات اولی الامر علی محمد و آل محمد و مع الله علیه و آله و بر ان کتب
 و حدیث نصیحتی باشد که باید بعد از ان از ذکر کتب و سجده بوده باشد چنانچه بیست بلکه
 مقتضای مدح صلوات بر جناب است و در کتب و سجده مقتضای اطلاق ثواب است
 خواه قبل از اشتغال ذکر بوده باشد یا بعد از ان مگر آنکه گفته شود اشوا است معبود
 و معبود و ان زمان بعد بوده باشد و علی احوال بعد از ذکر و ترغیب در ان خداوند انان
 در ذکر و سجده است نه در ان بعد از ان ذکر بلکه مستحب چنانچه مشتمل بر صلوات بر جناب
 است در ذکر و سجده و مشتمل بر صلوات در حال تمام صحت پس حکم با احتساب صلوات است
 حال تمام نیز بیست است باینکه مشتمل بر اجابت اجابت است که از برای دفع راس از کتب
 بیکر تا بیست و هم چنان دفع بیست و در ان بیست راجع نیست بلکه عدم ثبوت بیکر تا بیست
 اینست که عمل اتفاق بوده باشد اما در بیست در ان بیست عدم رجحان بیست و این مقتضای
 و در بیست شهرت در ان طلبت سفیض است بلکه ظاهر عقلی در کتب بیست و در ان اتفاق
 شیعیه است لکن چنین نیست بلکه پیچ صلوات در حق فلهذا است بیست و در ان بیست
 و بیست شهرت در ان اتفاق بیست و در حلقه از کتب خود مثل و در بیان و در نقل

که در آن گفته میشود اگر چه قصد و موجب در آن غنوه باشد و کلام در دو ساقی که در احوال دارد آنچه
 را که در غنوه مذکور شد ممکن و درینست که مصلحت همان است که در ذکر آن فرموده اند و مقتضی
 فرموده ایشان آن است که واجب در ذکر کتب و صحیفه همان همان مرتبه اول است پس ایشان
 در مرتبه اول و امثال آن واجب حاصل میشود اگر چه قصد و موجب در آن غنوه باشد
 بلکه هرگاه قصد و موجب در آن باشد باید با این جهت که از شروع بذكر قصد این نباید آن ذکر که در غنوه
 اولی ایشان بنام ذکر مستحب بوده باشد و اگر واجب آن ذکر باشد که در غنوه است پس این
 بنام در اینست و واجب همان میشود که قصد و موجب در آن غنوه است پس ذکر مستحب
 مقدم میشود و ذکر واجب متأخر است و این ظاهر است سیاق این است که بعد از آنکه
 فرمودیم که در واجب مرتبه اولی است که اگر کسی ذکر کند قصد و موجب و استیجاب میکند
 کرده باشد واجب محسوب شود چه در مرتبه اولی و چه در مرتبه ثانیه باشد با آنکه
 تبعین شارع آن مقدم است بجهت آنکه واجب مرتبه اولی است که شارع واجب
 ساختن آن ذکر واجب در ذکر و سجده را اولی ایشان نماید و مع ذلک تا جایی که منافق
 با احوال شارع است پس باید جایز باشد پس مرتبه اولی با اینها جایز
 غیر معقول است بلکه هرگاه مانع از واجب مرتبه اولی نشود پس بگویند که در این است
 واجب را در مرتبه اولی ایشان بنام بلکه چنین گویند که بر واجب است ذکر و سجده را که در
 ایشان بنام و علاوه بر واجب و مرتبه ایشان آن مستحب است در این مرتبه معقول است که
 کوچه و غیره مابین تقدیم واجب و تاخیر و این بدانکه واجب مرتبه اولی است
 پس این مرتبه معقول است نظر با آنچه بیان شد و آنکه واجب مرتبه اولی است که مکلف
 واجب است ایشان بر واجب و مرتبه اولی غنوه باشد پس تاخیر جایز نخواهد بود پس غنوه
 در این مقام این است که میان آن طلب شده باشد که ایضا مکلف تاخیرات در صورت غنوه ذکر
 هر یک را که خواهد واجب قرار دهد و بیچاره آخر تاخیرات مابین تقدیم سختی تاخیر واجب
 و عسوان با آنکه چنین نیست بلکه واجب است که اول ایشان بر واجب غنوه باشد بعد از آن که
 خواهد ایشان سخت نماید و اگر خواهد ترک نماید و عاقبت آنکه مکلف است که تاخیر کرده شود
 باین در این است اول حدیث معتبر بنام السلام است قال سئل ابی عبد الله ع عن الشیخ فی از کتب
 و النسخه فقال نعم فی از کتب سبحان الله العظیم فی الحیو سبحان الله العظیم فی الحیو سبحان الله العظیم فی الحیو

و الله تبارک و تعالی فی سبع حجه علی بن یحیی عن الحسن الاوحد قال سئل عن الزکوة
 که غیری غیر من القبیح فقال لکنه وین یباید انما اذا امكن جبرک من الارض لکن انما ان
 است و لا تان و وجب بر این مطلب تمام نیست اما تان بر ظاهر است نظر با اینکه ظاهر
 این است و در آن گفته که در اول غنوه اند سه شیخ مفسر است که عبارت از حجاب
 حجاب الله سبحان الله بوده باشد و دلیل بر این کلام راویات که در آن گفته عبارت از شیخ
 غنوه پس در آن جواب این است که اقل شیخی که غیری در کتب و صحیفه است سه شیخ
 صفی است و در آن گفته که بعد از غنوه اند عبارت از شیخ و در کتب که عبارت از
 حجاب و در حدیث صفی است که در آن جواب بر غنوه باشد پس بعد از غنوه باید
 یک از این سه حجاب و بعد از آن ظاهر است و علاوه بر این ظاهر است که در این است
 مطلب و از حجه این است که در آن گفته که در آن حجاب که در آن حجاب است و در آن حجاب
 حجاب حجاب امام محمد بن یحیی که در آن حجاب است و در آن حجاب حجاب حجاب حجاب
 سه شیخ و شیخ واحد نامه غیری است پس غنوه باشد و مرتبه است که در آن حجاب
 سه شیخ بنام است و هم چنین نیست است بر اینکه از واحد در حجاب علی بن یحیی بن
 نامه است پس حدیث مسأله از برای افاده این مطلب که مکلف تاخیر است
 در ذکر و سجده مابین سه شیخ مفسر و شیخ واحد که هر یک که ایشان طلب
 است اول حدیث است پس حدیث را در حدیث و این نیست که در صورتیکه حجاب سه شیخ که
 نزد آن شخص حجاب مابین آنکه تقدیم صحیح بر واجب نمایند با تقدیم واجب صحیح
 و این مطلب ظاهر است و از آنچه مذکور شد در این مقام جواب آن است و حدیث اول
 تاخیر ظاهر است و این که حدیث سنائی شد در مقام تقدیم بر این که شیخ واجب است
 مرتبه است و حدیث در حدیث حجاب و اما اینکه مکلف تاخیرات در تقدیم و تاخیر
 و غیره در حجاب استفاده از حدیث میشود بلکه شیخ از این حدیث آن است که
 که اول ذکر میکند از واجب میشود علاوه بر آنکه چنین فائلی در مسئله ندیده ایم که بگویند که
 مکلف تاخیر است حدیث باب هر یک که قصد و موجب بنامیان منفعت میشود و در حدیث
 و غیره را در حدیث شیخ شهید فائلی شد شخصی شد که داخل باین می نماید علاوه بر آنکه در حدیث
 مقتضای فرموده ایشان آن است که قصد و موجب شود حدیث اول و ثانیا و غیره از آنکه هرگاه مکلف

[illegible]

خارنآه

[illegible]

[illegible]

دور کور

[illegible]

وجهه ظاهره فصلت غلبه استیارات نظر با اینکه مخرج به دران نیست که جناب حضرت امام صادق
 در مقام تعلیم انا مل الیهما این را گفته بود و برین در حال سجده انا مل الیهما غلبه استیارات
 سرانگشت است و کلام حماد در بیان بیستم چه مساجد است مجله مخرج به در کلان احباب
 کفایت می است در ان مقام بلکه ظاهر از بیست از فقها و در این مقام و در اختلاف است
 دران باب حاصل کلام دران مقام ان است که الهام در ان مقام است اجزاء مخرج بران
 الیهما و بران و ظاهر ان هم منقول عن و در اول از الیهما با آنکه مخرج غیر الیهما که ساز
 اصابع و چنین بوده باشد جای نیست کل آنکه هست در صورتی که در ان مقام از وضع الیهما
 است کلامها با احدهما ایا وضع سایر انگشتان در ان مقام است در صورتی که در ان مقام
 هر دو اعتبار انفا الیهما با با اعتبار مخرج مخرج که مانع از وضع الیهما بوده باشد برین
 مانع و چنین در صورتی که در ان مقام از وضع احد الیهما و ممکن از وضع دیگری ایا در ان مقام
 در وضع سایر انگشتان از ان مقام با ان مقام است مانع مخرج به در کلان جایی از احباب و جری
 است و این ظاهر از غیر نیست مجله جز از ان کفایت می در الیهما محل ان نیست ظاهر این است
 که چنین بوده باشد حال در کفایت پس جز از ان کفایت می در کفایت نیز محل ان نیست وجهه ظاهر
 که فرموده را بطلان ظاهر از ان کفایت می با احتیاط است و در چنین است حال در کفایت می
 در کفایت اگر چه احتیاط در کفایت چندان مخرج ندارد و نظر با آنکه در ان مقام مخرج و در ان حالی
 از کفایت نیست مجله از ان کفایت می در اعضا نیست مگر در محل ان نیست بلکه از کفایت از اعتبار
 ظاهر می شود انفا و در مسئله کل آنکه هست در وجهه است نظر با آنکه اختلاف کرده
 اند فقها در این چند قول اول مسئله اعضا نیست مگر در ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 می و این قول می مانع احباب است و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 نظر در ان مقام از وجهه و اعضا و نگذاشته مجله از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 مختار شیخ صدوق است در دفتر و شیخ نهید است در کتاب و در ان مقام از ان کفایت می
 لکن در صورتی که در مسئله کل آنکه هست در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 را برساند نیست کفایت می در صورتی که در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 انرا در پس است در کتاب سر از چهارم شیخ است مانع از ان مقام در وجهه و در وجهه و در وجهه
 انگشت و این ظاهر می شود از مردم شیخ نهید در بیان و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه

در کفایت نظر با آنکه ذکر فرموده اند از ان مقام مسئله مگر در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 در وجهه و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 مجله از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 مکلف مجله از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 ساز و همه مساجد جانیچه مقتضای طبیعت نیست چیزی که در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 انچه از ان محل می شود پس هرگاه لب معلومه نفس نقل را یک طرف بپنداریم
 مختار صدوق است مانع مساجد لازم نیست پس هرگاه ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 از شش و لب و یکدیگر با آن نیست بلکه است محل جریه راجع است جانیچه بیان خواهد شد
 ان شاء الله و در ان شش چیز یک و اجبات در حال سجده نماز و ان ان شود ان
 که وضع جریه نماید چیزی که عبده بیان جمع بوده باشد و تحقیق مانع الیهما و فصل تمام
 در فصل ششم از فتوای که در بیان مشکلات نماز بوده مذکور شد که در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 حال شود باید جمع نماید ان کفایت می در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 پیشان را نگذاشته و بر چیز که عبده بیان جمع بوده باشد مختار از ان کفایت می در وجهه و در وجهه
 شود معلوم شد معلوم شد و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 انچه لازم است وضع جز از ان جزئیات پیشانی است بر ان مجله و مختص فی چهار قول مسئله
 مذکور از ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 همه انفا از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 مکلفین احتیاط ان مسلم است پس سبب نیست که وضع بدین نماید یا بیع علیه السجده
 و اما لب سببین و الیهما از بیس مقتضای وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 و شیخ شهید و در ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 مستور بودن اعضا و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 چه مکلفین بود ان مقام از ان کفایت می در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 بودن سببین و وضع الفا را بیع الیهما و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه و در وجهه
 بر کفایت معلوم عدم ملازمه جاسن ادب لکن است که گفته شود متانی با احباب است نظر با آنکه

کلامیکه در این مقام است این است که اگر ما در درخت خاص مثلاً در درخت افغان است پس احتضنه محل وجود
 از معلوم جائز است نظیر این و کثر درون زیادش با خبر بود که در احتضنه نیست ظاهر آن است که
 چه احتضنه در اول است نظر بانکه در هر مرتبه شریک در تفرقه ما بین ارتفاع و احتضنه نکند باشد
 و منع نموده و در اکثر از مقدار این در هر دو مقام و باقی از جمله بعد از آن در هر دو مقام با ایشان موافقت
 نموده اند بدانکه مناسب این است که نسبت شود در این مقام بانکه چنانچه مساوات احتضنه از
 ارتفاع است احتضنه از احتضنه نیز است با خبر بانکه مساوات مساوی احتضنه است در فاصله
 و کمال مسئله محل اختلاف ما بین تفاوت ظاهر است پس اگر آن احتضنه است معلوم است که
 با اضافه با احتضنه بوده باشد لکن ظاهر این است که احتضنه احتضنه از ارتفاع بوده باشد
 اگر چه در هر دو مقام با اضافه مساوات فاصله ششما الشهد فی البیان فی بیان المسئله
 هذا لفظ و مساوات صحیح است و فاصله با این بعضی است و فاصله مساوات احتضنه
 لکن مساوات در هر دو مقام است لکن در بعضی از ارتفاع نیز فاصله مساوات است
 است که در این مقام تفسیر شود بر چند مطلب اول این است که بیان شود مقدار این که شامل
 در دو مقام است و در دو مقام با پس بگویم مقدار شد از فاصله محل جبهه از محل شریک مقدار این است
 است و علاوه بر این جبهه نیست پس لا محاله می باید مقدار این یعنی بوده باشد با ارتفاع
 از آن مقدار که تفاوتی نمی شود بعد از آن در صورتی که در هر دو مقام با فاصله مساوات
 معین در دو مقام نبوده باشد بلکه هر نسبت که بوده باشد شامل می باشد که از این می باید مقدار
 ارتفاع و در هر دو مقام است این شخصی جائز بوده باشد و در هر دو مقام با نسبت بهمان شخص جائز
 نبوده باشد و لکن این بین السلاطین است و چه بگوید که در هر دو مقام با فاصله مساوات و از آنکه احتضنه
 ندیده و ظاهر این است که نبوده باشد پس بگویم شامل در این نسبت معهود و در آن صحت
 احتضنه خواهد بود اطلاق این در بعضی مقامات با این شخصی باید در کلام جلیلی از آنکه احتضنه
 جبهه از ارتفاع جبهه است معهوده برابر این که در هر دو مقام با فاصله مساوات احتضنه از ارتفاع
 جبهه است معهوده جائز خواهد بود و اگر زیادش بوده باشد جائز نخواهد بود و از این رو است
 که در هر دو مقام با فاصله مساوات در هر دو مقام با فاصله مساوات احتضنه از ارتفاع
 معهوده و مقدار این از هر دو مقام با فاصله مساوات است کلامی که مذکور است عبارت از عدم جواز ارتفاع
 مسجد از معهوده با اکثر از مقدار این بوده باشد مختص است محل جبهه پس از جبهه مواضع احتضنه با فاصله

از معهوده علاوه بر این مقدار جائز خواهد بود با اختصاص جبهه ثابت است بلکه نسبت سایر اعضا
 نیز چنین است و در این خلاف است پس اول عدم اختصاص جبهه است پس چنانچه از حکم
 معهوده در محل جبهه است معهوده در محل مواضع احتضنه است پس محل کعبه نیز مثل جبهه نیست
 از این جهت و در هر دو مقام با فاصله مساوات بوده باشد و این سخن را شیخ شهید در رساله احتضنه
 و معهوده ثان در شرح الفیه با ایشان موافقت نموده و قول ثان مثل این است در معهوده
 احتضنه اعلی و این قول در هر دو مقام با فاصله مساوات است و در فاصله الاحکام مواضع مطلب فاصله این است
 که در هر دو مقام با فاصله مساوات نبوده بعد از آن مواضع این نامطلب معهوده شود پس بگویم فاصله این است
 الاحکام جبهه نسبت اعلی اعلی و الا شامل اول احتضنه اعلی حله از این عبارت است
 که احتضنه جبهه که واجب است در حال سجده مکلف است که فاصله این را بگذارد بر زمین مثلاً بیضا
 اعلی است مثل جبهه و در بعضی مسائل مثل در کعبه و الهامین معهوده از این عبارت است
 است که مواضع اعضا اعلی مواضع بوده باشد با مواضع اعضا اعلی مواضع مواضع
 اعلی احتضنه بوده باشد مواضع اعلی مواضع احتضنه در مواضع اعلی و شامل در هر دو
 احتضنه اعلی نیست و باید در حالت احتضنه مواضع است پس مواضع مساوات حال هم است
 در بعضی حالت احتضنه اعلی و از این مساوات چنانچه از کلام آن معهوده ظاهر می شود
 است از مساوات و اختلاف بقدر این بود و این است جبهه نیست حال احتضنه جبهه
 اگر چه حال کعبه بوده باشد مواضع بوده باشد از محل فاصله با اکثر از مقدار این و هم چنین
 محل کعبه تا آنکه اعلی اعلی مواضع است در محل جبهه است نبوده معهوده احتضنه از این است
 در مواضع احتضنه و دیگر این ظاهر می شود از اکثر فضا نظر بانکه در هر دو مقام با فاصله مساوات
 در جبهه است بر هر دو مقام با فاصله مساوات نبوده اند و این دلیل بر عدم احتضنه است نسبت به
 احتضنه الا می باید نسبت بر این فرموده باشد چنانچه تفسیر فرموده اند در جبهه مختار مواضع
 ثابت است و لکن احتضنه در بعضی است **مطلب سوم** در بیان این است که بگویم معلوم است که احتضنه
 از عدم جواز از فاصله مساوات بوده باشد از معهوده با اکثر از مقدار این با احتضنه است معلوم
 مثل بلند است که در دیوار مواضع خشت و محوطه ها بوده باشد با این است در هر دو مقام
 با این مثل دیگر در زمین است و بلند می باشد مواضع است و جبهه مواضع مساوات
 در مواضع مواضع و اواخر محل جبهه از محل فاصله مساوات با اکثر از مقدار این مستفاد از کلام

سجده فکما سجدوا حکم بوجوب است و هم چنین است حال در حدیث از اسمت انما السجده فکما سجدوا انضاف
 انبات انضافا مثال انعم در مثل مفر من بسط مشکلات پس خروج از مقصود اصل بعضی اشکال
 باین نحو ممکن نیست اگر چه احیانا مقصود عدم اختلاف است محقق نماند معبر در تحقیق این سبب بعضی
 استماع است خواه فارسی معرب بود یا فارسی بوده باشد یا نه باشد یا نه باشد یا نه باشد یا نه باشد
 یا بعد از آنکه در کاه مسموع در خوانده بوده باشد و فارسی در خوانده باشد یا نه باشد یا نه باشد
 لازم است محقق نماند از جمله صلاهی که مذکور شد این بوده که در عا صناع این سجده از آن نور
 یا باینان بسجده نماید اشکال در این نیست در صورتیکه از آن فارسی بوده باشد یا آنکه فارسی
 این شریفه و الفاعل عن النفا اللان لا یجوز کما خبره و عا باشد و ما هرگاه چنین خبره باشد
 و فاعل باینهم یا اینکه معرب است صورت است چنانچه مفسر صحیح فرموده اند بر این وجه علامه در منتهی تذکره
 و فاعل الاصل بلکه فاعل معرب مضاف است مطلقا بر این وجه و الفاعل را با کثره داده
 و در شرح قواعد در بحث جبر و اجتناب با آنکه استماع صورت نموده و در حالت درج و الفاعل ظاهر
 است و در این صورت نیز سجده واجب بوده باشد عا فی الباب ان است که استماع بر این مرام بوده
 باشد که این باعث این نشود و شریفه بر استماع شریف نشود و نظر بعدم استماع الی مرتب
 و در جوب سبب چنانچه در حدیث آمده است که فاعل معرب بر این مرام است که هرگاه
 این مرام را در سجده مکتوبیم ما و واجب و ما غیره بر این مرام است و در حدیث صحیح
 است که هر استماع حرام بوده باشد مثلا غالب مباحث کجاست و در مباحث صوم و حج و غیره
مطلب چهارم در بیان تکلیف مسیحات یکدیگر سبب یکدیگر با آنکه این سجده است
 با استماع و محلی تقدیر بر باب اول سجده است یا با عدم آن در صورت اخیر با فضیله علی بن
 بوده باشد و محقق شده است بآنکه در صورت اخیر با سبب یکدیگر با اولات با سبب یکدیگر
 معانی و اولات در دفعه مثل آنکه اول فاعل از او بوده و وثانی فاعل از او و ثالث فاعل
 با غنی است مثل آنکه اول استماع این سجده بود و وثانی تلاوت این سجده خواه این مرام
 عین اول بوده باشد یا نه و عین آخر مرام مرام عین این مرام عین این مرام عین این مرام
 و این مرام اول است و در صورت فعلی در مرام است و اول است که سجده
 تخلل شده باشد مابین سبب و در این صورت مرام اشکال اینان بسجده در ثانی لازم است که در سبب
 ثانی مرام اول بوده باشد مثل آنکه اول فاعل از او بوده و وثانی فاعل از او و ثالث فاعل

همان است و بعد با غنی با اول استماع این سجده نموده و ثانی استماع همان است و بعد از آن اینان بسجده
 در مقام مقام عا ثانی استماع عا ثانی با استماع عا ثانی باشد مثل آنکه اول استماع این
 سجده نموده بعد از آن فاعل از او بوده و بعد از آن اینان بسجده خواه این مرام عین این مرام
 در جوب سبب یکدیگر با اول استماع این سجده بود و وثانی تلاوت این سجده خواه این مرام
 نموده و ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 از این تخلل شده باشد و متعلق فاعل در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع
 الا حکام و در جوب سبب یکدیگر با اول استماع این سجده نموده و ثانی استماع این سجده
 ممکن است که در جوب سبب یکدیگر با اول استماع این سجده نموده و ثانی استماع این سجده
 بسجده مرام عا ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 سبب در صورت مرام عا ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 نموده با استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر این مرام عا ثانی استماع این سجده
 واحد از راه تخلل فاعل نموده سبب مثل ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 به فاعل این سجده نموده و اینان بسجده نموده و عا ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 تخلل شده بعد از آن عا ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 حکم تحقیق مقدم سبب در این مقام اشکالات و فاعل سبب مقدم سبب است
 لکن اشکالات در مقام اوله اشکالات مقدم است اوله است که اینان بسجده سبب
 ثانی نماید به سبب شریف بدو سجده نیست نماید که این سجده بجهت فاعل ثانی است با استماع
 ثانی است و سجده بجهت فاعل اوله استماع اوله بعد از آن عا ثانی استماع این سجده
 اوله نیست نماید بجهت فاعل با استماع اوله سجده ثانی استماع این سجده با استماع ثانی
 سبب آن است که مقدم شد خلل نماید به سبب سجده محلی آورد مقصد نماید که بجهت هر دو بوده
 باشد و وجه اولان است چونکه مطلقا به سبب در این سجده ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 مقدم نیست با اول محقق شد خلل نماید ثانی استماع این سجده ثانی استماع این سجده
 واجب خود نموده باشد و اینان بسجده فاعل اوله استماع این سجده در ثانی استماع این سجده
 بجهت فاعل ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده در ثانی استماع این سجده

سلام انست که مستحقان ملاقات بشود برود و مضافه علم او محدود است بعد از آنکه بشود از این معنی
بماند و معنی مطلق ام از اینست که در مشایخ هر دو عدم جوانان است اگر حجت برود باشد
تجربان معنی حجت بر اینست که معنی مطلق هر دو معنی مستلزم با هم نیست مگر مستلزم
موقوفه نیست مگر ظاهر این است که در ملاقات با او واجب برود باشد نه اینکه در ملاقات برود
که در وقت حرام اینان شده باشد مثل واجب مریض و الا لازم می آید که فاعل بعد از این باشد
برود باشد و این خلاف اجماع است **مطلب ششم** و دانسته اند معانیات فقهیه این سببه است بعنوان
تفصیل اینجا تا به دلیل باینکه سببه تلاوت از واجبات خود است بجهت واجب است بعد از
تختیب سبب سبب است که در دایان زبان و ناخره و ملاقات بعد از این باینکه در وقت خلافت
عند حاکم نیست پس بگوئیم مستند فقهیه در این مقام چند چنانست اولاً اجماعان مشهوره در
مسئله است بلکه ممکن است در جمیع اجماع محقق در این مطلب دوم حدیث مشهوره و کافی
از زاده من اسما علیها السلام قال لا یصل فی المکتب شیء من التیمم و زیاده فی المکتب
و در حدیث دیگر است که حدیث مشهوره اند از امام موسی علیه السلام در صلوته فترسه
و این منع را معنی فرموده اند بکلامیکه سائل میگوید از این است که اگر در سورۃ عزیم و در صلوته
تفرسه مستلزم زیاده است و در فترسه و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
سجده فترسه مطلقاً نباشد مگر سجده سجده است و در فترسه و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و بعد از فراغ از نماز نیت می باشد و این ظاهر است سیم احادیث معتبره در این سبب و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
در این است که در سورۃ عزیم و در صلوته و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
از این است که در سورۃ عزیم و در صلوته و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
که اگر سجده فرموده اند بعد از آنکه فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و این معنی خود است و متناهی در این معنی خود که فاعل در این مقام نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
تختیب من غیر سبب سبب فاعل نماز است مثل جانی در سجده و در این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
مطلوب خود بر سر اول در مقام استدلال است که در طاعت جز است فی معنی مطلب فاعل این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
مطلوب کلام معصوم که فرموده از اول است سجده فاعل واجب این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
سجده و این مستلزم خود است و هکذا فی ذلک فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
منازعه ها که فاعل مستلزم نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته

کتاب مشهور

که ظاهر معنی و از سؤال سائل باطل است خدا و که معنی این بود که در وقت سجده بعد از نماز از این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و هکذا فی ذلک معنی و معنی از سؤال این است که فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
در این است که در سورۃ عزیم و در صلوته و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و این دلیل بر حجت ان اعتقاد است بعد از آنکه در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
نماز از این نور اینست فاعل نماز است بعد از آنکه در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
نیز سبب **مطلب ششم** بدانکه حدیثی در این مقام در این شده است که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و سبب علیه که فرموده فی من استیضاح التیمم ظاهر این است که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
نحو فاعل کرده اند و این است که فرموده فی من استیضاح التیمم ظاهر این است که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
که سجده نماید دوم از آنست که فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
در نماز ظاهر نیست و در سبب که باین سبب بوده باشد که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
و اخبار فرموده **مطلب ششم** در بیان عیده شکرات بدانکه سجده شکر عید است از عیده که در
و قبل نماز آورده و در مقام اظهار امتنان و ایمان شکر است معنی معنی از این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
دان است که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
باشد چنانچه در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
از انواع اربعه دانسته شد چنانچه نصف شد و در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
سورۃ عزیم اربعه سجده است یا استماع الفاعل خیر نصف شود یا تجزیه چنانچه در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
مطلقاً تا بر بخار رود و در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
عیده شکر بوده باشد پس نصف نیست یا لا اله الا الله که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
است و فاعل بعضی از اینها سجده حکم بر عید آن شده و در بعضی از موارد و در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
نفعی مطلب فاعل اینست یا را کلام و در چند بحث بحث اول در بیان اسباب این عیده است بدانکه
اسباب این عیده سبب است اول فاعل نماز است از فاعل نماز حلی عطفه عیده پس که فاعل نماز
از نعم الهی عطفه کلامه متوجه شده عیده و قبل مطلب و در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
با فاعل شکر مذکور است که در وقت سجده فاعل نماز است و این است که در سورۃ عزیم و در صلوته
است عیده باشد دوم تذکر نفس است عیده و قبل خواه در حال سجده و در حال سجده عیده

[illegible]

شود انساب است و در چنین محبتات این سجده در وقتیکه کسی را بدید که مشغول بپایه شده است
مثلاً در سجده در آنکه درین رختی ایستاده اند که در آنکه مشغول بعبادت و یا شد که در درشتی او
ان است که ایشان سجده نایبند بلکه آن شخص مشغول بر آن نشود بجهت خوف تا آن شخص بپایه و در
پایه او را ان است که ایشان سجده نایبند بجهت کسی خاص مطلع شده بجهت احتیاط نفی او را کتاب
معبود بدانند سه نوع از افراغ او بدو سجدهات مذکور است اول سجده در زمین صلوات بر او باد
دوم سجده ثلاثی سیم سجده شکر نوع رابع سجده سهواست بخشنود ان شاء الله بعد از آن خرافه اند
فصل از احکام نماز نشنیدن است شش معاصیه بیان شده حاجات است باریا در کلام در عهد محبت و قول
در عهد نشنیدن و احیاء بدانکه نشنیدن واجب است در نماز و در کفایت بپایه خزان نماز واجب بوده
باشد با نماز سبب با نماز واجب است در نماز و در کفایت بپایه خزان نماز واجب بوده
مرتبگی بعد از دفع راس از سجده نایب و در کفایت بپایه خزان نماز واجب بوده
نایب و در کفایت بپایه خزان نماز واجب بوده و در کفایت بپایه خزان نماز واجب بوده
در وجوب شد یعنی نماز است مذکور شد در حالت احتیاط سهوا و در حالت اضطرار که چه در راس
سجده نیست لکن تا مقام ان سبب پس مطلب این است که گفته شود بعد از دفع راس از سجده نایب باید
از تمام مقام ان مثل ایستاده یا بپایه در حال ایستادن در حلیه با تمام مقام ان این نعم در نماز نافله ثابت
است اگر چه در حالت احتیاط بوده یا باشد نظر بجهت ایشان نیز نافله در حالت شکی در حالت اخبار
با ایستاده بپایه رکوع و سجده و ملا نشنیدن ثابت است در صلوات بر او باد و در نماز صاعده و
سرکشی و در ایستادن نایب و ملا نشنیدن در نماز مغرب و بعد از رکوع نایب و ملا نشنیدن در نماز صاعده و
در صلوات بر او باد پس مایات بعد از تکبیر مذکور شد بعد از رکعت نایب مثل عاکل نوافل و بعد
رکعت نایب و اگر چه مثل صلوات بر او باد **فصل پنجم** در بیان نشنیدن و کیفیت نشنیدن و احیاناً نشنیدن
بجهت مقام است معلوم اول در بیان نشنیدن پس بگوئیم نشنیدن عبارت از شهادت بر صلوات است بدانکه
اعمال بر او بدین وجه شهادت بر صلوات است بر ملا نشنیدن و نشنیدن نافی محل و عاقبت و کلاً بیکر غمت
در نشنیدن و اوقات معروفه یا محاب این است که چه باینجه بر او بدین معنی و نشنیدن نافی محبت است در
نشنیدن اول خلافی خدا شده و در این مقام از صلوات غمزد که ان در صوم می افتد نموده و در نشنیدن اول و ثانی
شده بجهت اجازت بر صلوات بر او باد فقط در آن دایره محلی منصف بلکه مطلق الطوائف است پس بعد
شهادت بر او بدین محلی اشکال نیست **فصل ششم** در بیان کیفیت نشنیدن و احیاناً نشنیدن است

انتخاب با این مقصد است و هر چند که در این مقام معلوم است که این مقام
که مذکور شد لکن این نصیر میباید از این است که در این مقام معلوم است که این مقام
از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
بر این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
طریق این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
سلطان بر این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
میان این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
فرموده در کتاب و دعای از اصول کائنات که این مقام معلوم است که این مقام
رسول خدا که فرموده حدیثی که حاصل معنی از این است که هر کس صلوات بخواند
حاجت او برآورده شود و هر کس صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
صلوات بخواند حدیثی که از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
حدیثی که فرموده هر کس صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
با این صلوات بخواند که هر کس صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
در این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
عالم خلق هزار مرتبه صلوات بخواند که این مقام معلوم است که این مقام
حاجت او برآورده شود و هر کس صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
میده باشد پس در این صورت صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
از آنکه هزار مرتبه صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
نظام آن است که در این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
الذهب و این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
در مورد این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
جلیل القدر سید مفسر و کتاب ناصرات و شیخ الطائفة و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب خلاص و ناصرات
الغنی و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب ناصرات و شیخ الطائفة و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب خلاص و ناصرات

نکته

ظاهر میباید است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
و این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
صلوات بخواند و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب ناصرات و شیخ الطائفة و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب خلاص و ناصرات
کثر الوفاق ذکر کرده که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
بیم و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب ناصرات و شیخ الطائفة و در جمیع شیخ طوسی و در کتاب خلاص و ناصرات
حدیثی که فرموده هر کس صلوات بخواند که صلوات بخواند که صلوات بخواند
نقشه ذکر فرموده است که در این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
مسکلات خصوصاً کلام ایشان در جمله از یک منبره ایشان مثل غیره و شیخ طوسی و در کتاب خلاص و ناصرات
است در نشانه با آنکه اسم شرعی این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
نموده است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
علاوه در کتاب صفتی در ذکر آن است که ثانیاً این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
نموده است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
بر این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
و این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جوابی که فرموده اند این مقام معلوم است که این مقام
بنا بر این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
و این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
است پس همانرا است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
نشانه از این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام
او ذکر شود ایشان بوده باشد یا نه خواهد و هر چند که این مقام معلوم است که این مقام
که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام معلوم است که این مقام

۱۰ مائیک

[illegible]

حالت شوق نبوده باشد اما انقضای این ملا و اجزاء بان از شوق و طایفه در صحت پس از ثاب است بلکه
 ظاهر این است که شوق در آن صحت نبوده باشد **نهم** در بیان شوق صریح است
 میگوید هرگاه شوق در آن در رکعت واحد است مگر صریح عهدی که شوق در آن در دو رکعت
 بلکه در هر یک از دو رکعت متعدد است ظاهر این است خلاف در آن نیست کلام این را در پس در هر یک
 که نبوده غرض از انقضای شوق در آن الا فاعده ای صریح است که شوق در آن بعد از هر دو رکعت
 صحت است و هم چنین صریح است که انقضای شوق در آن بعد از هر دو رکعت در آن
 در شوق نماز چه که واحد است یا متعدد جامع از آن ظاهر فایده شده اند که شوق در آن چه
 یک است و اگر از آن فایده شده اند شوق در آن لکن در یک از این اختلاف در میان مفسران
 بوده شوق پس اختلاف کرده اند در آنکه شوق واحد در رکعت اول است یا در رکعت ثانی
 شیخ عقیل در مجموع علامه در مختلف و صاحب مدارک فایده شده اند در آنکه شوق در آن چه
 یک است یا در آن دو رکعت اول است و این ظاهر میشود از مجموع گفته اسلام و در کافی و در مجموع
 شیخ معدنی در فقه اگر فایده شده شوق شده اند لکن حکم فرموده اند بر آنکه مثل سایر
 صلوات در رکعت ثانی است بعد از فراغ از اول است و کلام این را در پس در آنکه چه صریح در شوق
 شوق است لکن عملیات که را اشیان بان شوق واحد بوده باشد و شوق اولی خلیفه ممکن است
 ظاهر این بان بوده باشد در رکعت ثانی و ممکن است که در اولی خلیفه شود و انحال ثانی چنانکه
 را در این مفسران و آمد در رکعت اولی بود ظل عدم انقضای شوق این بود که شوق بر آن نماید و اما
 فایده شوق پس اشیان نیز اختلاف کرده اند حاصل از این است اختلاف در این مقام
 را چه میشود بیه قول اولی ان است که شوق در رکعت اول قبل از رکوع است و در رکعت
 ثانی بعد از رکوع و اس از رکوع و این مختار شیخ طایفه است و در تذبذب و این جامع است
 در مذهب و محقق است و در شرح موافق و علامه است در فقه و نظریه و مؤلف و در شرح
 و مختار شیعیه است و در در هر یک از این شرح ارشاد و شرح محمد و در ثانی مثل قول اولی است
 که در حق امام عظام در صریح چه در رکعت اولی اشیان بقیه بناید قبل از رکوع و در رکعت
 ثانی بعد از رکوع این قول شیخ معدنی است و در حدیث و شیخ طایفه است و در مذهب و مؤلف و در
 و در این عبد العزیز است و در مذهب و محقق است و در مذهب و علامه است و در ذکر مفسرین و مؤلف
 مکتوبات و در فقه شوق لکن مخالف با آنها است و میگوید هر دو شوق قبل از رکوع است خواه رکعت

اولی بوده

اولی بوده یا با رکعت ثانی این قول حکایت شده است از انبیا قبل مقتضای حکایت ائم است از
 امام نبوده باشد یا با اوم و این ظاهر کلام از اصلاح است در کافی قال شوق فی الركعة الاولى و انما یظهر
 بانکه موجود در علمای شیعیان است که شوق بعد از فراغ از اول است و قبل از رکوع است اگر مراد از اصلاح
 غیر از این بود صاحب این بود که شوق بر آن نبوده باشد مختار ما بین اهل اهل و ان است پس شوق در صریح
 چه متعدد است در رکعت اول قبل از رکوع و در رکعت ثانی بعد از رکوع است و در مجموع شیعیه ثانی در شرح
 ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کتاب این قول را شایسته تر داده اند و بعضی ما فایده مذکور شد و صاحب
 صریح چه بود فقی در رکعت و اما هرگاه که چه بود باشد به چه رکعت خوانده و اشیان شود
 با اشیان در صورت مثل سایر نماز ها چه یک گفتنی است شوق در آن واحد است و در رکعت ثانی
 قبل از رکوع خوانده و مسئله نماز شب مگر از مجموع شیخ و در حدیث و اطلاق کلام ان از یکبار و دو
 کلام اختلاف است که صریح در آن چه مشتمل بر شوق است در رکعت اول قبل از رکوع و در رکعت ثانی
 بعد از رکوع و در صورتیکه اشیان شود بجماعت و اما هرگاه اشیان شود مفردا پس ثاب در آن بقیه
 است در رکعت ثانی قبل از رکوع مقتضای این کلام قولی چند شوق است در صورت اشیان ثانی
 جماعت اگر چه در رکعت اشیان ثانی بلکه اگر چه نماز مفردا و یا باشد یا را در اطلاق اشیان
 انفراد است از یک لکن این قولی شایسته است پس شوق در رکعت ثانی ثاب نیست اگر چه
 اشیان شود بجماعت **نهم** در حکم شوق است در صورت اختلاف میان اختلاف بقیه شوق
 در محل خود یا بعد از اشیان یا هرگاه اختلاف بقیه شوق مفردا در صورت ثانی و ثانی بقیه ان
 ثاب نیست مگر خواه در اشیان یا نبوده باشد یا بعد از فراغ از آن پس هرگاه که بقیه شوق
 مفردا شوق مفردا بعد از فراغ از آن مهم شود در اشیان صریح یا بعد از فراغ از آن شریعه ندارد
 شوق و در این صورت ثاب نیست باین هرگاه ما در صریح شوق شوق مفردا بقیه شوق
 در رکوع و در رکعت شوق و در این صورت بعد از فراغ از آن ثاب نیست و اما هرگاه اختلاف بقیه شوق
 مفردا پس این سخن معنی چند صورت اولی ان است که مذکور شد بان بعد از قبل بقیه رکوع لکن
 قبل از بلوغ بعد رکوع شیخ و در این صورت ظاهر این است که جایز باشد خود مفردا در آن شوق مفردا
 نماید پس از آن رکوع بود دوم ان است که مذکور شد بعد از بلوغ بعد رکوع خواه قبل از اشتغال یا بعد
 باشد یا در اشیان و در این بعد از فراغ از آن و در این صورت و در این است که بعد از فراغ از آن
 رکوع اشیان بقیه شوق نماید و این سخن ما بین مفسران است بلکه جمله از عبارات احباب اهل فقه

بعدیکه احمد وجوب اسماع امام شده محل تامل است لکن باز ظاهر آنست که چه در حق او وجوب و اخفاء پنج
 باشد چنانچه در موشح اثرات بیان شد باینکه منطبق شد بر وجهی اخفاء و در صورتی بوجهی معضی
 اینست که گفته شد که اخلاقیات باید بر آن مرتب بود و اما با این وجهی منضم میشود بر جمیع اسم و وجوب احمد
 و واجب الاضطرار و راجح المحرم و راجح الاضفاء اما در وجوب چه پس در ظاهر اولی و در دوم و در رکعت اولین
 و اما در وجوب اخفاء پس در رکعت باید لا یشترک از هیچ و در رکعت آخرین در نماز عشاء و رکعت ناله در
 نماز عشاء و اما در وجوب اخفاء پس در استغاثه است و اما در میان محمد پس در غیر آنچه بیان شد از
 اذکار و آنچه ناله در آن و عدد بیست و یکمین آخرین نماز است و رکعت ناله مغرب در حق امام و منفرد
 و اما در حق امام پس وجوب چه در میان محمدی نیست بلکه با لازم الاضفاء است این را در حق
 امام مسوی در رکعت اولین و در رکعت و در میان او و در غیر رکعتین اولین است و راجح الاضفاء
 و این در غیر آنچه مذکور شد معلوم است آنچه مذکور شد و در صورتی که با معنی بانی بر وجهی واجب
 بوده باشد و اما در کاه بانی بر وجهی ماموریت نبوده باشد یا منفرد یا امام هم واجب چه
 است که مذکور شد عقیق ناله حکم کلیات است اما چه در حق امام مثل استغاثه است که اخفاء در
 راجح است و اما نماز هیچ پس این در حق امام و منفرد یا چه در اخفاء منضم میشود بر همه قسم
 لازم المحرم و راجح المحرم و راجح الاضفاء و لزوم اخفاء در آن نیست و اما لازم چه پس در رکعت
 و اما در وجوب اخفاء پس در استغاثه است و اما در میان محمد و در غیر آنست آنچه
 کن و هر حق امام و اما در میان محمد پس در غیر آنچه مذکور شد و اما در حق امام پس ناله نیست که در میان
 اخفاء این در صورتی است که ماموریت نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما در کاه و بعد از آن چه
 باشد پس اشوال ناله در نماز در حق و منضم میشود راجح المحرم و راجح الاضفاء او و در غیر آنست
 غیر از آن اذکار و آنچه ناله در آن نماز کن در میان محمد اگر چه در صورتی منضم نبوده باشد استماع
 و اما نماز ظهر پس با این احوال ناله در آن منضم میشود و لازم الاضفاء و راجح الاضفاء و راجح المحرم
 پس لزوم چه در آن نیست که لزوم اخفاء در رکعت اولین و در رکعت دوم و در رکعت اولین و در غیر آنست
 در میان محمد و در بیست و دوم و عشاء بعد از نماز و اما در رکعت بیست و دوم و عشاء بعد از نماز
 که عیون بوده باشد از آنکه در میان اهل الجرد و الکلباء و الغله و غیره و اما در میان اخفاء
 پس در غیر آنست که مذکور شد لکن این مذکور شد در حق منفرد و اما در حق امام پس این نیز چنین
 یعنی احوال ناله در و نماز منضم میشود بر قسم مذکور لکن در غیر آنست که راجح المحرم و راجح الاضفاء

[illegible]

او اجابت او را فرمودم بنده را آنکه بخواند این پنج کلمه من را و او هم بنمود باطنی که من را بخواند و از حیوان من
 اجابت از زمین و دریم از جمله او بگوید را شایان است که این کلمات را بخواند و در حوال
 سلمه بیا که مکلف باطنی چشم آن است که در حال بنام نظر نماید موضع سجود و این باب است و در جمیع حوال
 بنام بگوید حال شوق که صحبت در آن وقت آن است که نظر نماید باطنی که خود را شایسته کند و درود
 این بوده باشد در حال نظر کردن موضع سجود و گفت این شود که این موضع است که استنشاق و تنفسی
 خود را بخواند مثل آنکه میخواند بجهت رعایت غایت عظیم سجود جلیل و نظر نماید در سه مرتبه و در وقت
 در یک مرتبه عظیم این تفسیر دارد و در حال سجود و اما نظر در حال شوق بکنین بجهت آنکه نشاید
 که این دست بلند شود و باز بخواند که شایسته است که استنشاق بجهت شوق است و حاجت است از اول
 آسمان و زمین پس این وقت خود را و سبزه را و خاکی را و در حال سجود که در حال و مکلف در حال
 رکوع آن است که نظر نماید بر آن و در وقت خود در حال سجود و غایت آن است که نظر نماید بطرف افق
 خود و در حالت سجود بخواهد بجهت شوق سجود باشد یا با این عین و غایت آن است که نظر
 نماید بر میان خود شایسته حکمت نظر در حوال آن آموخته این بوده باشد که نظر باز بر زمین
 ارباب جفا است در حال آنکه کسی که غایت حلال از آن مطلب و صحبتی غیور است پس آنکه
 او را عذوق و غایت مکلف است باطنی که در حال آنکه بیا که در غایت مکلف باطنی که در وقت در حال
 بنام آن است که بنام و در وقت را در حال بنام بگوید و در آن خود مطالب و در آن بگوید که شایسته
 بهم بجهت بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال
 و غایت مکلف باطنی که در وقت در حال شوق است که در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 شوق و غایت او در حال بکلیت آن است که در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 مکلف باطنی که در وقت در حال شوق است که در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 و در جمیع این شایسته است بر آن و در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 و در آن بگوید و در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال
 آن است که اول و در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال
 بعد از آنکه در وقت از زمین بیا که در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 از زمین جدا نماید و غایت مکلف باطنی که در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال
 و در آن بگوید و در وقت در حال بنام شوق بیا که در حال بنام شوق بیا که در حال

است که بعد از فراغ از نمازات مانع غیبات است تسبیح مقام محتاج است با باراد کلام در حدیثی آمده که در بار
منه تعجب است پس میگویند صاحب کلمه التعجب الصلوة للعلیوس بعد از تعجب الدعاء مسئله
عقیق نماند مقتضای این کلام این است که کفایت میکند جلوس بعد از صلوة کعبه دعا در صد تعجب اگر چه
مستفاد الدعاء بوده باشد خلاصه این است که چیزی نبوده باشد دعا مستفاد از ذکر دعا منافی از ذکر مسئله است
نظر بر اینست دعا از مسئله و ذکر خاص بعد از تمام نظر با مسئله نشان خاص و اهتمام بان اگر چه بابی
است واسع لکن مطلب این ذکر موارد است زیرا و شاید از این راه بوده باشد که صاحب قاموس التعجب
گفته است بعد از نهائی از التعجب للعلیوس صلوة الدعاء و این اگر چه سالم از انافی است لکن مواضع
به دست بار و دارد و مشهور بر هر دو که مقتضای کلام این تعجب است که معنی بوده باشد جلوس
دعا و تعجب نباید بر هرگاه انبان بماند بعد از نماز و سجود باید تعجب نبوده باشد
و هم چنین هرگاه انبان بماند یا نماز باشد یا سجود که انچه را آنها ذکر کرده اند معنی لغوی
نزد شری نظر باینکه در آن صلوة و در کلام آنها فی شری است نه لغوی و این محل تشکیل نیست و این
مقتضی این است که باید را از افراد آن مقام که مشغول به افعال بوده باشد و شرع معنی لغوی و جمله از
کلمات مشابه احاطه بملک جمع شیخ و الفاظ و مبسوط این برج و در تعجب و این ادب و سب و در غم اگر
مورم این است که جلوس معنی در تعجب بوده باشد لکن کلمات اینند که انان هم است بر این
خدا این است که چیزی معنی است تعجب نیست پس هرگاه بعد از تسبیح سجده و دوستان متغی ثلثات
او بعد از شرفی تعجب خدا معنی و هم چنین ایاتی بعد از نماز یا تسبیح و از این راه است که متعجبان از
مشایخ عظام از ائمه نه شده اند مثل شیخ شهید ثانی در شرح لحدود و در بیان الاحکام و شرح ارشاد
و شیخ خبای و در جمل المتعجب و مانند متعجب و معنی از آن عالم فرستاده اند بعد از احوال و
در بعضی تعجب معنی نبوده اند از این اشغال غیب الصلوة دعاء او و ذکر کبر و این است که در آن
نیز علاوه بر خود بابی تعجب که عبارت از مشغول شدن بعد از نماز یا تسبیح یا از این باید و یا پس
مسئله دوم در بیان ذکر جمله از اهل کلام از ائمه اطهار است در بیان فضیلت تعجب با اطلاع بر شیخ
انها موجب رغبه و خوف شود و در بعضی بان پس میگویند از جمله اخیلا مذکور حدیثی است مروی و کافی
و تعجب از کاشف اسرار و فائز حایر غریب تمام جفت و از این نبوده هر کس ایان بخواند و مضه نماید
و مشغول به تعجب شود تا نماز و دیگر چنان شخصی همان خداوند عالم است مشغول است خداوند عالم از این
اگر در میان خود خداوند و در جمله ان اخیلا است حدیثی است مروی و نقل از صاحب الکرام

[illegible][illegible]

4

[illegible]

بلند نماید بخلاف آنکه در سبب عدمی از غایب است چنانچه در باب اول مجتهد مذکور شد **فصل** آن است
 که در وقتیکه بر چیزی در دست و اشیای عین و سبب عین یکبار در آنجا و در یکبار در آنجا می رود بر چیزی
 نه آنکه در سببها و اشیای عین خود بر چیزی یکبار در وقت و در حالیکه صحتی است از آن بر می آید
 نماید محضی نماید مطلقا هیچ امری سبب خود کرده در حال نشاء بعنوان سبب و همان است به سبب
 این است که دعای او بعد از آنکه می شود و باشد چنین نیست که اختلاف با ظاهر و سبب خود تا آنجا
 این بوده باشد تا آنجا که در آن در حال تمام و سببها را بر ایشان یکبار در یکبار در آن یکبار در
 موجب بطلان نماز ما نمی خواهد بود و همچنین است هرگاه باطل از آن جهت و مفصل نماید و همچنین
 هرگاه در حالت رکوع صحتی شود غیر از اعتناء مرد و سببها را از آن یکبار در دو حال رکوع با آنکه
 در آن سببها بر سبب نماید بلکه در حالت تشهد و غیره مثل مرد و نشاء با آنکه سببها را در دو
 دست را بر سبب رساند و در آنرا با آنکه در حال سجده بخواند و بعد از آنکه در آنجا و در آنجا
 زین بطلان نماید با آنکه در حالت تمام و سببها را بر ایشان یکبار در آنجا و در آنجا با آنکه در حال
 یکبار امری مذکور موجب بطلان نماز یا صحت نیست بلکه از ادب و سببها را تا آنجا است علی
 القاعده و بسبب خود است **فصل** در بیان اختلاف میان مرد و زن است در احوال
 متعلقه بصلوات که بعد از شروع در نماز است بیان این مطلب متعلق این است که گفته شود و یا آنکه
 مشتمل بر سببها مذکور بوده باشد زن هرگاه خوانده و نماز خوانده باشد یا در سببها مذکور
 باشد بل بخلاف آنکه در سببها تمام مذکور شده که سببها است و در آنجا که آن سببها
 نماز این دعای سبحان الله انی اضعف البکم انی اضعف البکم انی اضعف البکم و در آنجا که آن سببها
 خواهر و برادران این دعای سبحان الله و در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 است که در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 و اما با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 جلله و سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 او بطلان و تا آنکه سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 المشرکات و تا آنکه سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور

در سجده

در سجده شهادت و در کتاب سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 فعل قول و اما تا آنکه سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 امکان و در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 است در احوال ثانی و در آنجا که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 در احوال ثانی و در آنجا که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 زن چنین که در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 ان لما انزلت الی من غیر غیب **فصل** در بیان تفاوت میان رجال و نساء است در احوال ثانی
 در مقام تعقیب است بدانکه تسبیحی نیست و آنکه تعقیب چنانچه سببها است در وقت و آن سببها
 است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 از جمله تعقیب و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 الحق تعالی شهادت و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 است که خوانده و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 دعا خوانده و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 کبریا حضرت عز و جل شانه عرض میکند ای پروردگار مرا سجد کن و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 کن و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 نبیه و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 جناب امام حنفی صلی الله علیه و آله و سلم در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 با سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور شده که سببها را با آنکه در سببها مذکور
 که در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 است که در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 شد که در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت
 و در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت و آن سببها است در وقت

بافعال آن مخدومه باشد چنانچه باقی نماند بران شود و در بعضی چنانچه بوده باشد مطلق و در بعضی
 شک مطلق نبوده باشد نظر با اینکه هرگاه شک مطلق نبوده باشد مثل آنکه فرض شود شک
 میان سه وجهی خود هرگاه بعضی شک بنابر آنچه که در موردی بنابر آنچه در موردی
 گاه هست بر روی ظن او مطلق میشود باینکه این گفت که شش است علی بنقله از گفته
 از این است پس لازم است که در آن وقت که این گفت که شش است پس لازم است که شش است
 گفت که چنانچه در آن وقت که شش است پس لازم است که شش است پس لازم است که شش است
 بود پس هم در مطلق شک اگر چه مطلق نبوده باشد دان است که در حالتی مطلق شک است
 نظر از افعال مطلق نشود بلکه در شک میان سه وجهی مطلقا بعد از بعضی چنان شک مطلق
 از روی غیر از آنکه در آن گفت که شش است پس لازم است که شش است پس لازم است که شش است
 که شش است میان باقی اصول گفته از آن وقت که در آن گفت که شش است پس لازم است که شش است
 شروع نماید در بیان افعال مطلقه در بعضی است حال در بعضی که باید بنا بر آنکه در موردی
 در وجهی خود سه وجهی بلکه در بعضی شک میان سه وجهی که در بعضی که در بعضی
 باشد حکم آن نیز چنین بوده باشد چنانچه در موردی شروع بشود نماید نظر با این که بعد
 از روی ظن او مطلق شود باینکه گفت که شش است پس لازم است که شش است پس لازم است که شش است
 حواله فصل الحکم نازید عشق خواهد بود بنابر این شخص خود خواهد بود مابین حالت و غیر
 پس فصل شش مگر خواهد بود و احتیاج از آن مگر نیست مگر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 آن باید لازم باشد یعنی نماند آنچه مذکور شد از آن نام شک که بعد از شش بوده باشد از روی
 صورتی است که ملا خطه رکعت ششم نشود و اگر رکعت ششم نیز مطلق شود یا رکعت ششم و ماضی
 آن شروع حاصل از آن بهر سه حاصل میشود بعد از آنکه در آن رکعت ششم و ماضی
 در باقی و غایب باین شک میان دو و شش و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 و شک میان سه و شش و سه چهار وجهی و شش ملا خطه رکعت از آن نام شک که بعد از شش بوده باشد از روی
 عشر و در وجهی و در باقی یا شش سه و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 و در وجهی و در باقی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 از آن نام شک که شش است پس لازم است که شش است پس لازم است که شش است پس لازم است که شش است
 در باقی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی

اول از آن نام شک است میان دو و سه و در وجهی شک است میان سه وجهی پس شک است میان
 و در وجهی شک است میان دو و سه و در وجهی شک است میان سه وجهی پس شک است میان
 که بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 بر وجهی بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 زمره اما ثانی است در وجهی اما بیست و شش و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 ثان و در وجهی اما حکام الهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 با آنکه در وجهی اما حکام الهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 ما هذا الخطه و در وجهی اما حکام الهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 کلام آنکه خلاف در این مقام از چند راه است اول آن است که بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 بعضی است با بعضی چنانچه باین که چنانچه ما بین آنکه بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 و بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 صورتی مابین احباب اول است و ثان ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق و در بعضی و در بعضی و در بعضی
 دو کتاب ذکر کرده این طریقی نظر فرموده از آنکه بنابر این ضابطه فاعل و فاعل و فاعل و فاعل و فاعل و فاعل
 و انصاف از آن چنانچه است که ظاهر میشود از سند شیخ و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 پس در مسئله سه مؤلفات اول یعنی بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 اقل و از این ظاهر میشود از سند شیخ و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 معنی آن کلام بعد از آن که در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 بعضی هذا مذکور و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 اگر چه خطه این است که اشاره همه بوده باشد لکن از این کلام این ظاهر میشود که مراد از آن
 است از مطلق است و در صورتی شک و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 انصاف بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 که در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 بنا بر آنکه در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی
 مخدومه بعد از آن که در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی و در وجهی

اگر نماز احباط محض است که در نماز ظهر و عصر و عشاء و غیره و نماز احباط محض نماز است که در آن
 اینها است و در بعضی اولی از نماز ظهر است یا در بعضی آخر این نماز احباط است
 نماز مشکوک در ظاهر و شکی که هیچ احتمال نداشته باشد خصوصاً که اعتقاد در بعضی از اینها بوده
 باشد لکن در صورتیکه این نماز مشکوک به جهت بوده باشد نمازها که در آن نماز بوده
 باشد یا فقر و بخل و در نماز واحد و جماعت و آنرا اگر چه ظاهر است لکن در صورتی که در بعضی
 افراد صورتی بوده باشد بوقت جماعت و آنرا اگر چه در بعضی از اینها لکن اینها
 همه بر این چیز است نماز احباط است با کراهت نماز که در آن شده است یا بیان شده که
 این بقیه است بلکه غرض از آن است که این نماز منقطع است بنابراین در بعضی از اینها
 که **کلام** است لازم می آید اعتقاد این نوع از نماز نوع دیگر و این خارج بدلیل آنست که معلوم است
 و در بعضی از اینها است که اعتقاد محض نماز احباط است نماز احباط این نماز است
حکم در ظاهر و محقق عدم آن است بدانکه هرگاه کسی اعتقاد داشته باشد که نماز او صحیح است
 و نداند که بوده باشد غرض از آنست که نماز او را که در آن بوده باشد بعد از آن بقیه نماز او را
 مشخص کند و اگر در آن نیست یعنی عمل بخوبی نموده و میزد و از آنکه بقیه نماز او را مشخص
 حال مشخص شد باطل از نماز است یا بعد از آن نماز او را باطل از نماز است یا صحیح است
 الله مشخص شده باطل این نماز است که در آن نماز او را باطل از نماز است و اگر آن
 که قبل از شروع نماز احباط حقیقت حال مشخص شد معلوم شد که این نماز او را باطل از نماز است
 بوده ظاهر این است که در آن صورت حاجت نماز احباط نیست بلکه لازم است که عمل بقیه نماز او را
 نموده باشد مثلاً شک کرده بوده و نماز او را باطل از نماز است و بعد از آن نماز او را باطل از نماز است
 نماز احباط مشخص شد که نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت نماز او را باطل از نماز است
 حاجت نماز احباط نیست بلکه اینان نمودن آن بعد نماز احباط مشکل بلکه نماز نیست و در بعضی
 اول است لکن قبل از شروع نماز احباط مشخص شد که این نماز او را باطل از نماز است و بعد از آن
 بعد از آن مشخص شد و در آن صورت که نماز او را باطل از نماز است که در آن صورت نماز او را باطل از نماز است
 احباط حاجت نباشد بلکه برعکس بدون نیست و بکلیه اگر چه در آن نماز او را باطل از نماز است و در بعضی
 نماز اینان نماز او را باطل از نماز است و بعد از آن نماز او را باطل از نماز است و در بعضی
 که ظاهر بقیه نماز او را باطل از نماز است و بعد از آن نماز او را باطل از نماز است که در آن صورت نماز او را باطل از نماز است

نماز

اماره نماز بعد از طهارت و چنانچه حال در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل است
 سیم آن است که بگفتن آن حقیقت حال مشخص شد معلوم شد که این نماز او را باطل از نماز است
 این نماز اصل نماز جماعت است پس چون آن منافی با تمام نماز نیست لکن تمام نماز احباط باید نیست
 تا آنکه اگر چه رکعت واحد بوده باشد و این منافی نیست باطله مشهوره که بگفتن نماز نافله
 نیست مگر نماز و در بعضی از آنکه قبل از شروع در نماز است محکم مثل سیم است لکن در شایان
 مشخص شد که این نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 مشخص شد که در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 اعتقاد خواه نماز احباط که اخبار نموده موافق باشد یا ناهض مثل آنکه مشخص شد که نماز او را باطل از نماز است
 بوده و این مشخص است که کفایت شده و این بقیه نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 بوده باشد مثل آنکه در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 نموده نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 اخبار نموده بگویند از آن است اولی مثل آنکه در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 از فراغ از این بقیه مشخص شد که نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 رکعت دیگر و علاوه بر این باید دانست که در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 باشد و در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید و در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 مذکور و در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 رکعت بوده باشد شارع اخبار این رکعت است و باطله بر اینکه ناهض و رکعت بعد از آنست
 این در صورتیکه نماز او را باطل از نماز است و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 که ناهض است انظار اولی بوده باشد و این اخبار نموده و در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 نماز چهار رکعت و بعد از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 اوست رکعت بوده و این مشخص شد و در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی
 رکعت ناهض بوده باشد خواه در رکعت اول بوده باشد یا در رکعت اول یا بعد از آن
 این باطله و رفع و اس از سجده نماز و در بعضی از آنکه در آن صورت ظاهر این است که تمام نماز احباط کفایت کند و در بعضی

[illegible][illegible]

در غیر صورت موقوفه است حال در تشهد می رسد رکعت آخر پس هرگاه مذکور باشد
مثلاً در سجده آن نماز عود می نماید بجهت ایشان بقیه منتهی و انعام نماز می نماید بطریق معمول و هرگاه مذکور
باشد بعد از سجده آن نماز انکشافی تشهد منتهی بناید و اما هرگاه فرض شود منتهی در سجده
بوده باشد در رکعت آخر پس هرگاه مذکور باشد مثلاً از ایشان بقیه منتهی سلام بیکم خروج آن نماز
بوده باشد لا زم است عود بخود ایشان بجهت عود نماید بعد از انعام نماز نماید بطریق معمول
و اما هرگاه مذکور باشد بعد از ایشان بقیه منتهی سلام بیکم موجب خروج آن نماز بشود و در این صورت
دو حال است اول آن است که حکم شود بطلان نماز نظیر بیکم و سجده و دیگر رکعت از ارکان
نماز است بعد از فراغ آن نماز شخصی شده که اخلاص بان نموده و اخلاص بیکم موجب بطلان نماز است
بنابر این استنباط نماز لا تم خواهد بود و اینها اعم است از آنکه مذکور باشد بعد از ایشان بقیه
منتهی و بعد از اخلاص آنان و بقیه آن است که تفصیل داده شود و ما بن آنکه در تحقیق حال بعد از
ایشان بقیه منتهی شود و بعد از اخلاص آنان در صورت اول حکم میشود بطلان نماز بقیه منتهی و ثانیه که
نماز حکم بقیه منتهی بقاء و اینها بعد از تشهد و سلام با رتیب اما البطلان فی اول و اخلاص
با رکعت و البطلان فی آخر و الاطریق علیها الاحکام معناه انما وجه و زوائد لا فساد الصلوة الا من خسر الطهور
و الوضوء و الصلوة و الركوع و السجود و الاضحية فی الثاني نظیر می باید علی الصلوة و الاذان با المنقوض
فی اناسم فی غیر علم ما نسلم فی اگر کتب اوقاف الکنه التامة و ذکر النقضات مثلاً الاذان با المنقوض
کسی استنباط میشود در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی یا اعتقاد آنکه رکعت چهارم است بعد از فراغ
از سلام بدون فاصله و بعد از آنکه فصل منافی از منافیات نماز سه و چهار رکعتی است و بقیه حال که
سلام او در رکعت سیم واقع شده در این صورت بر بنحیضه اینان رکعت چهارم بناید نماز اجماع است
با آنکه اخلاص بیک رکعت نموده بود که مشتمل بر سه رکعت از ارکان نماز است مثلاً رکوع و قيام و فصل رکوع
و سجود و در صورت موقوفه اخلاص بیکم که عین نماز محذوف بوده باشد نموده پس حکم بقیه با التلوی
در صورتیکه اخلاص بیکم شده باشد موقوف حکم بنحیضه است در صورتیکه اخلاص بیکم نموده
باشد بطریق بنابرین در صورت موقوفه عرض عود میکند سجده بعد از ایشان بقیه منتهی اعاده تشهد
و سلام بناید مگر استحباب گفته شود از این اشکال با آنکه فرقی است بین بقیه منتهی و اخلاص
بر آنکه در رکعت است پس هرگاه که در نماز چهار رکعتی در رکعت سیم سلام گفت یا اعتقاد آنکه رکعت
رکعت چهارم است بعد از سلام بلا فصل و بدون فصل منافی تمام بقیه منتهی حال شد در این صورت عمل

اولی رکعت باقی است و بقیه در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
که ایشان را بقیه منتهی نماز نیست چهار رکعتی و در نماز پنج رکعتی و در سجده و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
بیکم موقوفه است و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
و در بنظر انما اربع نماز ذکر اخلاص تا این عمل صلوة منتهی و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
بسیار الشهود و بعد از آن صلوة و بقیه لا فساد الصلوة الا من خسر الطهور و الاضحية فی الثاني نظیر می باید علی الصلوة و الاذان با المنقوض
نماز از این استنباط اخلاص بیکم و یا سجود یا هر دو در رکعت شود با ایشان لبان را خارج رکعت و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
کلام آن است که اخلاص بیکم گفت شده بر فرض سلام مثلاً لا یست از غیض آن بقیه منتهی
نظر بحدیث مؤلف من بعد و غیره که مقتضای عمل اصحاب است بخلاف حدیث بیکم عمل کلام حسب بنی صورت
اخلاص بیکم در رکعت آخر که مذکور شده باشد بان بعد از فراغ از بیکم که شک در مشمول
حدیث است باین نیست و معلوم است مقتضای آن حکم بطلان و شک با و بقیه تمام نیست نظر
با آنکه عمل است حکم بقیه در صورت اخلاص بیکم و رکعت مثلاً در صورت موقوفه نظر بجای عمل
رکعت بوده باشد بخلاف آنکه مذکور شد که با آن بعد از ایشان بقیه منتهی و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
پس هرگاه بعد از آن سلام مذکور شد با اخلاص بیکم و در رکعت آخر در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
در اشکال انکشاف بناید مقتضای همان سجده تنها و اعاده تشهد و سلام جز در بقیه بیکم اعاده آن مفید
حق صلوة حاشا نیست و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
عمل ندارد نسبت بسجده واحد موقوفه شده باشد و لغا عود بسجده و ایشان ما بعد از تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
لازم نیست چنین است حال در انقضای عمل است و در سجده پس عمل ندارد بعد از فراغ از بیکم
باقی نیست پس نماز باطل از حدیث کسب بیکم حکم بطلان نماز در این صورت فرموده اند بنی هرگاه منتهی دو
سجده بوده باشد و مذکور شود که بعد از ایشان سلام این قول شریف ثانی است در شرح ارشاد اصحاب
صغار است بعد از سلام و در هر حال است در چهار رکعتی ظاهر میشود انکلام عباد آنکه حکم بطلان در
این مورد با بنیاهات بلکه ثامناً و ثانیاً حکم بقیه بیکم بقیه منتهی نماز بناید و بهای اعمال و بقیه
مذکور در کلام یعنی از آنکه اعمال و وجو است لکن مقتضای **بیکم** و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
منسب نماز که لازم است ایشان را سه و یا چهار رکعتی از نماز چند چیز است اول سجده منتهی است
بسیار خواجه و در این مقام مکن یاد و تشهد و سلام و غیر عمل و در تلویح مخالف بر این است
در تشهد است و هم چنین باقی است لازم است بقیه منتهی بناید در حال ایشان از بقیه منتهی آنچه را که لازم

برو وصال نماز و عقیقه نماید کلامیکه در این مقام حسب اینهاست هرگاه از این شریعت حدیث معلوم شود
از حکمت عبادت و فایده از اسلام و قبل از شریعت عین بدیهه ایا این موجب عقلان نماز و عقیقه یا نه خلاف
کرده اند و نهاده در این مقام و جمع علامه حکم عقلان نماز و کتاب اند که در این کتاب بیاید

بسم الله الرحمن الرحیم

و استنبط

و محقق

نقشه

سید



[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دربار کفیت نیاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

و ادب ان بد انکه عمل کردن است و علماء و فضل امتحان پذیرند

داخل شدن مدینه مشرفه و یکی برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

انچه از احادیث ظاهر میشود است که بک غلثات و انرا اگر پیش از دخول باشد

واقع سازد بحضرت واکو در از غلضد دخول مدینه و دخول مسجد و زیارت

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وحصہ رفاۃ صلوات اللہ علیہا بیکہ لوبہ دھان
کے شاہد ہوا۔ اور وہ ان کے درمیان سے ہوا۔ اور وہ ان کے

و بعد از خصله رفق با خصله و خشوع و خضوع و قلب و ارامه و تداخ و جود و خفا

سابق مذکور شد و اگر دعا بی که علما ذکر کرده اند بخواند خوب و دعا انراست

اللَّهُمَّ لِي فِي قَدْرِكَ عَلَى أَبِي بَيْتٍ مِنْ يَوْمِ نَسَبِكَ وَالنَّبِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

السلام وقد منعك الناس الدخول إلى يومئذ إلا بإذن ربك فقلت يا أيها

ألا وربنا: اللهم العظمى أقبال يا فائقه عليك فاعلم أنك انتقام ربنا

لَكَ مَا سِئَا يَا إِلَهِي أَلَمْ عَلِمْتَ أَنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ وَأَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

نَسْلَامُ عَلَيَّ نَسْلَامُ عَلَيَّ نَسْلَامُ عَلَيَّ

5, 10, 15, 20, 25, 30, 35, 40, 45, 50, 55, 60, 65, 70, 75, 80, 85, 90, 95, 100

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که در حضورش از ایشان سوال شد

عظیم الشان خدمات پر اور فخر
چونکہ یہی ہندوستان کا
عظیم ترین

و بعد از این که از این دو طرف
در راه رسیدند و در آنجا
از راه رسیدند و در آنجا
از راه رسیدند و در آنجا

وَقِيلَ يَا أَرْثُومَ بْنَ قَيْسٍ
لَا تَعْلَمُ عَلَى سَوَالِ الْفَتَا
أَنْتَ

يكونون على الله
على خصاله
التي هي عليه
على انبياءه
الذين

المؤمنين الذين آمنوا
بالحق من بعد ما جاءهم
البرهان من ربهم

عليك عليك

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

في يوم الاثنين
 من شهر ربيع الثاني
 سنة ١٢٠٠
 في مدينة بغداد

المرسلين وصحابة الطاهرين وصلى على طهين علي أيام المؤمنين ووارث المرسلين
 وجهز رتب العالمين وصلى على من سبق بن جعفر أيام المؤمنين ووارث المرسلين
 المرسلين وصحابة رتب العالمين وصلى على من سبق علي أيام المؤمنين ووارث
مل الله مالك نولي الملك من تشاء وليعن

في بيان كيفيت وياوت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وآراب
 ان بدأ تكلم رسول كرون سنت است وعلماء وفضل را سبب فاشتم
 در بيان كيفيت وياوت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله و
 ادايلك بدأ تكلم رسول كرون سنت است وعلماء وفضل را
 در بيان كيفيت وياوت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله و
 ان بدأ تكلم رسول كرون سنت است وعلماء وفضل را

يا ارحم الراحمين

مالک الملک نولی الملک من تشاء ویر
 ما ما
 کما

(Signature)